

# ایران شهر

شماره چهارم، فوریه ۲۰۱۳

IRANSHAHR Magazine

Is published by Ketab Corp.

بنیانگذار و مدیر مسئول: بیژن خلیلی

زیر نظر شورای نویسندگان

مشاورین بازرگانی: شیدخت حکیم زاده،

مهتاب خواجه خلیلی، پروین وجدانی

ناشر: شرکت کتاب

KETAB Corporation

1419 Westwood Blvd,

Los Angeles, CA 90024. USA

818.908.0808

800.908.0808

Fax: 818.908.1457

www.iranshahrweekly.com

ketab1@ketab.com

© Copyright 2013

● مطالب منتشر شده در ایران شهر نشانگر عقیده و آرای نویسندگان آن است و الزاماً رای و نظر ایران شهر محسوب نمی شود.

● مسئولیت صحت محتوای آگهی های منتشر شده در این ماهنامه با صاحبان آگهی است و ایران شهر در این خصوص مسئولیتی ندارد.

● استفاده از مقالات، طرح ها و ایده های منعکس شده در این مجله فقط با اجازه کتبی امکان پذیر است.

● ایران شهر در حکم و ویرایش مطالب وارده مختار است.

● مطالب و تصاویری که برای ما می فرستید مسترد نمی شود.

## سرکار خانم مهتاب خواجه خلیلی

ضایعه فقدان مادر گرامیتان را به سرکارعالی و کلیه بستگان آن عزیز از دست رفته تسلیت گفته و برای شما صبر و شکیبایی آرزو داریم.

مدیریت و همکاران شرکت کتاب  
مجله ایران شهر

برای پشتیبانی از ما، ایران شهر را مشترک شوید

قال حافظ:

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد  
باد غیرت به صدش خار پریشان دل کرد  
طوطی ای را به خیال شکری دل خوش بود  
ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد  
قره العین من آن میوه دل یادش باد  
که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد

### در این شماره

- ۴ سر مقاله / بیژن خلیلی: بانگین آمد و نگین ماند
- ۶ صفحه ویژه / مهدی آقازمانی: نگین روزنامه نگاری ایران چهره در ...
- ۸ اجتماعی / پیرایه خلیلی: خشونت و حمل اسلحه در آمریکا
- ۱۲ پرونده / مهدی آقازمانی: رهبر یک انقلاب، قدیس یا دروغگو
- ۱۶ پرونده / مجید محمدی: رسانه های غربی در مواجهه با انقلاب
- ۲۰ پرونده / همام محمودی: شاه نتوانسته بود یک ایدئولوژی ملی ایجاد کند
- ۲۴ پرونده / پرویز راجی: انقلاب ایران به روایت آخرین سفیر شاه در لندن
- ۳۰ یک سبد حکایت / محمود افهمی: تنبلخونه شاه عباس
- ۳۱ مکتوبات فدوی / حمیدرضا رحیمی: در تغییر جنسیت شب یلدا
- ۳۲ هنر / شعری بی نظیر از بیداد
- ۳۴ هنر / باز آفرینی دغدغه های یک ملت
- ۳۶ هنر / این تئاتر نیست، یک شاهکار است
- ۳۸ طنز سیاسی / عاشر آرام نیا: محاکمه کارتر
- ۴۲ روز شمار فرهنگ، هنر و سیاست ایران
- ۴۸ اقتصاد و بین الملل / امین اکبریان: چشم انداز اقتصاد جهانی ...
- ۵۲ سفر در آمریکا / مهدی آقازمانی: ایالت مونتانا
- ۵۴ در قلمرو فرهنگ / محمدرضا شفیعی کدکنی: تاثیر شعرای اروپایی ...
- ۵۶ در قلمرو فرهنگ / ماندانا زندیان: زندگی را شعله باید بر فروزنده
- ۵۷ در قلمرو فرهنگ / هوشنگ ابتهاج: یکی بنان، یکی هم گوگوش
- ۵۸ در قلمرو فرهنگ / آه شاه
- ۶۲ داستان طنز / حسین لی: چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
- ۶۶ تاریخ معاصر به روایت تمبر / پرویز کاردان

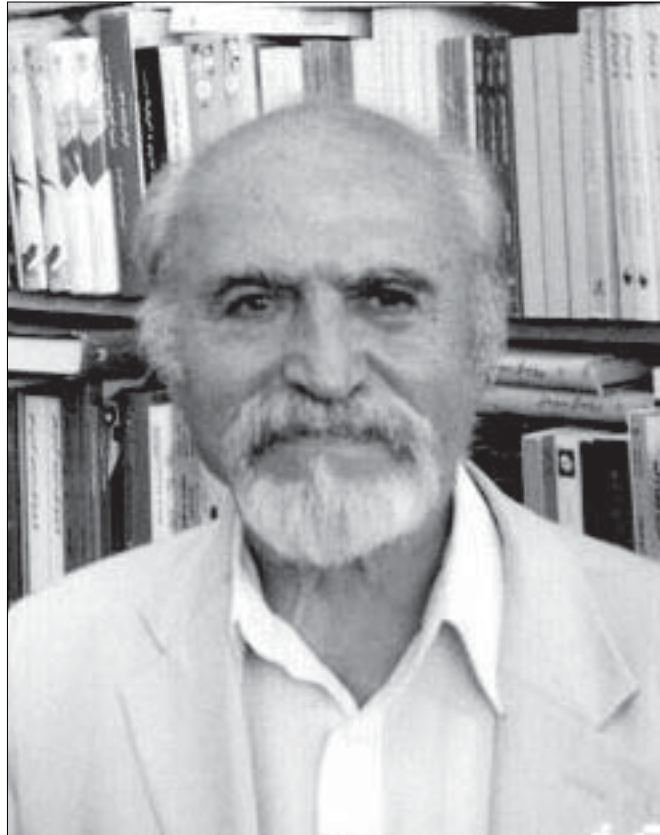
ما باور داریم آگاهی مقدمه آزادی است



به یادبود روزنامه نگار برجسته دکتر محمود عنایت

# با نگین آمد و نگین ماند

بیژن خلیلی



باری دوران گذشت و گذشت تا یکبار دیگر با دکتر عنایت برخورد داشتم و این بار در هیئت همکار. او به سال ۱۹۸۹ به شرکت کتاب پیوست و من پروژه انتشار سالنامه ایرانیان را آغاز کرده بودم و از او خواهش کردم که بخش مطالب تاریخی و فرهنگی این سالنامه را به عهده بگیرد و ایشان زیرنویس‌های هر صفحه را از منابع تاریخی و ادبی استخراج می‌کرد. در همان سالنامه مقاله‌ای درخشان با عنوان «جهان جادویی و پر نقش و نگار اویسی» در مورد ناصر اویسی نقاش و نگار گر مشهور منتشر شد.

در اواخر سال ۱۹۸۷ با حضور در شهر تروی میشیگان و ارائه یلوپیج ایرانیان به عنوان مبتکر تنها یلوپیج زبان فارسی در خارج از ایران، آن هم بر اساس استانداردهای امریکایی و پذیرش عضویت یلوپیج ایرانیان و شرکت کتاب به عنوان عضو در مجمع ناشران یلوپیج های

با دکتر محمود عنایت از طریق مجله «نگین» از دوران دبیرستان آشنا شدم، به شیراز و دانشگاه پهلوی که رفتم، نگین را مشترک شدم هر چند که هیچ گاه نگین را برایم ارسال نکردند و هر بار مجبور می‌شدم که آن را از دفتر روزنامه پارس در خیابان زند - که توزیع کننده بسیاری از نشریات منتشر شده در تهران بود - می‌خریدم. این نشان دهنده آن بود که برخی از نشریات فرهنگی با چه مسائل و مشکلاتی درگیر بودند که حتی نمی‌توانستند نشریه را برای مشترکین خود ارسال کنند. یادم می‌آید در همان اوان نجف دربابندری، نویسنده نامدار طی مقاله ای در نگین نوشت: «اگر در خیابان از هر کسی سوال کنی که چه نشریه‌ای می‌خوانید و چه نشریه‌ای را تقویت می‌کنید بلافاصله اکثریت نگین و نشریات مشابه را نام می‌برند هر چند می‌دانیم که تیراژ نگین ماهانه به هزار شماره نمی‌رسد و تیراژ زن روز هفتگی بیش از ۶۵ هزار شماره است».\*

پانویس:

\*: جمله از مقاله نجف دریابندری نقل به مضمون شده است.



## نکته به نکته مو به مو

«تنها صداست که می ماند با تبلیغ در یلوپیج ایرانیان، صدای خود را رساتر کنید.»

«هرگز وجود حاضر و غایب شنیده ای؟ آدم حاضری که کسی نشانی و شماره تلفن او را نداند در حکم غایب است، با تبلیغ در یلوپیج ایرانیان نشان دهید که در جامعه ایرانی حضور دارید»

این ماه سالگرد سی و چهارمین سال برآمدن جمهوری اسلامی است، جا دارد نظر دکتر عنایت را در باب این که چرا خمینی و جمهوری اسلامی به قدرت رسیدند را این جا بیآورم:

«زمانی که اندیشه ای سرکوب می شود، آن اندیشه زیر زمینی می شود، بدلیل زیرزمینی شدن، آن اندیشه از سوی مردم در مقام مظلوم قرار می گیرد و در زمانی که به هر دلیلی سرکوب برداشته می شود آن اندیشه معصومیت پیدا می کند.» در خرداد ۱۳۴۲ که اندیشه خمینی، سرکوب شد درست است که بسیاری بر این طبل می کوبند که او را کسی نمی شناخت و این بی بی سی بود که او را معروف کرد ولی حقیقت آن است که او و اندیشه تبیه کارانه اش در نهانگاه لانه کرده بود که در لحظه موعود سر بر آورد و به عنوان اندیشه معصوم مورد پذیرش آحاد مردم و آن هم بدون چون و چرا قرار گیرد.»

از دکتر محمود عنایت مطالب خواندنی و ارزشمند بسیاری به جا مانده است که بی شک رهگشای نسل های آینده خواهد بود. یاد او را گرامی می داریم.

امریکا و کانادا، این اندیشه در من قوت گرفت که هر چه بیشتر باید پیام های تبلیغاتی یلوپیج را با داده های فرهنگ ایران زمین گره زد و از این رو از دکتر عنایت خواهش کردم که این مهم را به انجام برساند.

از سال ۱۹۹۰ در یلوپیج ایرانیان، این پیامها که برخی از آن ها را در زیر می آورم منتشر شد که یادگار دکتر عنایت است:

«حضور خود را در جمع ایرانیان مقیم کالیفرنیا از طریق «یلوپیج ایرانیان» اعلام کنید»

«یادگارا و پیوندهای ملی خود را فراموش نکنیم، زبان پارسی ارجمندترین میراث نیاکان ماست. این زبان را در دیار غربت نیز می توانیم پاینده و زنده نگهداریم»

«آنها که بیشتر می دانند و بهتر می توانند در یلوپیج ایرانیان تبلیغ می کنند»

«کوه به کوه نمی رسد ولی آدم به آدم می رسد و یلوپیج ایرانیان صداها را در این دیار به هم می رساند.»


«انگلیسی ندانستن عیب نیست ولی زبان مادری را فراموش کردن عیب است.»

«در نگهداری فرهنگ ملی کوشا باشیم»

## فرم تقاضای اشتراک

تاریخ:.....

### جدول هزینه اشتراک مجله ایران شهر

اروپا	کانادا	داخل آمریکا	
\$ 150	\$ 120	\$ 60	۱۲ شماره
----	-----	-----	-----

NAME: \_\_\_\_\_  
 LAST NAME: \_\_\_\_\_  
 ADDRESS: \_\_\_\_\_  
 SUITE#: \_\_\_\_\_  
 CITY: \_\_\_\_\_  
 STATE: \_\_\_\_\_  
 ZIP CODE: \_\_\_\_\_  
 TEL: \_\_\_\_\_

شما می توانید با انتخاب گزینه مورد نظرتان در جدول اشتراک وجه آنرا از طریق چک به حساب KETAB CORP پرداخت نمایید و یا با تماس با ما از طریق کارت های اعتباری خود وجه مورد نظر را انتقال دهید. لازم به ذکر است شرایط ارسال و زمان دریافت مجلات تابع شرایط پست ایالات متحده خواهد بود.

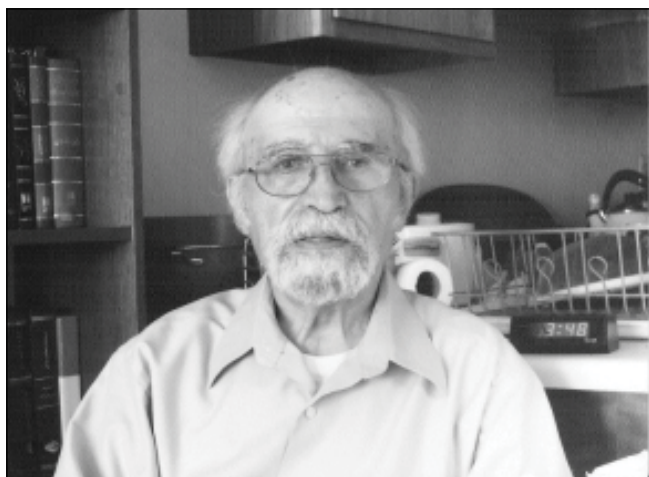
اینجانب ..... ضمن مطالعه اطلاعات فوق، متقاضی اشتراک مجله جدول ایران شهر از شماره ..... برای مدت ۱۲ شماره می باشم.

امضا

برای اشتراک، فرم فوق را تکمیل نموده و به همراه چک به آدرس مجله ارسال فرمایید و یا با دفتر مجله تماس بگیرید

# دکتر محمود عنایت، «نگین روزنامه نگاری ایران» چهره در نقاب خاک کشید

دکتر مهدی آقازمانی



او در آن سال‌ها با مواجهه همزمان با عارضه قلبی و مرگ فرزند، برای معالجه و دیدار دیگر فرزندان به آمریکا سفر کرد و برای معالجه یک دوره طولانی در آمریکا باقی ماند و انتشار نگین را مجدداً آغاز کرد اما نتوانست تداوم انتشارش را حفظ کند. سال‌های اقامت در آمریکا را با همکاری در شرکت کتاب همراه بود و از همین راه اقامت این کشور را به دست آورد. دوره‌ای که بی شک منشا انتشار آرا و عقایدی ماندگار از اوست. سایت بی‌بی‌سی فارسی زیر تیتراژ «همکاری با نیروی سوم» زندگی حرفه‌ای او را چنین تشریح می‌کند:

«محمود عنایت زمانی که تازه دیپلم گرفته بود، اولین مقاله خود را در سال ۱۳۳۰ در روزنامه «شاهد» ارگان «حزب زحمتکشان ملت ایران» منتشر کرد. در این زمان التهابات جنبش ملی شدن صنعت نفت، کشور را فرا گرفته بود و مقالات عنایت خواه ناخواه رنگ سیاسی با گرایش ملی‌خواهانه داشت.

«حزب زحمتکشان» از ائتلاف دو جناح شکل گرفته بود: جناح راست به رهبری مظفر بقائی که با محمد مصدق دشمنی داشت و جناح چپ به رهبری خلیل ملکی، که با قاطعیت از مصدق پشتیبانی می‌کرد. به دنبال انشعاب در حزب زحمتکشان، خلیل ملکی و یارانش تشکیلات «نیروی سوم» را تأسیس کردند. محمود عنایت به هیئت تحریریه این جریان پیوست و در کنار کسانی مانند علی اصغر حاج سید جواد، جلال آل احمد، محمدعلی خنجی، ناصر وثوقی و نادر نادرپور از نویسندگان اصلی «نیروی سوم» بود.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فعالیت‌های نیروی سوم ممنوع و ارگان آن توقیف شد. برخی از فعالان این جریان سیاسی منشعب از حزب توده دستگیر شدند.

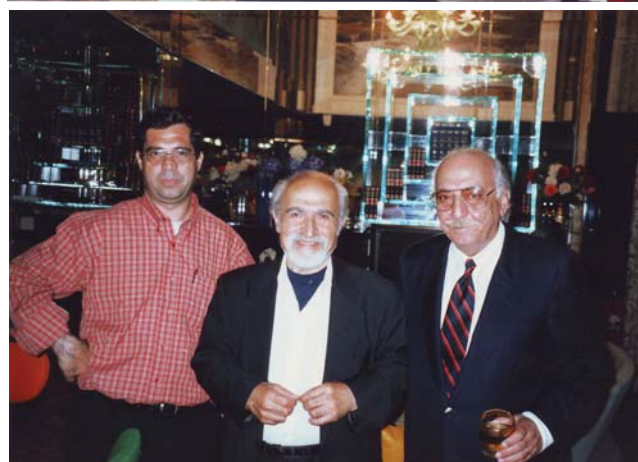
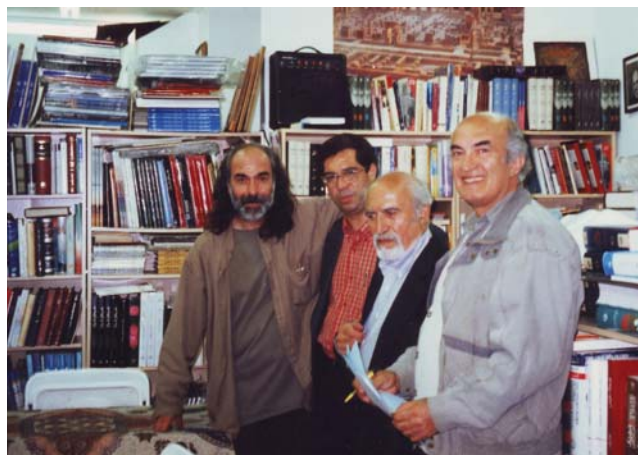
بامداد هفدهم ژانویه ۲۰۱۳ شاید کسی توقع نداشت لس آنجلس را خبر بهت‌انگیز درگذشت نگین روزنامه‌نگاری ایران از خواب بیدار کند. آن پنجشنبه همزمان با طلوع خورشید در غرب آمریکا، خورشیدی که در دهه ۵۰-۱۳۴۰ خورشیدی، نگینی شد بر انگشتری مطبوعات ایران، چهره در نقاب خاک کشید تا بار دیگر به همه ما یادآوری کند چرخ زمان ایستا نیست و همه کسانی که در سال‌های پیش از این به همت بلند و اندیشه ممتاز خود، بر تارک تابناک تاریخ معاصر ایران چهره نمایی کرده‌اند دیر یا زود ما را تنها خواهند گذاشت.

دکتر محمود عنایت هم یکی از همان چهره‌ها بود چهره‌ای که برای سال‌ها تأثیر شگرف خود را در روش روزنامه‌نگاری ایرانی به جا گذاشت و بسیاری از کسانی که در ۴۰ سال گذشته با روزنامه‌نگاری ایرانی در ارتباط بوده‌اند چه مستقیم و چه غیر مستقیم با تأثیراتی که او بر روند انتشار جراید اندیشه ورز در ایران گذاشت روبرو شده و درس آموخته‌اند.

دکتر محمود عنایت سال ۱۳۱۱ در تهران چشم به جهان گشود، در رشته دندانپزشکی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد اما از جوانی به فعالیت سیاسی و مطبوعاتی روی آورد. وی سردبیری نشریه‌های «ایران آباد» و «فردوسی» را برعهده داشت و از سال ۱۳۴۴ با کسب امتیاز مجله «نگین»، این نشریه را تا دو سال پس از انقلاب ۱۳۵۷ منتشر کرد.

در دوران نخست‌وزیری شاپور بختیار به عنوان مشاور وی انتخاب شد. گفته می‌شود محمود عنایت در سال‌های پس از انقلاب، در شکل‌گیری حزب خلق مسلمان که هوادار کاظم شریعت‌مداری بود، نقش داشت. بعد از توقیف «نگین» در سال ۵۹ خانه‌نشین شد و به ترجمه روی آورد و کتاب‌های «مهاتما گاندی و پیروان او»، «کالبدشناسی انقلاب»، و «انسان در عصر توحش» را کار کرد که چاپ شد.





قدیم و ندیم سابقه داشته است. طنز و هزل نوعی پوشش است در جوامعی که اظهار عقیده صریح ممکن نباشد. بسیاری از حقایق تلخ و ناخوشایند را اهل قلم در پوشش طنز و تمثیل بیان کرده‌اند. تمثیل زمانی که با طنز و یا حتی فکاهیات توأم باشد تأثیر فراوان بر خواننده می‌گذارد.»

\*\*\*

اما آنچه دکتر محمود عنایت را به نگین روزنامه‌نگاری ایران تبدیل می‌کند نه انتشار نگین چه در داخل ایران و چه در آمریکا که شیوه منحصر به فرد او در روزنامه‌نگاری است. محمود عنایت همیشه در روزنامه نگاری خود خط استقلال را رعایت کرد و هرگز با پیشداوری نسبت به هیچ فرد، گروه، جریان و اتفاقی قلمش را روی کاغذ نچرخانید. او به درک درست از واقعیت صورت گرفته، متعهد بود و خواننده را صاحب خرد می‌دانست. سعی داشت نمونه‌ای کامل و درخور قبول از رسانه را سردبیری کند و در تهیه و انتشار خوراکی مطبوعاتی از حریم حقیقت‌ها و انعکاس واقعیت‌ها پا بیرون نگذارد. شیوه‌ای که بی اغراق در اجرای آن استاد بود و توانست یادگاری ارزنده‌ای از خود برای همه تاریخ روزنامه نگاری ایران به یادگار باقی گذارد.

دکتر عنایت اگرچه در سال‌های واپسین عمر خود خاموشی را برگزید اما آنچه آثار ارزنده او از نخستین مقاله‌اش در روزنامه شاهد تا آخرین نوشته‌اش در مجله بخارا را تشکیل می‌دهد گنجینه‌ای آموزنده از روند ترقی تاریخ مطبوعات ایران را در خود نهفته دارد که می‌تواند در رمز گشایی از فراز و نشیب تاریخ ملتی که برای حفظ فرهنگ خود مجبور به کوچ اجباری شدند کمکی شایان به محققان و پژوهندگان تاریخ و فرهنگ معاصر ایران در دوره‌ای باشد که چوبه‌های دار در داخل مرزهای ایران و ترکه‌های تهمت افترا در برون مرزهایش راه نقد و نظر و گردش آزاد قلم بر سفیدی کاغذ را مسدود کرده است. روانش شاد.

سالهای پس از کودتا برای دکتر محمود عنایت فرصتی بود تا به تحصیل دندانی پزشکی ادامه دهد و مدرک بگیرد.

او بار دیگر از سال ۱۳۳۷ به روزنامه‌نگاری روی آورد و همکاری را با هفته‌نامه «فردوسی» شروع کرد. او تا سال ۱۳۴۳ با این مجله همکاری داشت و دو سالی نیز، از ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۹ سردبیر آن بود.

محمود عنایت در سال ۱۳۴۴ امتیاز انتشار نگین را کسب کرد و آن را به یکی از وزین‌ترین و مؤثرترین مجلات فرهنگی ایران بدل ساخت.

نگین، به ویژه در سالهای تسلط سانسور، تا انقلاب ضدسلطنتی سال ۱۳۵۷ نقش بارزی در زندگی روشنفکری ایران ایفا کرد.

«نگین» با این که به صورت نشریه‌ای ادبی و فرهنگی منتشر می‌شد، بسیاری از مطالب اجتماعی و سیاسی را با زبانی محتاط و دید انتقادی بازتاب می‌داد.

نگین تا اردیبهشت ۱۳۵۹ انتشار یافت و پس از آن، ظاهراً به دلیل انتشار مقاله‌ای از علی اکبر سعیدی سیرجانی، به محاق توقیف افتاد.

در نگین به ویژه سرمقاله‌های محمود عنایت جذاب بود که با عنوان «راپرت» منتشر می‌شد. در سال ۱۳۴۹ مجموعه‌ای از «راپرت‌ها» به انتخاب علی موسوی گرمارودی به صورت کتاب منتشر شد و به چند چاپ رسید.

محمود عنایت در سالهای پیش از انقلاب در روزنامه کیهان نیز مقالاتی خواندنی می‌نوشت که گزیده‌ای از آنها در سال ۱۳۵۴ در کتابی زیر عنوان «محاكمه استثنائی» منتشر شد.

مقالات عنایت با زبان ساده و جاندار و بیانی شوخ و نیشدار، معروفیت و محبوبیت زیادی پیدا کرده بود. هنر او در آن بود که پیچیده‌ترین مسائل اجتماعی و سیاسی را به بیانی روشن و دلنشین بیان می‌کرد.

عنایت درباره سبک خود در جایی گفته است: «این روشی است که از



# خشونت‌گرایی و حمل اسلحه در آمریکا شرم و بیماری روانی



آمریکایی به نام لیزا لانگ (Liza Long) در یک وب لاگ، پرده از زندگی جانفرسای خود در کنار یکی از فرزندان که دچار اختلال روانی است، برمی دارد و موفق می‌شود که برای نخستین بار توجه عموم را نه تنها به اصلاح قوانین حمل اسلحه، بلکه به مشکلات خانواده‌ها و بن‌بست آنان در رویارویی با نزدیکان بیمارشان، معطوف کند. وی در این مقاله (کوتاه شده) می‌نویسد:

«سه روز پیش از آن که آدم لانزا [تیرانداز مدرسه سندي هوک] مرتکب این جنایت شود، پسر سیزده ساله من، مایکل (اسم مستعار)، از آنجا که شلوار ویژه مدرسه‌اش را به پا نداشت، به اتوبوس مدرسه نرسید. در حالی که چهره‌اش به تدریج خشمگین‌تر می‌شد و حالت چشمانش تغییر می‌کرد، گفت: من می‌توانم این رنگ را بپوشم. به او گفتم: این رنگ آبی است، در حالی که رنگ مجاز شلوار مدرسه‌ات، سیاه یا کرم است. پسرم اصرار ورزید: مسئولین گفته‌اند که من می‌توانم این رنگ را بپوشم، تو یک هرزه احمقی. من هر چه که دلم بخواهد می‌توانم بپوشم. اینجا آمریکاست و من دارای حق و حقوقی هستم».

خانم لانزا ادامه می‌دهد: «من با پسری زندگی می‌کنم که به لحاظ روانی بیمار است. من به پسرم عشق می‌ورزم، اما از او به شدت می‌ترسم. چند هفته گذشته، پس از آن که تنها از او خواستم کتاب‌هایش را - که از زمان مقررش گذشته بود - به کتابخانه بازگردانم، او یک کارد را بیرون کشید و تهدید کرد که اول مرا و بعد خودش را خواهد کشت. خواهر و برادر ۷ و ۹ ساله‌اش که به این حالات او آشنا هستند، پیش از آن که من از آن‌ها بخواهم... از بیم جان‌شان، سراسیمه به گاراژ گریخته و درها را قفل کردند. به هر ترتیبی شده، کارد را از مایکل گرفتم و بعد همه اشیاء تیز و برنده در خانه را جمع‌آوری کردم که حالا دیگر با من همراه است. این درگیری با مداخله پلیس و گروه امداد و آمبولانس پرهزینه برای حمل او به اتاق اورژانس فیصله پیدا کرد. در آن روز، بیمارستان روانی، اتاقی خالی نداشت و مایکل در اتاق انتظار اورژانس آرام گرفت و در نتیجه پزشکان او را با تجویز یک

حادثه مرگبار تیراندازی دبستان سندي هوک (Sandy Hook) ماه دسامبر ۲۰۱۲ در ایالت کنتیکت آمریکا و حوادث مشابه آن، بحث‌های جدید و متفاوتی را در ارتباط با قوانین حمل اسلحه و بهداشت روان برانگیخته است.

مخالفان حمل اسلحه، از یک سو، دست به اعتراضات شدید زده و خواستار تصویب قوانین برای محدود کردن حمل و خرید و فروش اسلحه شده اند. از سوی دیگر، موافقان حمل اسلحه، با ایده‌های توسعه طلبانه خود بر این نظرند که شهروندان

آمریکایی به میزان کافی، به اسلحه مجهز نیستند و می‌گویند اگر کارکنان دبستان «سندي هوک» اسلحه می‌داشتند، می‌توانستند از خود دفاع لازم را به عمل آورند. سیاست‌گزارانی، نظیر مایک هاکبی (Mike Huckabee) فرماندار ایالت آرکانزاس نیز از فرصت استفاده کرده و اظهار می‌کند: «ما [آمریکایی‌ها] مسئله جنایت و اسلحه و یا حتی خشونت نداریم. ما مسئله گناه داریم. آنچه که سبب ازدیاد خشونت در مدارس شده، فقدان ایمان و حذف «خدا» از این اماکن است.» از این حادثه دلخراش، تصویرهای بیشماری توسط شبکه‌های تلویزیونی به دید میلیون‌ها نفر رسید و همگان با چهره و نام آدام لانزا (Adam Lanza) جوان ۲۰ ساله‌ای که مادر خود و ۲۶ نفر از کارکنان و کودکان مدرسه «سندي هوک» و سپس خود را به قتل رساند، پس از حادثه آشنا شدند. با توجه به این که این افراد یک شبه دچار اختلال روانی نمی‌شوند و چه بسا پیش زمینه‌ای بس طولانی نیز داشته‌اند، سوال اینجاست که آیا کسی به فکر و نگران خانواده‌ها و زندگی در کنار چنین افرادی در پشت درهای بسته، پیش از وقوع این گونه حوادث بوده است؟ در بحبوحه‌ی گزارشات واقعه «سندي هوک»، یک زن نویسنده و موسیقی‌دان



پیرایه خلیلی





«لیزا لاتک» مادر فرزندی با بیماری روانی و معترض به سیستم بهداشت روان آمریکا در عدم حمایت از بیماران روانی و خانواده‌هایشان



هم‌اکنون زمان آن فرا رسیده است که ما بطور گسترده‌ای به موضوع بهداشت روان در این کشور بپردازیم. این تنها مرهم و روش درمان ملت ماست. خداوند به من کمک کند. خداوند به پسر من (مایکل) کمک کند. خداوند به همه ما کمک کند.»

در راستای این روشنگری، یکی از اساتید رشته حقوق از دانشگاه کلمبیا، پروفسور پاتریسیا ج. ویلیامز (Patricia J. Williams)، در مقاله‌ای تحت عنوان «اسلحه و بیماری روانی: تراژدی‌ها در انتظار وقوع» می‌نویسد: بیماری روانی در آمریکا نه تنها درک نشده، بلکه ننگ (stigma) و گاه جرم (crime) محسوب می‌شود و توسط شرکت‌های بیمه به اندازه کافی و لازم پوشش پیدا نمی‌کند. در آمریکا ۵۸ میلیون (یک در پنج) از نوعی بیماری روانی رنج می‌برند. اگر اکثر ما از شیوع آن واقف نیستیم، به این دلیل است که از حرف زدن در باره آن می‌هراسیم. ما ملتی دیرباور و بدگمان هستیم و اصولاً بیماری روانی را جدی و واقعی (real) تلقی نمی‌کنیم. زمانی که پسر یکی از دوستانم گفت که می‌خواهد سر به زمین بگذارد و بمیرد، یک بخش از کتاب دعا برایش فرستاده شد و به او گفته شد که بیشتر دعا بخواند، فرد دیگری گفت که مسئولیت زندگیش را جدی بگیرد! این نگرش و باور که «بیماران روانی هنرپیشه‌های خوب و عاقلی هستند» به قوانین عمومی نیز راه پیدا می‌کند: جارد لی لافتر، مردی که به خانم گابریل گیفوردز (Gabrielle Giffords) نماینده آمریکا در ایالت آریزونا تیراندازی کرد، تنها برای مدت کوتاهی مورد مداوا قرار گرفت، تا حدی که دادگاه صلاحیت و کفایت او را در تاب آوردن مراحل محاکمه‌اش مورد تأیید قرار دهد.

ادامه در صفحه بعد

در سال ۲۰۰۹، ایالات مختلف در آمریکا، حدود ۱/۶ میلیارد دلار از هزینه درمان برنامه بهداشت روان کاسته‌اند. پر واضح است که هیچ آندوخته و پس‌اندازی از این کاهش عاید نخواهد شد. آنان، به سادگی، این هزینه [هزینه درمان] را به جای دیگری منتقل می‌کنند: تقریباً نیمی از همه زندان‌های ایالتی و فدرال و یک‌سوم افراد

دارو به خانه بازگرداندند. من و خانواده‌ام با حوادث مشابه این واقعه و درگیری پلیس و مسئولین مدرسه و دیگران بارها و بارها روبرو شده‌ایم.

من این داستان را با شما سهیم می‌شوم زیرا من مادر آدم لانزا هستم. من مادر اوی از جوانان دیگری نام می‌برد که در کشتار جمعی دست داشته‌اند! ... هستم. و همه این پسرها، و همه مادران‌شان به کمک نیاز دارند. در گیرودار یک تراژدی ملی، صحبت کردن از اسلحه آسان است. اما زمان آن دیگر فرا رسیده است که ما در مورد بیماری‌های روانی گفتگو کنیم. پسر من مایکل از بچه‌های نابغه است با ضریب هوشی بالا. اما پزشکان هنوز نمی‌دانند به چه دلیل او هر از گاهی دچار چنین حالات جنون آمیزی می‌شود. مراقبت از او از توان من خارج است. به مراکز مختلف رجوع کرده‌ام، اما تقاضاهای کمک من بی‌جواب مانده است. مددکار اجتماعی پسر من گفت که اگر مایکل را به ارتکاب یک تخلف متهم کنم، شاید بتوانم او را وارد سیستم دولتی کنم [بطوری که دولت مکلف به نگهداری او شود]. اما پسر من به زندان تعلق ندارد. فرزند من بیمار است. به نظر می‌آید ایالات متحده آمریکا از زندان به عنوان وسیله و جایگاهی برای حل مشکلات روانی بیماران استفاده می‌کند.

بر اساس آمار سازمان دیده‌بان حقوق بشر (Human Rights Watch)، تعداد بیماران روانی در زندان‌های آمریکا از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶، چهار برابر شده است و قابل پیش‌بینی است که این روند همچنان سیر صعودی را بپیماید. هیچ‌کس نمی‌خواهد پسری را [اشاره به پسر خود] که از فیلم‌های هری پاتر و وسایل بازی خود لذت می‌برد به زندان باندازد. اما جامعه ما، با شرم‌انگاری و ننگ شمردن (stigma) بیماری‌های روانی و با وجود سیستم ناکارآمد بهداشت (Healthcare system) مانع از یافتن راه کارهای مناسب برای حل این مسئله، یعنی یافتن درمان و مراقبت‌های ویژه برای بیماران روانی و حمایت از خانواده‌های آنان شده است.



با بالای متوسط صورت می‌پذیرد. این افراد معمولاً در پی اهدافی هستند که بیش از حد توان آنان است و ناکامی خود را به حساب دیگران می‌گذارند و علاوه بر این، به نوعی بیماری روانی دچار هستند.

آمارهای به دست آمده از مرگ و میر کودکان و نوجوانان بوسیله سلاح گرم (firearms) در آمریکا بسیار هشدار دهنده است. هر ساله بیش از ۲۰,۰۰۰ کودک و جوان زیر ۲۰ سال در آمریکا، توسط اسلحه، زخمی و یا کشته می‌شوند. پس از صدمات ناشی از تصادفات وسایل نقلیه، سلاح گرم، دومین دلیل عمده تلفات جوانان بین سنین ۱۰ تا ۱۹ ساله در این کشور است. تحقیقات نشان می‌دهد که به لحاظ اقتصادی، هزینه خشونت‌گرایی مسلح بر علیه کودکان و نوجوانان حدود ۱۵ میلیارد دلار در سال است. بر اساس آمار سازمان ملل، میزان قتل‌های مسلح در آمریکا، ۳۰ برابر فرانسه و استرالیا است.

همراه با بررسی قوانین حمل اسلحه توسط سیاست‌گزاران، متخصصین علم روان نیز در سالیان اخیر به ریشه‌یابی خشونت‌ورزی و اسلحه‌گرایی نوجوانان و جوانان پرداخته و نظریه‌های مختلفی را ارائه داده‌اند. بر اساس برخی از این نظریه‌ها، افرادی که مرتکب کشتار جمعی می‌شوند، به نوع شدیدی از هراس از اجتماع (social anxiety) و کمبود حرمت نفس دچار هستند و در نتیجه با افراد پیرامون خود سازگار نیستند. به علاوه، این افراد، فاقد حس همدردی (empathy) بوده و در نتیجه در برابر آزار و کشتار دیگران بی‌تفاوت‌اند. زمانی که این ویژگی‌ها، دست در دست، قهرمان طلبی و این ذهنیت سخت‌گیر دنیای مدرن که «تو باید آدم بزرگ و موفق باشی» بدون هیچگونه حمایتی، بی‌توجهی و یا آزار والدین و نزدیکان و مسئولین مدارس، سلطه‌جویی و قلدری (bullying) هم‌کلاسی‌ها و بازی‌های خشونت‌زای کامپیوتری و فیلم‌های خشن، می‌گذارد، این افراد احساس می‌کنند که در جامعه پیش نمی‌روند و در نتیجه به دنبال کسب قدرتی هستند تا بتوانند سررشته زندگی‌شان را به دست بگیرند و از دنیایی که به آنان پشت کرده، انتقام بگیرند.

در دسترس بودن اسلحه، امکان ایجاد این قدرت کاذب و خودبزرگ‌بینی را برای آنان فراهم می‌کند. این افراد معمولاً برای «گرفتن توجه» و «پذیرفته شدن»، به

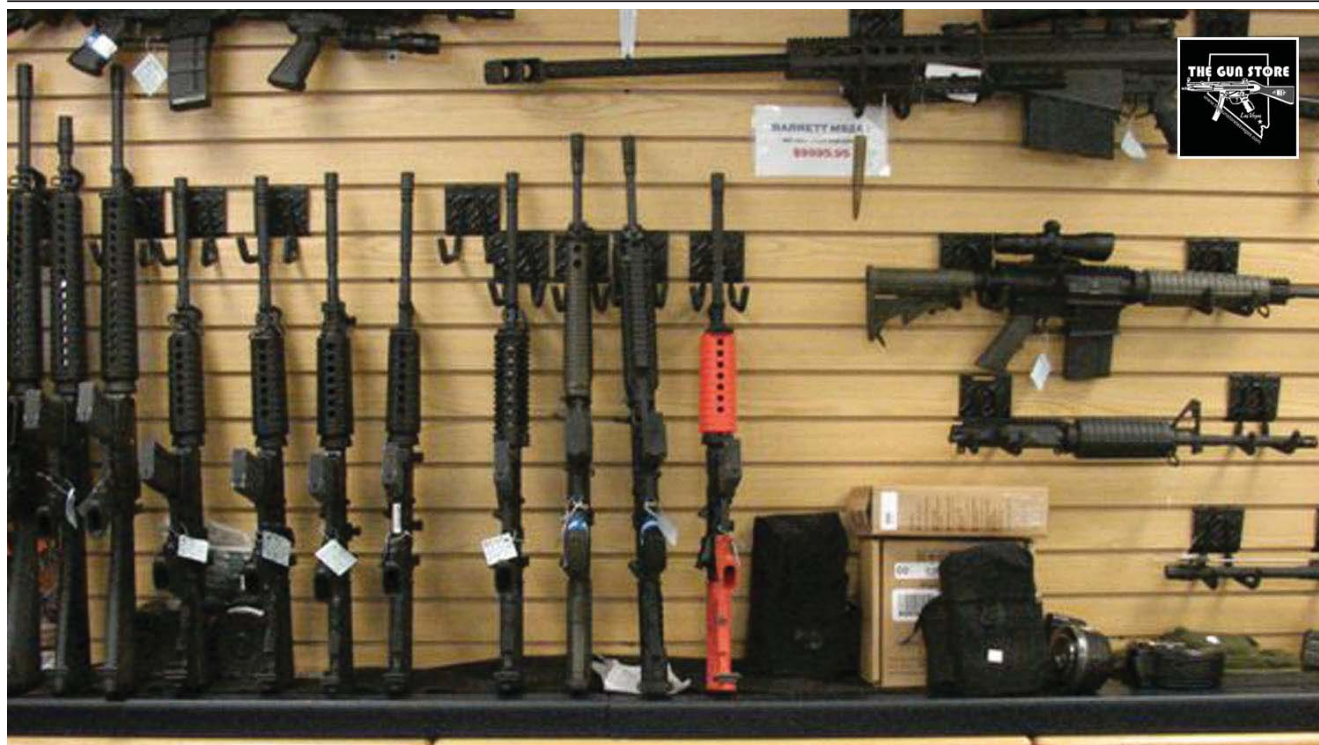
بی‌خانمان این کشور، متشکل از بیماران روانی هستند. با توجه به این که بسیاری از بیماری‌های روانی قابل درمان هستند، ولی نادیده گرفته می‌شوند، می‌توان ادعا کرد که این سهل‌انگاری از سوی مقامات، یک بحران حقوق بشری (Human Rights Crisis) است که به همراه آن، نیروی مفید انسانی نیز به هدر می‌رود. هیچ‌یک از مادر برابر مسمومیت‌های ناشی از فشارهای روانی دنیای مدرن مصون نیستیم. ما از یک سو تحت فرمان ویژگی‌ها و ساختار بیولوژیکی و ژنتیکی بدن مان - که به میزان زیادی عملکرد مغز و رفتارهای ما را شکل می‌دهند - هستیم و از سوی دیگر تحت تاثیر باورهای گروهی و سنن، گرایش‌های مذهبی و عقیدتی.

این گونه تراژدی‌ها به طور معمول با طی کردن یک سری مراحل قانونی خیلی زود خاموش می‌شوند: مدارس مورد پیگرد قانونی قرار می‌گیرند، روانشناسان جواز کار خود را از دست می‌دهند و بیمارستان‌ها افراد مختلف را در خود محبوس می‌کنند. درگیری این نهادها، خود بر این امر دلالت دارد که سهل‌انگاری در مورد بهداشت روان، مسئله‌ای است که جنبه عمومی دارد و به همه آحاد ملت مرتبط است. ما در این گونه مواقع به پیگردهای قانونی (law suit) متوسل می‌شویم؛ کاری که سبب می‌شود کارگزاران، کارمندانی را که دچار اختلال روانی هستند اخراج کنند اِبه آن‌ها فرصت درمان را ندهند! و یا مدارس، آثانی را که بیش از همه نیاز به کمک دارند، از ادامه تحصیل و مدرسه محروم کنند».

براساس مقاله‌ای در نشریه سایکولوژی تودی (Psychology Today) و تعریف سازمان امنیت آمریکا (اداره پلیس فدرال آمریکا Federal Bureau of Investigation) اف.بی.آی، قتل‌ها به انواع مختلف تقسیم می‌شوند: قتل تک نفره، قتل‌های زنجیره‌ای (serial killing) که در زمان‌های مختلف انجام می‌شود و قتل‌های جمعی (mass killing) که به کشتار ۴ تن یا بیشتر در یک زمان اطلاق می‌شود. بر اساس این آمار تعداد قتل‌های تک نفره از سال ۱۹۸۰ در آمریکا، ۴۰ درصد کاهش یافته است، اما میزان قتل‌های جمعی رو به ازدیاد است.

بر اساس این نشریه، کشتارهای جمعی، غالباً، توسط مردان سفید پوست که تنها و منزوی هستند، با میزان تحصیلات حدود کالج، از بین خانواده‌های متوسط





آمریکاست. این قانون در ابتدا به منظور دفاع شخصی در برابر خطرات و نیز مقاومت شهروندان در صورت سر برآوردن احتمالی حکومت خودکامه و مستبد در این کشور به وجود آمد. هم‌اکنون آمریکایی‌ها در مجموع صاحب ۲۷۰ تا ۳۰۰ میلیون فقره اسلحه هستند. و سود کارخانه‌های سلاح گرم (firearms) آمریکا بالغ بر ۳۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۱ بوده است. اعضای انجمن ملی سلاح NRA (National Rifle Association) از موافقین قوانین حمل، خرید و فروش در این کشور هستند.

با توجه به اینکه گفتگوهای رایج بین مخالفین و موافقین حمل اسلحه در سالیان اخیر راه به جایی نبرده است و با وجود ازدیاد کشتارهای جمعی و آسیب‌های گسترده اجتماعی، اقتصادی، انسانی و روانی ناشی از این پدیده، به نظر می‌رسد که جامعه برای مبارزه با خشونت و راهکارهای مناسب می‌بایست راه‌حل همه جانبه‌ای را در پیش بگیرد که اصلاح قوانین حمل و خرید و فروش اسلحه، تغییر در طراحی اسلحه، آموزش خانواده‌ها در محفوظ نگه‌داری سلاح‌های شخصی، شرم‌زدایی از بیماری‌های روانی و ارتقاء بهداشت روان را شامل شود. برای اطلاعات بیشتر در مورد بیماری‌های روانی و پژوهش‌های معاصر و مراکز محلی به این وب‌سایت‌ها مراجعه کنید:

The National Alliance for Mental Illnesses

[www.Nami.org](http://www.Nami.org)

The Brain and Behavior Research Foundation

[www.bbrfoundation.org](http://www.bbrfoundation.org)

The National Institute of Mental Health

[www.nimh.nih.gov](http://www.nimh.nih.gov)

You can sign a petition to the United States House of Representative for restricting access to guns and saving lives.

همکلاسی‌ها و نزدیکان خود در باره تخیلات کشتار مسلحانه حرف‌هایی به زبان می‌آورند. اما به دلیل بعید و بزرگ بودن ابعاد مبادرت به چنین عملکردی، کسی این قضیه را جدی نمی‌گیرد. این جوانان، پس از سخن راندن در مورد مقاصد خود، از بیم طرد شدن و مورد تمسخر واقع شدن مجدداً از سوی پیرامونیان، ناگزیر به عملی کردن نقشه‌ها و فانتزی‌های ناسالم خود می‌شوند.

در زمینه تشخیص نوع بیماری این افراد پژوهش‌هایی نیز انجام شده است. دکتر دانیل آمن (Dr. Amen) از سرآمدان علم روان به‌ویژه تشخیص دقیق‌تر بیماری‌های روانی از طریق بکارگیری تصویرسازی مغز (brain imaging) همراه با روش‌های دیگر است. وی با جمع‌آوری و بررسی تصاویر مغزی بیش از هزاران نفر مبتلا به اختلالات روانی و نیز بزهکاران و قاتلین توانسته است به مداوای دقیق‌تری دست بیابد. او معتقد است همچنان که ما با مشاهده برخی از علائم، بطور مثال، درد معده، به بررسی ساختار، عملکرد معده و دستگاه گوارش می‌پردازیم و تنها به تجویز مسکن برای تسکین درد بسنده نمی‌کنیم، به همان نسبت نیاز داریم که خود «مغز» - که عضو و اندام اصلی و منشاء افکار و رفتارهای خشونت‌زا است - را نیز مورد بررسی مستقیم قرار دهیم. او به مداوای رایج سیستم بهداشت روان، خرده می‌گیرد و می‌گوید علم روان، تنها بخشی از پزشکی است که به بررسی مستقیم مغز نمی‌پردازد و تنها با تجویز دارو علائم بیماری را تخفیف می‌دهد. بر اساس پژوهش‌های وی بسیاری از رفتارهای خشونت‌آمیز در اثر ضایعات و صدمات مغزی است. از نظر دکتر آمن، برای درک خشونت می‌بایست چند جنبه مختلف و مرتبط به هم را مورد مطالعه قرار داد؛ بدین ترتیب که با ۱- پردازش به: مغز و بیولوژی مغز ۲- بررسی‌های روانشناختی ۳- اجتماعی ۴- معنوی، بتوان تصویر کامل‌تری از ذهن بیمار به دست آورد و درمان را به صورت هدف‌مندتر نشانه گرفت (targeted treatment). بطور مثال، با بررسی معنوی از بیماران خشونت‌گرا می‌توان به میزان معنا سازی و اهداف آنان در زندگی و قوه تشخیص‌شان از امور اخلاقی و غیراخلاقی (بطور مثال قتل) پی برد. قانون حمل اسلحه به لحاظ تاریخی، از دومین حقوق (Second Amendment) مندرج در قوانین اساسی (Constitution)

مروری بر آنچه خمینی در پاریس به رسانه‌ها گفت و آنچه در تهران انجام داد:

# رهبر یک انقلاب، قدیس یا دروغگو؟!

دکتر مهدی آقامانی (جامعه‌شناس)



آنچه بر هیچکس پوشیده نیست پرونده سیاه جمهوری اسلامی و رهبران آن در نقض مداوم حقوق انسانی شهروندان ایرانی و نادیده گرفتن تعهدات بین‌المللی یک دولت مستقل در جامعه جهانی است. برای بسیاری از کسانی که سال‌ها پس از انقلاب چشم به جهان گشودند به رغم همه تبلیغات وسیع حکومتی درباره انقلاب و دلایل آن هنوز یک سوال جدی پابرجاست که چرا مردم ایران در خلال زمستان ۱۳۵۷ تصمیم گرفتند یک حکومت رو به جلو را از قدرت ساقط کنند و به جمهوری اسلامی رای بدهند تا برای دست کم سه دهه تا حالا بنشینند و حسرت روزهای خوب قبل از انقلاب را بخورند؟! اما به راستی چرا یک ملت چنین فریفته یک رهبر می‌شود؟ بی‌هیچ تردیدی در سرمای زمستان ۵۷ بخش عمده‌ای از مردم ایران فکر می‌کردند نوه پیامبر به ایران باز می‌گردد و آنها به قدیسی دل بسته بودند که رسانه‌های جهانی از خلال مصاحبه‌هایشان با آن پیر مرد ریش در تبعید سپید کرده ارا به می‌داند. اما واقعیت خیلی زود آشکار شد. فردای پیروزی انقلاب در ایران قدیس پاریس نشین به ضحاک تمام عیار تبدیل شد. مردی که دروغ‌های بسیاری در پاریس گفته بود و رسانه‌های جهانی هم بی‌هیچ مسئولیت‌پذیری در قبال آنچه جان و سرنوشت و زندگی چند ده میلیون ایرانی را تباه می‌کرد به انتشار دروغ‌های او پرداختند. حالا سال‌هاست که جمهوری اسلامی می‌کوشد تا آن دروغ‌ها را پنهان نگاه دارد. برخی از آنها به این قرار اند:

نشان نمی‌دهد و به سرعت عمر کوتاه آزادی مطبوعات در ایران که در آخرین ماه‌های حکومت پهلوی توانسته‌اند چند صباحی آزادانه بنویسند به محافی تیره‌تر و تنگ‌تر می‌افتند.

مطبوعات و آزادی بیان تنها مواردی نیست که خمینی در مصاحبه‌های خود در پاریس به آزادی آنها توجه نشان می‌دهد. بلکه او حتی در مقام یک رهبر مذهبی نسبت به عقاید ملحدانه هم انعطاف نشان داده و در مصاحبه با روزنامه هلندی دی ولکرانت، به تاریخ ۷ نوامبر ۱۹۷۸ می‌گوید: «در جمهوری اسلامی کمونیست‌ها نیز در بیان عقاید خود آزادند.» موضوعی که این روزنامه آنرا به شاه بیت مصاحبه خود با خمینی تبدیل می‌کند. دیری نمی‌پاید که روی صفحه اول روزنامه‌های عصر تهران - کیهان و اطلاعات - هم به تیرت درشت تبدیل می‌شود. اگرچه در حقیقت خمینی حتی در زمان انجام آن مصاحبه هم به گفته خود باور نداشت. اما همین موضوع باعث می‌شود تا بسیاری از مخالفان رژیم پهلوی از طیف چپ با دیدی مثبت رهبر قدیس نمای پاریس نشین را مورد توجه قرار دهند. اما عمر این پیوند نامتجانس که شاه فقید ایران آن را با عنوان اتحاد منحوس سرخ و سیاه یاد می‌کرد آنقدر کوتاه بود که به زودی سلول زندان‌های جمهوری از اعضای همین گروه‌های چپ مملو می‌شود. کمونیست‌ها و چریک‌های فدایی خلق از نخستین گروه‌های تسویه شده از انقلاب می‌شوند و خمینی قبل از هر کس دیگری تاب تحمل آنها و عقاید ایشان را در صحنه سیاسی ایران ندارد.

خمینی در گفتگو با خبرنگاران به تاریخ ۱۱ آبان ۵۷ در پاریس جمله معروفی دارد که به تیرت بسیاری از جراید آن زمان تبدیل می‌شود: «بشر در اظهار نظر خودش آزاد است.»

این جمله اگرچه برای رسانه‌های غربی به معنی موافقت رهبر مخالفان شاه با اصول آزادی بیان در منشور حقوق بشر است اما در حقیقت نخستین حقی است که خمینی پس از نشست بر صندلی قدرت از مخالفان خود دریغ می‌دارد. او کمتر از چند ماه پس از انقلاب به اسم حراست از اسلام بسیاری از آرای موجود در جامعه را غیر قابل تحمل می‌خواند و اساساً فلسفه حکومتی جمهوری اسلامی را ناسازگار با آزادی بیان پایه ریزی می‌کند. با اینکه در ۵ آبان ۵۷ سرمست از هوای پاییزی حومه پاریس در سخنرانی خود به صراحت اعلام کرده بود: «اولین چیزی که برای انسان هست آزادی بیان است.» اما گویی بهار و تابستان ۵۸ در تهران به جد او را به این نتیجه می‌رساند آزادی بیان فقط به درد همان اهالی فرانس می‌خورده است. و ایرانی‌ها نیازی به نسخه او در فرانسه ندارند.

خمینی در همان ۱۱ آبان در مصاحبه با پائزه‌سرا ایتالیایی می‌گوید: «مطبوعات در نشر همه حقایق و واقعیات آزادند.» این جمله، خط برجسته مقاله این نویسنده می‌شود. اما هنوز انقلاب از اولین سال حیات خود عبور نکرده‌است که او روزنامه‌نگاران را متهم به خیانت به اسلام می‌کند و روزنامه‌ها را سنگر دشمن می‌خواند. در شکستن قلم آنها از خود تردیدی





THE EXILE RETURNS: Ayatollah Khomeini, who later continued his attack on the Bakhtiari government, is escorted by the security service organized to protect him from the crowds on his arrival from Paris after his 14 years' absence from Iran.

## Khomeini threat to arrest 'illegal' Cabinet

From Martin Westcott  
in Tehran

IN WHAT came close to an immediate declaration of war against the legal Government and the army, Ayatollah Khomeini yesterday threatened to arrest the present cabinet and "shut their mouths." He was speaking only a few hours after arriving on Iranian soil after 14 years in exile. The harsh attack came as a blow to those among his supporters and his opponents who had hoped that he would take a softer and more cautious line at this early stage.

"The parliament and the government are illegal," he told the hundreds of thousands gathered at Tehran City cemetery where, in accordance with Persian traditions of martyrdom and steeled, he chose to make his

first major speech. "If they continue we will arrest them. I will shut their mouths, and I will appoint a government with the support of the Iranian people."

Addressing himself to the army, the old man, seated on a chair, said: "We want you to be independent. You general, don't you want that? I advise you to come and be with the people, and say the same things as the people... the army should join us."

The army, in apparent response to Khomeini's speech, last night, moved military units to the capital in a show of force similar to that staged the day before.

Earlier, in a comprehensive attack on the United States, he had accused the army of being a tool of the Americans. The Shah, he said, referring to him either as the

"ex-Shah" or "the man called Mohammed Reza" had destroyed Iranian agriculture to make Iran dependent on the West, "forced the young generation to go to the United States to study... lured Iran to have (American) bases and advisers."

The US was plotting to bring the Shah back, he said. "They want to take our country back to what it was previously... it's up to all of

Arms deal delayed, page 6

us to keep on this revolution until we choose the Government."

Despite the rhetoric, however, all chances of compromise are not yet lost. The religious leader has, for instance, apparently stuck to an agreement to postpone the announcement of his "Islamic Revolutionary Council" and the "provisional government" for two or three days.

At a press conference on the plane, an assistant said that strikes would continue until the Islamic republic was set up and the Shah and his agents were finally defeated.

Khomeini's threat to the Prime Minister, Dr Bakhtiari can also be seen as a response to the Prime Minister's warning that he would arrest Khomeini's "provisional government" if and when it is announced.

The 76-year-old leader returns to an Iran divided by the political and social revolution he has led and symbolised from abroad. All political groups want to win him, to influence him, and to achieve power with his help. Every group, including some of his closest allies here,

want to separate him from the aides who surrounded him in France.

Khomeini landed just after 9 a.m. yesterday. As the Air France jumbo jet carrying him, his entourage and journalists, straddled the city hundreds of thousands of waiting Iranians called out: "All honour to Khomeini." At the airport opposition leaders of every variety, and a strictly controlled press corps, waited for him to emerge in his black cloak and turban. Huge banners proclaimed: "Military, economic and social leaders—the flag of the revolution is in your hands."

The only government presence at the airport consisted of a few policemen and a guard of about 40 soldiers. Police and troops were almost entirely absent from

Turn to back page, col. 1

اما خمینی به آرامی و در سکوت نظاره گر این ماجراست. در حالی که صدای خفیف مخالفان از استبدادی بودن این روش به گوش می رسد. موافقان سلطانیسم اسلامی، سکوت خمینی را دلیلی بر صحت رویه خود معرفی می کنند و توده مردم هم که هنوز باور ندارند قدیس از پاریس برگشته شان ضحاکي دو چهره است دلیلی در مخالفت با آن نمی جویند. اگرچه به زودی خود خمینی نیز به دفعات ولی فقیه را نماینده خدا و در مقابل طاغوت!!! معرفی می کند.

خمینی در پاریس به دفعات از نظام جمهوری و ارائه سیمایی مترقی از اسلام لب به سخن می گشاید به عنوان نمونه در مصاحبه با خبرنگار تلویزیون آلمان، به تاریخ ۱۶ دی ۵۷ می گوید: «اسلام یک دین مترقی و دموکراسی به معنای واقعی است.» و یا در مصاحبه با تلویزیون ایتالیا، در ۲۳ دی همان سال مدعی می شود: «حکومت، جمهوری است مثل سایر جمهوری ها و احکام اسلام هم احکام مترقی و مبتنی بر دموکراسی و پیشرفته و باهمه مظاهر تمدن موافق.» و یا در مصاحبه معروف خود با لوموند، در تاریخ ۲۲ آبان چنین عنوان می کند که: «شکل حکومت جمهوری است. جمهوری به همان معنا که در همه جا جمهوری است. جمهوری اسلامی، جمهوری است مثل همه جمهوری ها.» اما به زودی و زمانی که نخستین رئیس جمهور بر اساس رای مردم راهی بیمارستان قلب می شود او جمهوری اسلامی را با دیگر نظام های جمهوری در جهان متمایز می کند و نه رای مردم در انتخاب رئیس جمهور که تنفیذ رهبر را منشاء مشروعیت دولت او عنوان می کند. جمهوری اسلامی بر اخلاف ادعای نخستین رهبر آن در پاریس آنچنان که نقل قول کردیم نه تنها مشابه باقی نظام های جمهوری در جهان نیست که به دلایل گوناگون از نقض در قانون اساسی گرفته تا چربش قواعد و قوانین اسلامی بر اصول دموکراسی خواهانه آن ملقمه ای می شود که کمتر کسی آن را به عنوان یک دموکراسی قابل قبول به رسمیت می شناسد. از سوی

خمینی در ۱۰ آبان مصاحبه ای با خبرنگار روزنامه لاکرو انجام می دهد و می گوید: «یکی از بنیان های اسلام آزادی است... بنیاد دیگر اسلام اصل استقلال ملی است.» همین جمله اوست که کمتر از یک ماه بعد در تهران بر سر زبان ها می افتد و مردم تز همه جا بی خبر در راهپیمایی های خود شعار می دهند: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» اصلی که حتی تا سر در وزارت خارجه حکومت اسلامی هم راه پیدا می کند اما سهم مردمی که برای سر دادن این شعار به خیابان ها آمده اند از آن نه استقلال است و نه آزادی، آنها حتی از همان ابتدا هم با مداخله نهادهی مانند شوارای نگهبان و نظارت های فرا قانونی آن در چهارچوب یک قانون اساسی غیر دموکراتیک معنی جمهوری را هم نمی فهمند و به زودی ایرانی را در مقابل خود دارند که برای لمس آزادی راهی جز جلای وطن در پیش ندارند. اگرچه خمینی در مصاحبه با خبرنگار تلویزیون تایمز انگلیس در ۱۶ آذر ۵۷ حکومت پیش روی مردم ایران را چنین توصیف کرده است: «حکومت اسلامی یک حکومت مبتنی بر عدل و دموکراسی است.» رویایی که هرگز محقق نشد اما ایرانیان بسیاری را آواره کرد.

خمینی اما دروغ های دیگری را هم به رسانه های جهانی تحویل می دهد به این نمونه که او در مصاحبه با رادیو و تلویزیون اتریش، به تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۵۷، مدعی آن می شود نگاه کنید: «دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است. و اما من هیچ فعالیت در داخل دولت ندارم و به همین نحو که الان هستم، وقتی دولت اسلامی تشکیل شود، نقش هدایت را دارم.» اما علی الرغم این مدعا به زودی قانون اساسی جمهوری اسلامی خمینی را رهبر کشور و ولی فقیه قلمداد کرده و او را به همه امور زندگی مردم و حکومت بر آن مسلط می کند. تهیه کنندگان قانون اساسی گویی در باز گذاشتن دست ولی فقیه ۱۸ آنجا با یکدیگر مسابقه داشته اند که فراموش میکنند در حال آفرینش سلطانی دوباره در فرادی انقلاب هستند.



الرغم همه این ادعاها در تهران سرنوشت دیگری رقم می خورد. گاندی ایرانی پاریس در تهران رنگ عوض می کند و تمام قد خود را وارد مناسبات حکومتی کرده و کمتر مسئله ای است که نتوان رد پای روح الله خمینی را در آن پیدا نکرد. از مداخله در تعیین سرنوشت کشور و اینکه مردم را به شرکت در انتخابات و رای دادن به جمهوری اسلامی تشویق، ترغیب و ارعاب کند تا امضا کردن حکمی که به کشتارهای ۶۷ منجر می شود. از اداره جنگی هشت ساله که بیلیون ها دلار خسارت مادی و معنوی به ایران وارد می کند تا فتوای قتل سلمان رشدی که مناسبات بین المللی دولت را با مانع روبرو می سازد. از اشغال سفارت آمریکا تا اجرای احکام واپسگرایانه منطبق بر شریعت در دادگاه های ایران. همه و همه دستاوردهای ده ساله حکومت مردی است که نمی خواست هیچ نقشی در حکومت داشته باشد. با این حال همچنان زوایای جالب دیگری نیز از اختلاف بین آنچه حقیقت وجود خمینی است و آنچه رسانه های جهان از او در پاریس مخابره کرده اند وجود دارد. او در مصاحبه ای جنجالی با رویترز، در ۴ آبان ۵۷ مدعیست: «حکومت اسلامی ما اساس کار خود را بر بحث و مبارزه با هر نوع سانسور می گذارد.» و یا همان روز در مصاحبه دیگری با راسلگر، می گوید: «حکومت اسلامی بر حقوق بشر و ملاحظه آن است. هیچ سازمانی و حکومتی به اندازه اسلام ملاحظه حقوق بشر را نکرده است. آزادی و دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است، شخص اول حکومت اسلامی با آخرین فرد مساوی است در امور.» و یا این ادعای عوام فریبانه که در گفتگویی با مجله اکسپرس، ۲۰ دی ۵۷ مطرح می کند: «اسلام، هم حقوق بشر را محترم می شمارد و هم عمل می کند. حقی را از هیچ کس نمی گیرد. حق آزادی را از هیچ کس نمی گیرد. اجازه نمی دهد که کسانی بر او سلطه پیدا کنند که حق آزادی را به اسم آزادی از آنها سلب کنند.» جهانیانی که این گفتگوها را خوانده بودند با به قدرت رسیدن خمینی در تهران بیش از پیش شگفت زده شدند چرا بارها و بارها خبر اقدام های انقلابی، مصادره اموال مردم به

دیگر آنچه را که خمینی به عنوان دینی مترقی و سازگار با دموکراسی به جهانیان معرفی می کند به زودی در قالب حکومتی که او بنا نهاده است به قرائتی سنتی زده و واپسگرا مبدل می شود که محل بسیاری از آزادی های انسانی در جامعه ایران می شود. رویا پردازی های روزنامه ها و رسانه های بین المللی از قدیس نوظهور پاریس به همین جا ختم نمی شود و تلویزیون آلمانی زبان سوئیس از خمینی نقل قول میکند که: «رژیم ایران به یک نظام دموکراسی ای تبدیل خواهد شد که موجب ثبات منطقه می گردد.» اگرچه مرور زمان نشان میدهد دستاورد چنین ادعایی برای ایران و منطقه در دهه اول انقلاب یک جنگ هشت ساله است و در دهه دوم حمایت همه جانبه از گروه های تروریستی مانند حزب الله لبنان و در دهه سوم برنامه مناقشه انگیز هسته ای که محوریت آن بر محو کشور اسرائیل از نقشه جغرافیای جهان استوار است. اما به راستی حالا و با روشن شدن ابعاد ثباتی! که خمینی برای منطقه و جهان به همراه آورد چگونه مقامات تلویزیون سوئیس پاسخگوی این موضوع هستند؟! خمینی در دوران حضورش در پاریس به روایت رسانه های بین المللی جلوه ای از خود به تصویر می کشد که بیشتر شبیه گاندی در هند است به عنوان نمونه در مصاحبه با رویترز، به تاریخ ۱۴ آبان ۵۷ می گوید: «علما خود حکومت نخواهند کرد. آنان ناظر و هادی مجریان امور می باشند. این حکومت در همه مراتب خود متکی به آرای مردم و تحت نظارت و ارزیابی و انتقاد عمومی خواهد بود.» و یا در گفتگو با مجله اشترن، ۲۶ دی مدعیست: «من نمی خواهم ریاست دولت را داشته باشم. طرز حکومت، حکومت جمهوری است و تکیه بر آرای ملت.» و این نمونه جالب که لوژورنال منطقه آلپ فرانسه در تاریخ ۱۷ آذر ۱۳۵۷ از او نقل می کند: «مردم هستند که باید افراد کاردان و قابل اعتماد خود را انتخاب کنند ولیکن من شخصا نمی توانم در این تشکیلات مسئولیت خاصی را بپذیرم و در عین حال همیشه در کنار مردم ناظر بر اوضاع هستم و وظیفه ارشادی خود را انجام می دهم.» علی

ادامه از صفحه قبل

# Khomeini promises rule by Islamic Council

From Martin Wickham-Jones in Tehran

Obsessed for as long with the departure of one man, Iran is now waiting for the arrival of another. The Shah has not yet left but his disappearance is taken for granted by crowds chanting praise of Ayatollah Khomeini, whose potential power is as great as ever was the Shah's.

It has been an amazing transition from a situation in which what mattered were the decisions of the man in the Maragheh palace to one in which the views of a 60-year-old religious leader in a Paris suburb are the reality.

Khomeini's portrait has been ubiquitous here for months — but only as photocopied pamphlets. Now Tehran is full of large colour prints of Khomeini.

## LOSE-UP

### Ayatollah Khomeini

Ayatollah Khomeini, who was born in 1902, comes from the small town of Khomayn, about 60 miles south west of Tehran. His family had long-standing links with the religious hierarchy of Shi'a Islam and with religious intellectual life in Iran.

Though his father was murdered by persons connected with local landowning interests, the young Ruhollah Khomeini was sent to Arak and, later, to Qom to study Islamic doctrine and sciences. The incipient confrontation between religion and state in Iran had begun as European colonial interest in Iran quickened - because of oil - at the start of the century. It became the dominant theme in political life during the period that Khomeini was in Qom because of the rise to power of the founder of the Pahlavi dynasty, Reza Shah. Reza Shah was determined to replicate the reforms achieved by Kemal Ataturk in Turkey and to destroy the central role played by Islam

ments. They were provoked, first, by a new electoral law which would have permitted women and non-muslims to stand for municipal office. These proposals he condemned as anti-Islamic.

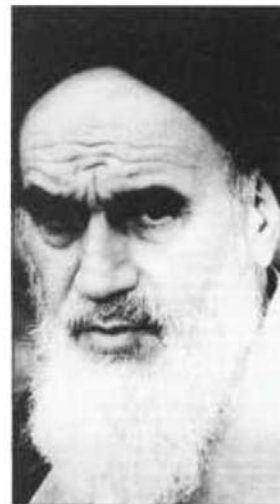
In 1963, the government proposed extensive land reforms - opposed by the religious hierarchy led by Khomeini on the grounds that the reforms were a fraud and a cover for satisfying foreign interests in Iran. The protest culminated in the destruction of a famous religious centre in Qom by the authorities and an open attack by Khomeini on the Shah. The speech led to his arrest.

Release did not buy silence, however, and the Ayatollah was soon busy attacking the Shah's government for its secularism and links with the West. He sought national independence for Iran in the context of a government guided by Islamic principle in which the clergy would play an exemplary role but in

By the late 1970s, Ayatollah Khomeini was the dominant influence in Iran opposed to the Shah, despite his exile, and Iran asked the Saddam Hussain government to expel him. The Iraqi authorities, already anxious over the growing politicisation of their own Shi'a populations, were happy to oblige.

Ayatollah Khomeini retired to France from where he masterminded the growing violence and revolutionary ferment. On returning to Tehran on February 1, 1979, he lost no time in destroying the remnants of the former regime and in constructing an Islamic government instead. Over the past eight years he has not deviated from this goal. With the passage of the Islamic constitution at the start of the 1980s, he saw the essential institutions of the new system in place: a parliament dominated by the clergy, an Islamic juridical council (the council of guardians) to vet legislation and himself as the supreme mentor and arbiter.

Yet the Iranian revolution is only half complete and the new Islamic structures often



Khomeini: Enigma

conscious of the place accorded to private property in Islam. Yet, at the same time, it is Ayatollah Khomeini who sustains con-

پس از آن می‌گوید: «تمام اقلیت‌های مذهبی در ایران برای اجرای آداب دینی و اجتماعی خود آزادند.» خمینی که از سال‌ها قبل نشان داده است با اسرائیل زاویه دارد در سخنرانی ۱ دی ۵۷ خود در نوفل لوشاتو اینگونه ظاهر سازی می‌کند که: «از یهودیانی که به اسرائیل رفته‌اند دعوت می‌کنیم به وطن خود بازگردند. با آنها کمال خوش رفتاری خواهد شد.» در حالی که رهبر شیعی مذهب انقلاب ایران میان زبان و قلبش در بیان این گفتارهای جهانی پسند فاصله ای جدی دارد. خمینی خیلی زود نشان می‌دهد که درباره اقلیت‌های مذهبی صادق نبوده است و برخورد او و عناصر حکومتش با گروه‌های مختلف اقلیت‌های مذهبی تا اندازه ای وحشتناک و پرونده جمهوری اسلامی در این زمینه به اندازه‌ای سیاه است که نیازی به توضیح در خصوص آن دیده نمی‌شود کما اینکه در شماره دوم ماهنامه فرهنگی ایرانشهر به تاریخ دسامبر ۲۰۱۲ به طور تفصیلی این موضوع مورد کنکاش قرار گرفته است.

حال سوال اینجاست که رسانه‌های بین المللی از تبلیغ دیدگاه‌های خمینی که سراسر دروغ و ریاکاری بود چه هدفی را دنبال می‌کردند. شاید نتوان از همه کارنامه حکومت پهلوی دفاع کرد اما هر عقل سلیم و وجدان منصفی این نکته را به روشنی تأیید می‌کند که وضع مردم ایران پیش از انقلاب ۱۳۵۷ به مراتب بهتر از این چیزی است که امروزه در ایران جریان دارد. همین تفاوت آشکار و مرور رخدادهاست که برای نسل امروز که شاهد حسرت هر روزه پدران و مادران خود از یادآوری دوران پیش از انقلاب است این سوال را مطرح می‌کند که چرا یک ملت باید تا این اندازه بی توجه به هشدار معدود روشنفکران آینده نگر و در پس تبلیغات مسموم رسانه‌های خاص که از اعتماد عمومی جامعه جهانی به نوعی زشت سوء استفاده کردند خود را به منجلابی در افکنند که هنوز پس از سه دهه افق روشنی برای خلاصی از آن در دیدرس نیست. آیا به راستی انقلاب زمستان ۱۹۷۹ نتیجه بی مسئولیتی رسانه‌ها درباره سرنوشت یک ملت نیست؟

بهانه وابستگی به رژیم سابق و یا داشتن ثروت، اعدام کوشندگان اقتصادی و چهره‌های موفق اقلیت‌های مذهبی که اتفاقاً در خدمت رسانی به جامعه و تولید و توسعه صنعتی و تجاری ایران کوشا بودند مانند حاج حبیب‌القائیان، دستگیری، فرار و تبعید بسیاری از روزنامه‌نگاران، مجریان و برنامه سازان رادیو تلویزیون ملی ایران که حکومت انقلابی بر اساس فتوای رهبر زاهدش! آنها را مفسد، مطرب، وابسته به دربار، عیاش و... لقب داده بود در صدر اخبار رسیده از ایران قرار می‌گرفت ایرانی که رهبری قدیس مسلک در آن اینک به قدرت رسیده بود.

رهبری که روزنامه فیگارو در ۲۲ مهر ۵۷، از قول او نوشته بود: «ما وقتی از اسلام صحبت می‌کنیم به معنی پشت کردن به ترقی و پیشرفت نیست. ما قبل از هر چیز فکر می‌کنیم که فشار و اختناق وسیله‌ی پیشرفت نیست.» و یا خبرگزاری فرانسه به تاریخ ۱۳ آبان ۵۷ این جمله را از او روی خط تلکس خود فرستاد که: «دولت استبدادی را نمی‌توان حکومت اسلامی خواند... رژیم اسلامی با استبداد جمع نمی‌شود.»

اما همین رهبر درست از اسلام، چوبدستی ساخت که با آن بتواند سایر رقبای سیاسی را از میدان به در کند و در این راه از تنها چیزی که واهمه نداشت تناقض‌های آشکاری بود که بین گفته‌ها و ادعاهایش و وجود داشت و هر روز بیش از دیروز نمایان می‌شد. او تنها راه پیشرفت و بسط حکومت و ایدئولوژی خود را از راه فشار و اختناق جستجو می‌کرد و شاید حتی به اندازه لحظه‌ای هم در این راه تردید نکرد.

یکی دیگر از وجوه دروغ‌پردازی قدیس پاریس موضوع اقلیت‌های مذهبی است. مسئله‌ای که بی هیچ تردیدی به تشنه رسوایی جمهوری اسلامی در همه سی و چهار سال گذشته مبدل شده‌است. خمینی اظهار نظرهای قابل توجهی در پاریس در این زمینه می‌کند. او به اشیگل در تاریخ ۱۶ آبان ۵۷ می‌گوید: «اقلیت‌های مذهبی به بهترین وجه از تمام حقوق خود برخوردار خواهند بود.» و یا در مصاحبه‌ای با القومی العربی، فقط چند روز



## Khomeini promises rule by Islamic Council

From Martin Westcott in Tehran

Gloomed for as long with the departure of the shah, Iran is now waiting for the arrival of another. The shah has not yet left but his disappearance is taken for granted by crowds chanting praise of Ayatollah Khomeini, whose potential power is as great as ever was the shah's.

It has been an amazing transition from a situation in which what mattered was the decision of the man in the Narayan palace to one in which the views of a 67-year-old religious leader in a Parsi suburb are the final say.

Khomeini's power has been ubiquitous here for months — not only on photocopied pamphlets, New Tehran is full of large outdoor groups of Khomeini. The portraits substitute those of the royal family.

The impact of Khomeini's statements at the weekend about an Islamic Revolutionary Council has been enormous. It has rattled the Bakhtar government, upset the liberal opposition, worried the army, and added to the general feeling that what is occurring is an interregnum between Pahlavi and Khomeini.

مجید محمدی  
جامعه‌شناس

(که لابد نباید آن را می‌گفتند، معلوم نیست چرا) در باب وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق و ضرورت اقدام در این باب.

در دوره‌ی شهریور ۱۳۵۷ تا بهمن آن سال رسانه‌های غربی بدون هیچ‌گونه توطئه به جای کند و کاو در شخصیت خمینی و آرای وی و اطرافیان و همپیمانانش، ارائه تحلیل از روحانیت شیعه و بلند پروازی‌ها و جاه‌طلبی‌ها و مدعیاتش، نظام سیاسی‌ای که آنها وعده می‌دادند، رفتار سیاسی گروه‌های حامی و همراه خمینی (مثل تروریست‌های فدائیان اسلام و هیئت‌های موتلفه) صرفاً به گزارش رویدادهای خیابانی و موضع‌گیری‌های خمینی پرداختند. گزارش رویدادهای خیابانی و میدانی به دلیل هیجان و تحرکی که در آن است برای رسانه‌ها و مخاطبان آنها جذابیت دارد و در عین آن که برای اطلاع‌رسانی لازم است بدون دادن زمینه و شرایط سیاسی و تحولات آن کافی نیست.

### تبلی رسانه‌ای

شاید بتوان سستی و تبلی روزنامه‌نگاران ایرانی آن دوره در معرفی خمینی و ایده‌ها و افکارش و نیز گروه‌های سیاسی دیگر و رفتارشان به جامعه‌ی ایران را به حساب سانسور در کشور گذاشت (که این البته همه‌ی داستان نیست چون آنها می‌توانستند روابط وی با گروه‌های تروریستی و لات‌های مذهبی را گزارش دهند

رسانه‌های غربی  
در مواجهه با انقلاب ۵۷:

# تبیل، شلخته و جوگیر شده

درست به همان ترتیبی که رسانه‌های آمریکایی کاری بسیار سست و شلخته و غیر حرفه‌ای در دوره‌ی میان ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تا ۱۹ مارس ۲۰۰۳ در شرایط آماده شدن دولت بوش برای حمله به عراق انجام دادند رسانه‌های غربی کاری بسیار غیر حرفه‌ای و سست در باب انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ به انجام رساندند. این موضوع البته بدان معنی نیست که رسانه‌ها ضرورتاً می‌توانستند از حمله‌ی نظامی به عراق یا انقلاب ۵۷ پیش‌گیری کنند (قدرت رسانه‌ها محدود است) اما تفاوت است میان انجام وظیفه و عدم انجام آن. سخن نویسنده در این مطلب این نیست که رسانه‌های غربی موجب روی کار آمدن خمینی و حکومت دینی‌اش شدند (انقلابیون ایرانی با همکاری رژیم پهلوی این کار را انجام دادند)؛ آنها افکار عمومی را با ضعف نگرش انتقادی و تحلیلی خود برای این کار آماده کردند.

### دادن کارت سبز به اهل سیاست

در دوره‌ی میان رویداد ۱۱ سپتامبر تا حمله به عراق، رسانه‌های آمریکایی اکثراً سوالی جدی و چالش برانگیز از مقامات ایالات متحده نپرسیدند و به ابزار تیم بوش - چینی - رامسفلد برای اقناع افکار عمومی جهت حمله به عراق تبدیل شدند. آنها به جای انجام مسئولیت خود به کاری بسیار آسان رو کردند: انتقال اطلاعات قطره چکانی و بعضاً نادرست مقامات به عنوان مطالبی با منبع ناشناخته





اسلامگرایان شیعه در ایران) منعکس شده به تدریج در روزنامه‌های آمریکایی منتشر شد در حالی که پس از حمله‌ی اسلامگرایان به برج‌های دوقلو در سال ۱۹۹۴ چنین کاری باید انجام می‌شد. توجه داشته باشید که پس از دو دهه فریبکاری رژیم جمهوری اسلامی هنوز ایده‌ها و افکار فاشیستی خامنه‌ای و ایدئولوگ‌های فاشیست حکومت با وجود سفر صدها روزنامه نگار غربی به ایران حتی در یکی از نشریات و رسانه‌های غربی منتشر نشده است. تنها سخنان وی مربوط به برنامه‌ی هسته‌ای یا روابط با غرب ممکن است انعکاسی در رسانه‌های غربی پیدا کند. رسانه‌های غربی از حیث هشدار دادن به خطرات اسلامگرایان بالاخص اسلامگرایان شیعه در پنج دهه‌ی اخیر اصولاً نمره‌ی صفر دریافت می‌کنند.

## خمینی همانند خامنه‌ای با خبرنگاران ایرانی مصاحبه نمی‌کرد چون برای آن مصاحبه‌ها ارزش تبلیغاتی قائل نبود

و حکومت از این کار آنها استقبال هم می‌کرد) اما کسی جلوی خبرنگار گاردین یا نیویورک تایمز یا لوموند را نگرفته بود که گزارشی از روابط خمینی با گروه‌های تروریستی داخلی و خارجی، روابط وی با دولت‌های خارجی، یا ایده‌های وی در باب ولایت فقیه و اجرای احکام شریعت مثل سنگسار یا قطع دست و پا یا ضرورت حجاب و اعدام‌های دسته جمعی عرضه کند. اگر نکردند باید این را به حساب تنبلی آنها یا سمپاتی آنها به حرکت‌های انقلابی گذاشت. خمینی در مدت حدود چهار ماه در فرانسه حدود ۱۲۰ مصاحبه‌ی رسانه‌ای داشت (به طور متوسط روزی یک مصاحبه) و در این مصاحبه‌ها نیز اغلب پاسخ درستی به سوالات نمی‌داد و امور را به بعد از پیروزی موکول می‌کرد. طبعاً رسانه‌ها می‌بایست از کسانی که روحانیت را می‌شناختند در باب این نحوه

### جوگیر شدگی

همان طور که روشنفکران و روزنامه نگاران ایرانی مبهوت چهره‌ی ظاهرآ فرهمندان‌های خمینی و سخنان عوامگرایانه‌ی وی شده و در برابر وی زبان به دهان می‌گرفتند و از وی سوالات دشوار نمی‌پرسیدند خبرنگاران و گزارشگران غربی نیز عکس «امام» زیر درخت سیب را منتشر می‌کردند. خمینی همانند خامنه‌ای با خبرنگاران ایرانی مصاحبه نمی‌کرد چون برای آن مصاحبه‌ها ارزش تبلیغاتی قائل نبود (او فقط یک مورد این کار را انجام داده که بدون اسامی خبرنگاران بوده و معلوم است متن آن بعداً دستکاری شده چون خبرنگار-کیهان یا اطلاعات-در

مصاحبه و این نحوه پاسخگویی سوال می‌کردند اما آنها این موضوع را رها می‌کردند. روزنامه نگار جستجو گر فقط تکلیف محول شده را انجام نمی‌دهد بلکه در پی اطلاع رسانی به افکار عمومی است، کاری که رسانه‌های غربی کمتر در باب خمینی و خامنه‌ای و بسیاری دیگر از اسلامگرایان انجام داده‌اند. آنها البته در دادن عناوین مورد نظر جباران مثل آیه الله به خمینی یا «رهبر معظم» به خامنه‌ای سنگ تمام گذاشته‌اند بدون آن که رهیافت انتقادی خود را به جریان بیندازند. تنها پس از حملات یازده سپتامبر بود که افکار ضد غربی و تنفر اسلامگرایان نسبت به غرب که در آثار سید قطب (مرجع تقلید سیاسی اخوان المسلمین و



### Islamic State a Vague Idea

Tehran, Iran —UPI— Ayatollah Khomeini spoke about the idea of establishing an "Islamic republic" in Iran. But, once again, he spoke only in the vaguest terms. Few knew exactly what he meant.

An Islamic republic is an achievement that Moslem clerics across the Middle East have dreamed of, but never accomplished.

One aide said Khomeini was thinking of revising the agreement that existed during the first 10 years of the Pahlavi monarchy's rule — 13 centuries ago. Another spoke of reviving the harsh laws of Moslem law under which a thief's hand is chopped off, a report stated.

The Khomeini camp, riding the crest of tremendous popularity, wants to announce public opinion to the planned written to Islamic government.

To reach the goal of an Islamic republic, Iranians would have to go through a difficult period of readjustment. Whether they could emerge from that with their convictions unshaken is uncertain.

There are many interpretations as to what a new Islamic Iran would be like.

Mohsen Baharaini, a close aide to Khomeini, told reporters the ayatollah would revive the law of 13 centuries ago.

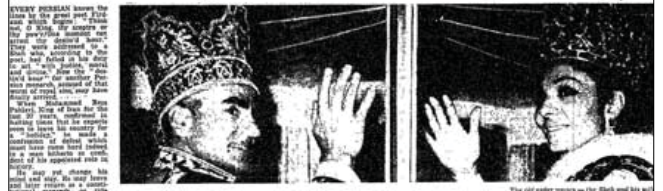
Ayatollah Abolmouza Sadeq, a prominent Tehran religious figure and by far the most vociferous proponent of Islamic government, told UPI:

"Iranians seek not only national sovereignty but, also



Sp Ta  
Iran  
Kh  
Sp

### As the Shah prepares to leave Iran, MARTIN WOOLLACOTT, Tehran, traces his steps to a possibly permanent home. How the imperial Meccano set fell apart



EVERY PERSIAN knows the name of the man who has been named as the possible permanent home of the Shah. It is London. But the Shah's departure from Iran is far from certain. He has been in London for several days, but he has not yet decided whether to accept the offer of a permanent home.

The Shah's departure from Iran is far from certain. He has been in London for several days, but he has not yet decided whether to accept the offer of a permanent home.

The Shah's departure from Iran is far from certain. He has been in London for several days, but he has not yet decided whether to accept the offer of a permanent home.

### Iran Khomeini Forces Spurn Talk Offer 150 Pounds of Uranium Carted Off

From Paris — UPI and AP — Neither the FBI nor the General Electric Co. will discuss how a temporary employee was apparently able to walk out of the firm's nuclear fuel fabrication plant with 150 pounds of low grade uranium.

The FBI Thursday accused David L. Dale, 38, of stealing the uranium and trying to extort \$100,000 from the company for its return.

Dale was jailed on extortion charges in lieu of bond. Several hours after his arrest, the uranium was discovered

premier and parliament unless they made way for his revolutionary council.

In an interview with French Radio, Bakhtiar said he was willing to meet the ayatollah for discussions to try to defuse the situation between them and prevent an outbreak of civil war.

**US Remains Silent on Khomeini Attack**

Washington Post Service Washington, D.C. — Encouraged by what US officials think are signals that



THE EXILE RETURNS: Ayatollah Khomeini, who later criticized his attack on the Bakhtiar government, is reported by the security service opposite to protect him from the crowds on his arrival from Paris after his 44 year absence from Iran.

### Khomeini threat to arrest 'illegal' Cabinet

From Martin Woodhead in Tehran — Khomeini's threat to arrest the cabinet is a serious one, it is said. The ayatollah has threatened to arrest the cabinet if they do not resign. He has threatened to arrest the cabinet if they do not resign.

The ayatollah has threatened to arrest the cabinet if they do not resign. He has threatened to arrest the cabinet if they do not resign.

The ayatollah has threatened to arrest the cabinet if they do not resign. He has threatened to arrest the cabinet if they do not resign.

to separate him from the side who surrounded him in France.

Khomeini had said that he would not return to Iran until the ayatollah had been installed. He had said that he would not return to Iran until the ayatollah had been installed.

Khomeini had said that he would not return to Iran until the ayatollah had been installed. He had said that he would not return to Iran until the ayatollah had been installed.

تاز یانه زدن برقرار شود. روزنامه نگاری که از قدرت کافی برای درک ایده‌های طرف مورد مصاحبه یا گزارش خود برخوردار نباشد و نتواند اجرای آن ایده‌ها را تصور کند به ابزار تبلیغاتی سیاستمداران تبدیل می شود. روزنامه نگاران غربی طبعاً نمی بایست مرعوب می شدند و از گزارش دیدگاه‌های قرون وسطایی روحانیت شیعه به مخاطبان خود غفلت می کردند. عدم اطلاع روزنامه نگار از ایده‌های طرف مقابل توجیهی مناسبی برای غفلت از آنها نیست.

### بر ساختن چهره‌ی یک منجی از یک قصاب

تنها کار روزنامه نگاری غیر مسئولانه و سست است که بر اساس آن یک تروریست و قصاب (که قبلاً ایده‌های قصابی‌اش را در متون و دروس فقهی‌اش به روشنی بیان داشته) به صورت یک منجی و رهبر انقلاب در افکار عمومی معرفی می شود. رسانه‌ها لازم نبود وی را چنین لقب دهند بلکه کافی بود افکار و ایده‌های فقهی‌اش را مرتباً برای مردم ایران و دنیا بیان کنند کاری که پس از ۱۱ سپتامبر با بن لادن و دستیارانش کردند.

### سستی در انجام وظیفه

ماموریت رسانه‌ها در جوامع آزاد و دموکراتیک فراهم کردن اطلاعات لازم برای مردم جامعه‌ی خود و دیگر جوامع جهت تصمیم گیری مبتنی بر اطلاعات و شناخت است. اگر چنین باشد این رسانه‌ها چنین ماموریتی را در برابر انقلاب سال ۵۷ انجام ندادند. آنها تنها پس از آغاز کشتارهای خمینی در اسفندماه ۵۷ که روزی دهها تن را اعدام می کردند و سرکوب تظاهرات زنان از خواب بیدار شدند چنانکه پس از آغاز درگیری‌های نیروهای میشلشیای عراقی با سربازان آمریکایی و چند هزار کشته از خواب بیدار شدند و سوالات دشوار خود را از مقامات ایالات

## روزنامه نگاران ایرانی در داخل و خارج مرعوب مر جعیت شیعه بودند

بابتا آرزوی تاسیس حکومت اسلامی می کند؛ خمینی در این مصاحبه حتی به یکی از سوالات به درستی پاسخ نمی دهد و از پاسخ طفره می رود). خمینی و وفادارانش از آغاز به رسانه‌ها به صورت ابزار تبلیغاتی و نه مجرای اطلاع رسانی نگاه می کردند. به همین دلیل وفاداران در خمینی در خارج کشور که کارهای رسانه‌ای وی را انجام می دادند در مصاحبه‌های خمینی در خارج کشور به هنگام ترجمه‌ی پاسخ‌ها سخنان وی را مطابق با مذاق افکار عمومی غربی تنظیم می کردند. خبرنگاران غربی با غفلت از این موضوع چهره‌ی واقعی خمینی را برای مخاطبان خود مغفول گذاشتند. این خطا در سال‌های اخیر نیز در مصاحبه با احمدی نژاد تکرار شده است.

تصور جریان‌های انقلابی و چپ که البته جریان‌های لیبرال را نیز مقهور خویش ساخته بودند آن بود که پیامبر تازه‌ای دارد ظهور می کند و قرار است عدالت و سعادت را به جامعه‌ی ایران به ارمغان ببرد. با همین تصور بود که دیگر کسی در زندگی گذشته‌ی یک پیرمرد ۷۶ ساله کنکاش نمی کرد تا نشان دهد فردی با این افکار و آرا چه چهنمی را برای مردم ایران برپا خواهد ساخت. خمینی در محدوده‌ی بسیار کوچکی در مصاحبه‌های قبل از بهمن ۵۷ به مردم دروغ گفت و وعده‌های دروغین داد (مثل آزادی مارکسیستها یا آزادی مطبوعات یا جمهوری فرانسه یا آزادی حجاب). در بخش عمده‌ای از عملکردهای بعد از انقلاب، او به همان چیزهایی عمل کرد که قبلاً در دروس خود عرضه کرده بود و هر کس که با آنها آشنا بود یا تلاش می کرد آشنا شود آنها را از قیل متوجه می شد.

روزنامه نگاران ایرانی در داخل و خارج مرعوب مر جعیت شیعه بودند و به مطالب و دیدگاه‌های روحانیون که به قرون وسطی تعلق داشت نمی پرداختند و تصور آن را نیز نمی کردند که دوباره در ایران سنگسار و قطع و دست پا و انگشتان و

ادامه از صفحه قبل



متحدہ پرسیدند.

توجه داشته باشید که راه دور و درازی وجود دارد میان وجود آزادی و بهره برداری از آن. در جوامع غربی آزادی وجود دارد اما استفاده از آن ممکن است هزینه‌هایی برای روزنامه نگار یا موسسه‌ی رسانه‌ای داشته باشد که استفاده از آن امکان را به حاشیه براند. این امر اگر در مورد دوره‌ی قبل از حمله به عراق صحت داشته باشد (به دلیل منافع در هم پیچیده‌ی موسسات رسانه‌ای بزرگ و شرکت‌های تجاری و صنعتی در ایالات متحده) حداقل این موضوع در باب انقلاب ایران صدق نمی‌کند چون رسانه‌های غربی هیچ منفعتی در عدم گزارش وضعیت اندیشگی و سیاسی و سوابق رهبران انقلاب و رفتار خشونت آمیز بخشی از تظاهر کنندگان نداشتند.

به همین دلیل است که توطئه باوران روی کار آمدن روحانیون و وفاداران آنها در ایران را به توطئه‌ی غربی‌ها و رسانه‌هایی مثل بی بی سی فارسی نسبت می‌دهند چون نمی‌توانند تصور کنند که چگونه رسانه‌ها و رهبران دولت‌ها از بلایی که دارد بر سر مردن ایران و دنیا می‌آید غفلت کنند. آنها نمی‌توانند تصور کنند که روزنامه نگار غربی نیز ممکن است مبهوت شرایط شود، کار و مشق خود را انجام ندهد (مواردش را در مصاحبه با احمدی نژاد بسیار دیده ایم، مثل بی اطلاعی کریستیان امانپور از اتهام عماد باقی یا بر اطلاعی کیتی کوریک از زن مصری کشته شده در آلمان) یا اگر چپ باشد موضعی وفادارانه به رهبران ظاهراً انقلابی اما راهزن و قصاب داشته باشد.

رسانه‌های چپ در گزارش نقض حقوق بشر در ایران، ونزولا یا دیگر کشورهای که مواضع ضد امپریالیستی دارند هیچ کاری انجام نمی‌دهند و از آنها چنین انتظاری نمی‌رود چون آنها تنها نقض حقوق بشر توسط دول همپیمان با ایالات متحده مثل بحرین یا عربستان سعودی را گزارش می‌دهند و بلافاصله بعد از گزارش بدون استثنا ذکر می‌کنند که مثلاً بحرین محل ناوگان پنجم امریکا است (گوش کنید به برنامه‌های یک ساعته‌ی ایم‌ی گودمن تحت عنوان «کنون دمکراسی» که روزهای غیر تعطیل از شبکه‌ی رادیویی ان پی آر پخش می‌شود). اما حتی نشریات راست نیز که با دولت ایران مشکل دارند تلاشی برای انعکاس نقض حقوق بشر در ایران انجام نمی‌دهند. هر روز دهها نفر که سال‌ها زندانی بوده یا حقوق آنها توسط حکومت دینی نقض شده از ایران خارج می‌شوند اما هیچ صدایی از آنها در رسانه‌های غربی شنیده نمی‌شود. بنابراین رسانه‌های غربی نه تنها قبل از انقلاب بلکه در سال‌های بعد از آن کاری شلخته، سست و غیر حرفه‌ای در گزارش رفتار و باورهای اسلامگرایان شیعه و حاکم در ایران انجام داده‌اند.

### انقلاب ضد دمکراتیک و ضد آزادی

کمتر گزارشی از انقلاب ۵۷ این حرکت جمعی ضد دمکراتیک و ضد آزادی در ایران را به جامعه‌ی جهانی معرفی کرد. بر خلاف آنچه انقلابیون می‌گویند روحانیت انقلاب را ندزدید؛ آن را به تمامه به نمایش گذاشت. انقلابیون مخالف جمهوری اسلامی انقلاب ۵۷ را انقلابی دمکراتیک و مردمی و در جهت آزادی و مردمسالاری معرفی می‌کنند و معتقدند روحانیت آن را از مسیرش منحرف کرد اما غیر از شعار چیزی از این امور در حرکت گروه‌ها و نهادهایی که تاسیس شد دیده نمی‌شود. دمکراسی و آزادی در آن روزها تنها سخنان بی محتوایی بود که بر زبان انقلابیونی که هیچ درکی از این دو (غیر از تنفر از رژیم سابق و تلاش برای تاسیس مدینه‌ی فاضله‌ی خیالی با کشتن و حذف و سرکوب مخالف خود) نداشتند جاری می‌شد. فقط برای نمونه اول نگاه کنید به ادبیات انقلابیون که لغت لیبرال را به عنوان یک ناسزا به کار می‌بردند و بعد ببینید تا چه حد این مسیر ضد آزادی و ضد دمکراسی و تنفر در گزارش‌های رسانه‌ای منعکس شده است.

بردردی با داروهای داروخانه‌ها قابل درمان است

**Rx MARKET PHARMACY**  
COMPOUNDING SPECIALIST



دکتر آرمن ظاظاوسیان

ما با ۱۵ سال سابقه در خدمت شما هستیم

۲۰ دلار تخفیف برای انتقال نسخه‌ها به داروخانه مارکت فارمسی

تحويل دستگاه اندازه گیری قند خون به طور رایگان

ما برای آراش بیشتر شما دارو را سریعاً و بطور رایگان و لیور می‌کنیم

قابل توجه	پذیرش	عرضه کننده
<input checked="" type="checkbox"/> ایرانیان مقیم شمال ولی <input checked="" type="checkbox"/> اعضای خانه سالمندان	<input checked="" type="checkbox"/> مدیکل <input checked="" type="checkbox"/> مدیکر	<input checked="" type="checkbox"/> ویلچر <input checked="" type="checkbox"/> واکر <input checked="" type="checkbox"/> کفش های طبی

محل جدید ← 9250 Reseda Blvd Northridge

818-701-7777 داخل شاپینگ سنتر 818-700-4510

آیا شما برای بیمه خود زیاده از حد پرداخت می‌کنید؟

به سرپرستی **ایرج منیفی** CASPIAN INSURANCE SERVICES

تجارتی	بیمه های
صدمه بدنی در محل کار	اتومبیل
ضمانت نامه	منزل
درمانی و سلامت	بازنشستگی
	عمر و از کارافتادگی

4523 Van Nuys Blvd., #200 Sherman Oaks, CA 91403 (818) 783-8385 FAX: (818) 783-8360

برآورد بهترین نرخ بیمه از طریق کامپیوتر همراه با پرداخت سریع خسارت

هر هفته

حراج کتاب - جدول

DVD و CD



310-477-7477

1419 Westwood Blvd., Los Angeles, CA 90024

دکتر هما محمودی

رابط دانشگاه UCLA و دانشگاه تهران در قبل از انقلاب:



# شاه نتوانسته بود ایدئولوژی ملی ایجاد کند

سال ۱۹۷۰ درست ۹ سال پیش از وقوع انقلاب ایران در مقطع دکترای علوم روانشناسی فارغ التحصیل شد و پس از آن به عنوان نخستین زن روانشناس ایرانی که به مقام استادی در دانشگاه UCLA رسیده است بر کرسی هیئت علمی این دانشگاه تکیه زد. او در سال ۱۹۷۴ در راستای برنامه توسعه مناسبات فرهنگی دانشگاه ایالتی کالیفرنیا و وزارت علوم ایران که از

برنامه‌های بلند پروازانه شاه محسوب می‌شد به ایران بازگشت و طی چند سفر در مقام رابط فرهنگی نظام آموزشی دو کشور در صدد خدمت به میهن مادری خود بود.

دکتر هما محمودی در خصوص آن سال‌ها بررسی شرایط را از زمینه‌های لازم برای باز شناخت صحیح شرایط منجر به وقوع انقلاب می‌داند و می‌فزاید:

«اینکه فکر کنیم انقلاب ایران یک شبه اتفاق افتاد تصویری ساده لوحانه است. البته باید اذعان کرد که در آن دوره خاص تاریخی

حوادثی که رخداد دست به دست هم داد تا روند وقوع حوادث را شتاب بخشد و بی شک کمتر کسی بود که این تصور را داشته باشد که رژیم به ظاهر مقتدر حاکم در کوتاه مدت از هم فرو بپاشد. به یاد دارم که فقط در آن زمان فرهنگ هولاکویی بود که در سال ۱۹۷۶ با تحلیل شرایط وقت و زمانی که در دانشگاه تهران مشغول به فعالیت بود این هشدار را به ما می‌داد که این کشور با شرایط کنونی ماندگار نیست. اما به راستی چه دلایلی باعث می‌شد که چنین خطی در جریان باشد؟ برای پاسخ به این سوال باید شما را به همین کالیفرنیا باز

بازخوانی پرونده آنچه در زمان وقوع انقلاب ایران در پاییز و زمستان سال ۱۳۵۷ خورشیدی مصادف با ماه‌های آخر سال ۱۹۷۸ و نخستین ماه‌های سال ۱۹۷۹ میلادی در خارج از ایران در خصوص این رویداد، روی داد، بدون شناخت درست از موقعیت و فضایی که در آن تشکل فعال دانشجویی دانشجویان ایرانی مخالف رژیم پهلوی در خارج از ایران دست به اقدامات موثر

و غیر موثر می‌زدند غیر ممکن می‌نماید. به همین دلیل برای شناخت بهتر از ماهیت آنچه به جنبش دانشجویی سال‌های دهه ۱۹۷۰ در بین دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور تحت عنوان کنفدراسیون دانشجویی شهرت یافت، به سراغ دکتر هما محمودی رابط وقت بین دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس آنجلس (UCLA) و دانشگاه ایران رفتیم تا از منظر او بیش از پیش با ماهیت جنبش دانشجویی در سال‌های منتهی به انقلاب ایران در خارج

از کشور و شرایط حاکم بر فضای مبادلات فرهنگی و آموزشی بین دو کشور ایران و آمریکا مطلع شویم.

دکتر هما محمودی که در سال ۱۹۵۹ از ایران به آمریکا مهاجرت کرد و به پشتوانه علمی پدرش دکتر جلیل محمودی که برای سال‌های متمادی از چهره‌های شاخص فرهنگی ایرانی‌آمریکایی و یکی از مفاخر دانشگاهی ایالات متحده آمریکا محسوب می‌شود از بدو ورود در زمینه‌های علمی و دانشگاهی جزو زنان پیش رو در جامعه آمریکا محسوب شده‌است. دکتر محمودی در

اینکه فکر کنیم انقلاب  
ایران یک شبه اتفاق افتاد  
تصوری ساده لوحانه است



نمادی از حاکمیت وقت بود. در خیلی از جاها می‌شد این دوگانگی را پیدا کرد. و دید که بین توده جامعه که هنوز در عقب ماندگی‌های فرهنگی، اقتصادی و عدم توسعه یافتگی سیاسی دست و پا می‌زنند و نظام قدرت که روز به روز سعی می‌کرد خود را متجددتر، غربی‌تر و... کند شکاف عمیقی پدید آمده بود و عمق هم می‌گرفت. خاطر م هست شاه سعی داشت با اتکا به پول نفت تمامی

مظاهر تمدن را برای ایران بخرد. البته او از روی وطن پرستی دوست داشت کشوری آبادتر و مترقی‌تر داشته باشد اما غروری که در مقام پادشاه یک امپراتوری ۲۵۰۰ ساله او را احاطه کرده بود نمی‌گذاشت درک درستی از روش صحیح کار داشته باشد. تمایل داشت همه سخت افزارها را با اتکا به پل نفت تهیه کند در حالی که در تربیت نرم افزاری و منابع انسانی بسیار عقب مانده بود. در پاسخ به تقاضای شاه بر اساس این دیدگاه بود که رییس وقت دانشگاه UCLA در ملاقات

خصوصی که با شاه داشتیم خطاب به او گفت: «عالیجناب شما تمایل دارید ۲۵ هزار دلار ویتامین بخرید و همه آنها را در دهان یک نوزاد تازه به دنیا آمده بریزید و بعد انتظار داشته باشید با صرف مدت کوتاهی او به یک جوان ۲۵ ساله تبدیل شود.» و حقیقتا هم همین دیدگاه وجود داشت. از سوی دیگر جریان‌های ملی و گرایش‌هایی که به نوعی با نام مصدق در ارتباط بود از دید حکومت مغضوب تلقی می‌شد. همین موضوعات است که در این سوی دنیا دانشجویان ایرانی که تازه با دموکراسی و فضای باز سیاسی آشنا می‌شدند تمایل و گرایش

گردانم. از زمانی که در اوایل دهه ۱۹۷۰ به دانشگاه ایالتی کالیفرنیا پیوستم شاهد آن بودم که مسیر جریان تفکرات دانشجویی جوی ضد رژیم پادشاهی داشت. دانشجویان ایرانی، کنفدراسیون دانشجویی را تشکیل می‌دادند که در آن خطوط گوناگون چپ اکثریت داشت. در حقیقت رژیم پهلوی از احیای یک ایدئولوژی ملی ناتوان مانده بود و طبقه روشنفکر و تحصیل کرده ایرانی بیشتر از پیش به تفکرات چپ‌گرایانه توجه نشان می‌داد.

اما این تنها بخشی از واقعیت بود. در حالی که در آن سال‌ها مراوده متخصص، دانشجو و نیروهای زنده اجتماعی بین ایران و آمریکا باب شده بود و علاقه مفرط شاه به ایجاد نوعی رشد و تجدد در کشور بر اساس مدل آمریکایی آن، این شبه را در ایران پر از تناقض ایجاد می‌کرد که پادشاه کشور غرب زده شده است.»

دکتر هما محمودی که در سال ۱۹۷۶

در ملاقاتی خصوصی بین مدیران ارشد دانشگاهی کالیفرنیا با شاه و وزیر علوم وقت شرکت داشته است در توصیف شرایط حاکم در قالب بدنه قدرت می‌گوید:

«در سال ۱۹۷۶ در اتاق وزیر علوم هیچ نشانی از حب به وطن دیده نمی‌شد. در آن سرسرای بزرگ و اتاق وسیع هیچ نمادی از ایران وجود نداشت. درحالی که مدیران ارشد دانشگاهی کالیفرنیا و من فکر می‌کردیم باید نشانه‌هایی از ایران را در اتاق کار آقای وزیر علوم ایران ببینیم. که در حقیقت اتاق آقای وزیر

## در سال ۱۹۷۶ در اتاق وزیر علوم هیچ نشانی از حب به وطن دیده نمی‌شد



تندی به نحله‌های چپگرایانه پیدا می‌کردند.

اما همه این موارد را نباید به منزله موافقت دانشجویان و جو اعتراضات با شخص خمینی در نظر گرفت. در سالهای قبل از انقلاب بخش فعال دانشجویان مذهبی یک قسمت کوچک از بدنه فعال کنفدراسیون بود و تشکیلات تاثیرگذاری از نظر دانشگاه محسوب نمی‌شد. حتی تا کمتر از یک سال قبل از وقوع انقلاب هم کسی از اسم خمینی باخبر نبود. همه چیز در آن روزها خیلی سریع پیش رفت و حوادثی که در داخل و خارج از ایران به وقوع می‌پیوست به صورت حیرت‌انگیزی جامعه را به پیش بینی فرهنگ هلاکوبی نزدیک کرده بود که معتقد بود کشور با آن شرایط ماندگار نیست.»

دکتر هما محمودی در خصوص رفتار دانشجویان کنفدراسیونی می‌گوید: «برخی رفتارها تند بود. حتی در مواردی مثل انجام برنامه‌ها می‌شدند مانند وقتی شهبانو فرح پهلوی برای دریافت مدرک دکترای افتخاری خود در زمینه خدمات بشر دوستانه به دانشگاه USC آمد، همین گروه‌های دانشجویی بودند که نگذاشتند برنامه به صورتی که پیش بینی شده بود به انجام برسد. یا حتی در UCLA همین دانشجویان به دفتر کار من به عنوان رابط دانشگاه و ایران هجوم بردند و شیشه‌ها و میز و صندلی را شکستند. البته من آنها را محصول عدم پرورش در یک نظام دموکراتیک قلمداد می‌کنم. چرا که این بچه‌ها از همان جامعه آمده بودند اما شرایط شان کاملا با ما متفاوت بود. می‌شد دید که خیلی‌هایشان با بورسیه‌های دولتی آمده بودند و حالا بر علیه همان دولت شعار می‌دادند. یکی دو سال بعد که بورسیه‌ها قطع شد و این دانشجویان با مشکل اجاره بهای محل‌های اقامتشان و هزینه‌های کشنده زندگی دست به گریبان شدند شاید تازه فهمیدند که تصورات ذهنی شان کاملا غلط بوده است. البته بورسیه‌ها به یکباره قطع نشد اما در خلال مراحل انجام آن می‌شد دید که واقعا خیلی از دانشجویان با چه تصویری درگیر مبارزه شده بودند. آنها اصولا به چنین حکومتی که از راه می‌رسید اعتقادی نداشتند. آنها باور داشتند که بعد از انقلاب در ایران دموکراسی حاکم خواهد شد و آنها هم در

امان هستند و یا حتی در یک جامعه تحت حاکمیت دموکراسی از امتیازات برابر بیشتری برخوردار خواهند شد. در حقیقت همه آنها با شاه و ماندنش در قدرت مشکل داشتند و اصولا هیچ راهی برای نظارت بر آنچه پس از شاه به وقوع خواهد پیوست را در اختیار خود نگرفته بودند.»

دکتر هما محمودی در بخش دیگری از این گفتگو با تایید آشفتگی حاکم بر فضای ملت‌هت‌هت آن زمان می‌گوید:

«البته نه اینکه همه درگیر انقلاب باشند، اما نمی‌شد گفت که کسی به آن بی‌توجه بود. با اینکه شبکه‌های محلی آمریکا درباره آنچه در ایران در حال جریان بود سکوت کرده بودند و البته این نکته را هم در نظر داشته باشید که آن وقت‌ها اصولا خیلی تلویزیون‌های خبری مثل حالا فراگیر نبودند و کانال‌های محلی هم توجه چندانی به مسائل ایران نداشتند. گاه‌گداری در اخبار ساعت شش بعد از ظهر از ایران خبری مخابره می‌شد و حقیقتا هم سیگنال‌های غلطی از رندجریانات داخل ایران مخابره می‌شد و اوج این سیگنال‌های غلط هم به زمان حضور خمینی در پاریس مربوط می‌شود. حتی بعد از خروج شاه از ایران هم برای مدتی طولانی این ماجرای شاه و آوارگی خاندان سلطنتی ایران است که توجه رسانه‌ها را به خود جلب می‌کند نه واقعیتی که در ایران در حال نسج یافتن بود. طبیعی است در این شرایط دانشجویانی که این سمت بر علیه رژیم پهلوی فعال بودند خود را در سیستم حکومتی آینده محفوظ می‌دیدند و خوب وقتی همه متوجه شدند که مرتکب محاسبات غلط شده‌اند که دیگر کار از کار گذشته بود.»

دکتر هما محمودی در جمع بندی شرایط آن دوره می‌گوید: «من نمی‌توانم جریاناتی که در ایران رخداد را از رفتار حکومت ایران و دوگانگی مشهودی که خودم در ایران دیدم جدا کنم. فاصله عمیقی بین آنچه در بطن جامعه بود و آنچه حکومت می‌دید وجود داشت و حتی در میان دانشجویان ایرانی هم در این سمت دنیا همین شکاف‌ها و دغدغه‌ها به روشنی به چشم می‌خورد. آن روزها به طرز شگفت‌انگیزی نتیجه عدم درک درست همه ما از شرایط موجود، سابقه تاریخی و نیازهای پیش رو بود.»



مراسم امضای کتاب و سخنرانی دکتر هوارد تیچ، روانشناس و استاد دانشگاه  
موضوع سخنرانی: شناخت و متعادل کردن نیروهای زنانه و مردانه در روان انسان از دیدگاه مکتب یونگی  
سخنرانی به زبان انگلیسی خواهد بود

Ketab Corporation is proud to announce booksigning event for the book titled

**“Solar Light, Lunar Light-Perspectives in  
Human Consciousness”**

by Howard Teich, PhD, psychologist, lecturer,  
Jungian analyst, and professor

**Place: Ketab Corporation  
1419 Westwood BLVD  
Los Angeles, CA 90024  
Second floor**

**Date: February 17, 2013**

**Time: 5 to 7 P.M.**

**Info:**

**310.477.7477**



**818.908.0808**

**The Sun and the Moon Belong to Men and Women**

Howard Teich's groundbreaking new book, **SOLAR LIGHT, LUNAR LIGHT, Perspectives in Human Consciousness**, courageously challenges the cherished assumption that masculine and feminine traits represent opposing forces.

In fact, Dr. Teich shows how that entrenched belief has led to limitation and dysfunction in our human growth and development. Dr. Teich posits and proves in his new widely praised book that the masculine and feminine are actually cooperative partners, no less in harmony than the sun and the moon.

Dr. Teich convinces us to ditch our gender bias and recognize that men and women both are influenced by the sun and the moon. Rather than being from two different planets (Mars and Venus, say), men and women are earthlings who embody both solar and lunar traits. Solar traits are expressed when one is direct, logical, and goal-directed, while lunar traits show up as emotion, intuition, and visioning. Denying either sex that dual influence deprives each the richer, more creative, and integrated life each deserves and sets the stage for emotional and psychological imbalances ranging from personal dissatisfaction to serious depression and dysfunction.

**Free Admission**

# انقلاب ایران به روایت آخرین سفیر شاه در لندن

پرویز راجی آخرین فرستاده دیپلماتیک نظام پادشاهی ایران به لندن است. مردی که در خلال ماه های منتهی به سقوط نظام پادشاهی در صندلی سفارت ایران در لندن نشسته است. همین موضوع است که خاطرات او را یکی از پر خواننده ترین خاطرات دیپلماتیک سفرای ایران می کند.

او در پایان کتاب خود «خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن» که در سال ۱۹۸۳ منتشر شده است چند صفحه ای را زیر عنوان سخن آخر آورده است که با اینکه سالها از نگارش آن می گذرد و در حقیقت پس از وقوع انقلاب و ترک مسئولیت از سوی نوشته شده است اما همچنان بازخوانی این سخن آخر برای بسیاری روشنترین اشاره به عواقب تغییر رژیم در زمستان ۱۹۷۹ تلقی می شود. در ادامه نیز بخش هایی از خاطرات او را از آخرین روزهای حضورش در سفارت مرور می کنیم.

ایران شهر مطالعه کتاب خاطرات پرویز راجی را به همه علاقمندان به تاریخ معاصر ایران توصیه می نماید.

که در یک مهمانسرای ساواک در دهکده شیان در شرق تهران بازداشت بود، متوجه می شود که محافظینش او را تنها گذاشته و رفته اند. ولی زندانبانان هویدا، در عین حال، پاسدارانش نیز بودند، و اکنون که خلق افسار گسیخته همه جا را زیر پا داشت اثری از آثارشان نبود.

رابطش با دنیای خارج، دخترخاله پزشکش، فرشته رضوی، زنی متهور و با تدبیر بود که ضمناً طبیب شخصی او هم به شمار می رفت. امیرعباس صبح به او تلفن می کند و وضع جدیدش را شرح می دهد، و فرشته هم موضوع را با چند نفر دوست مورد اعتماد در میان می گذارد و از آن ها صلاح دید می خواهد. امکان فرار را خود هویدا غیرعملی شمرده و بی درنگ آن را رد می کند. در عین حال وقت زیادی نیز نمانده بود، چون روستائیان شیان که همواره در مورد این ساختمان مرموز در وسط دهکده شان کنجکاو بودند، کم کم شروع به ور رفتن با قفل و بست درهای مهمانسرا کرده بودند. عقب کشی ناگهانی ارتش فرصتی برای طرح ریزی نگذاشته بود و قیافه آشنای هویدا بلافاصله شناخته می شد.

ناچار تصمیم می گیرد خود را معرفی کند. فرشته به داریوش فروهر، از سران جبهه ملی، تلفن می زند و او با مقر خمینی تماس می گیرد. ساعتی نگذشته عده ای پاسدار همراه دو نفر آخوند در منزل فرشته ظاهر می شوند، و به اتفاق به شیان می روند. راه دهکده از مقابل مرکز گارد شاهنشاهی در سلطنت آباد، که در دست چپاول بود، می گذشت. اتومبیل های حامل هویدا و همراهان در فواصل کوتاه پایپی متوقف می شد و پس از شناسائی آخوندها و توضیح مأموریت اجازه عبور می یافت. امیرعباس را ابتدا به دفتر مرکزی جبهه ملی می برند، و ساعتی بعد به مدرسه علوی که محل زندگی و مقر فرماندهی خمینی شده بود انتقال می دهند. همان طور که قطعاً خودش هم فهمیده بود، این آغاز پایانش بود.

روز ۲۵ اسفند خبر رسید که محاکمه اش در زندان قصر شروع شده است. اتهاماتش از جاسوسی برای غرب گرفته تا محاربه با خدا و یارانش را شامل

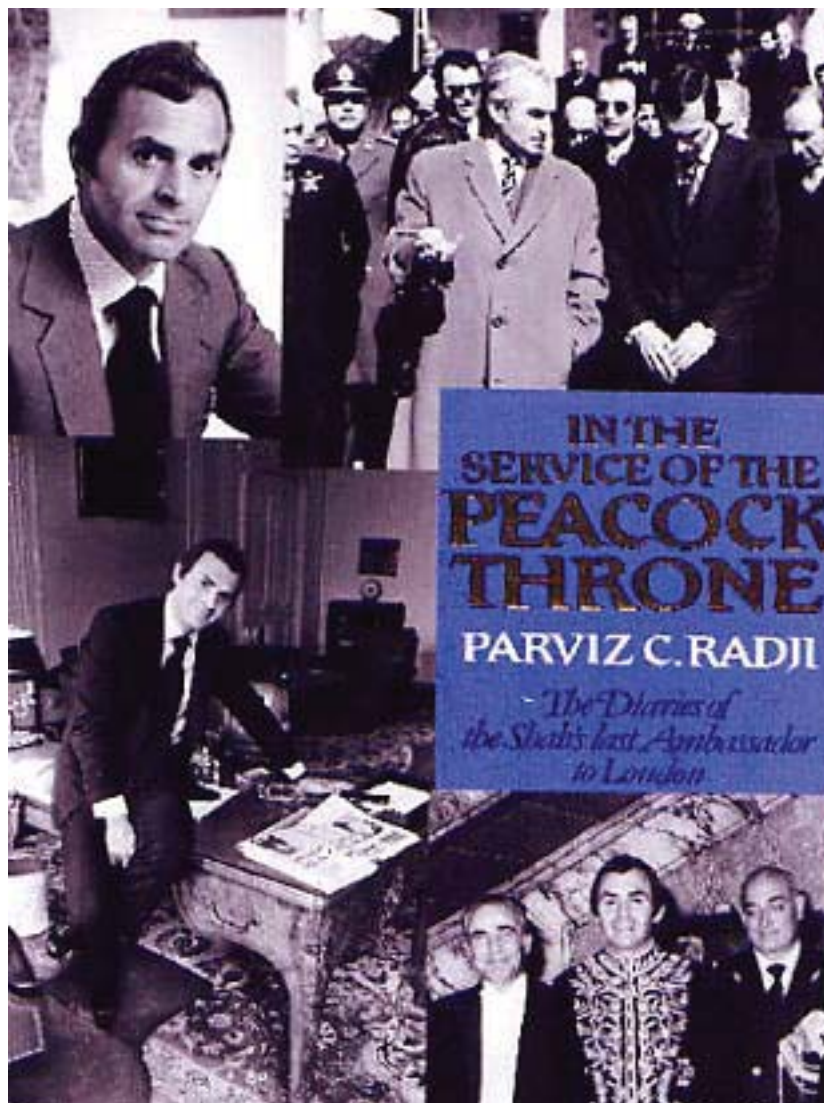
یادداشت من به میرفندرسکی درباره ۲۰,۰۰۰ لیره ای که در اختیارم بود هرگز به دستش نرسید. خمینی روز ۱۲ بهمن در میان غریب پیروزی به تهران وارد شد، دولت بختیار را غیرقانونی خواند، و در ۱۶ بهمن مهدی بازرگان را به سمت نخست وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی ایران منصوب کرد. در حالی که تظاهرات خونین ادامه داشت، بختیار در تأکید مشروعیت مقام خود می کوشید و سوگند خورد که تسلیم تهدیدهای «آیت الله جاهل» نشود. اما در میان امرای ارتش که ستون های اصلی قدرت او بودند رفته رفته نفاق افتاد. ژنرال هویزر، فرستاده کارتر، آن ها را از اقدام به کودتا باز می داشت، و ارتشی ها، بی رهبر، سرگشته، و روحیه باخته، گروهی زیر نظر سپهد خسرو داد و با پشتیبانی گارد شاهنشاهی خواستار شدت عمل و کشت و کشتار بودند، و دسته ای دیگر به پیروی از ارتشبد قره باغی، رئیس ستاد، به سازش با خمینی ابراز تمایل می کردند.

روز جمعه ۲۱ بهمن گارد شاهنشاهی به یک پایگاه نیروی هوایی که به حمایت از خمینی برخاسته بود حمله ور گردید. مدافعان پایگاه، همافران جوان نیروی هوایی، درهای انبار اسلحه و مهمات را به روی مردم محل گشودند و زد و خورد بالا گرفت. روز بعد تیمسار قره باغی، که از احتمال کودتای گارد شاهنشاهی بیمناک بود، طی بیانیه ای «بی طرفی» نیروهای مسلح را اعلام کرد و به نظامیان فرمان داد به سربازخانه ها باز گردند. سرنوشت دولت بختیار بدین قرار مختوم شد و خود او به مخفیگاه گریخت.

طی دو روز بعدی، تهران در چنگ شورشیان انقلابی بود. انقلابیون مسلح تأسیسات ارتشی و بناهای ساواک را هدف اصلی حمله خود قرار دادند و از قدرت قانون و اراده دولت اثری باقی نماند.

در آن غوغا و کشمکش، محافظینی که از دستیاران پیشین شاه در بازداشتگاه ها مراقبت می کردند - و خود اکثراً مأمور ساواک و نگران جان خود بودند - پا به فرار گذاشتند. بدین قرار، بامداد روز یکشنبه ۲۳ بهمن، هویدا،





می‌شد. عکس‌های دادگاه او را با چیزی مانند یک کت سیاه چرمی بر تن و مقوای بزرگی حاوی نامش به گردن نشان می‌داد. شاید در اثر فشار بین‌المللی، از جمله درخواست چهار نخست‌وزیر زنده پیشین انگلیس از دولت بازرگان برای نجات جان هویدا- نتیجه اقدامات تحسین‌آمیز جرج جلیکو-، محاکمه‌اش مدتی متوقف گردید. اما روز ۱۷ فروردین مخفیانه از سر گرفته شد و روز بعد اعدام او را اعلام داشتند. بدون تردید هیچ‌گونه دفاع، هر چقدر هم خوب تهیه و ایراد می‌شد، تأثیری در رأی نهائی نداشت. با وجود این، بطوری که از متن مدافعات منتشره در روزنامه‌های فارسی برمی‌آید، هویدا تأکید ورزیده بود که دست‌های او نه آغشته به خون است و نه آلوده به پول. همچنین آشکار است که تا آخر متانت و وقار خود را حفظ نمود.

آیت‌الله خلخالی، طبق گفته خودش، رئیس دادگاه او بود، و اعدامش - با دو گلوله در گردن و شانه- به دست آخوند دیگری، به نام هادی غفاری، که اینک نماینده مجلس اسلامی است، انجام گرفت.

در همان روزی که هویدا خود را معرفی کرد، جماعتی از انقلابیون مسلح به سوی پادگان جمشیدیه راه افتادند. این‌جا محل بازداشت بسیاری از وزیران و مقامات عالی‌رتبه پیشین شاه بود. با آن‌که فرمانده پادگان سربازان را به مرخصی فرستاده بود، و به دوپست و اندی بازداشتی گفته بود آزادند برونند، گروهی از سربازان گارد شاهنشاهی و عده‌ای از مأموران ساواک در برابر هجوم مردم مقاومت ورزیدند و تیراندازی در گرفت. در خلال جنجال و بلوا گروهی از زندانیان، از جمله مجیدی، مهدوی و همایون و نپاوندی موفق به فرار شدند و پس از ماه‌ها مخفی بودن عاقبت از ایران خارج گردیدند. اما آن‌هایی که شناخته شدند چنین بخت و اقبالی نداشتند.

ارتشبد نصیری را مردم به بدترین وجهی شکنجه کردند. او و سپهبد خسرو داد، و فرماندهان نظامی تهران و اصفهان که در محل دستگیر شده بودند، روز ۲۸ بهمن، روی

پشت‌بام مدرسه علوی، طاقباز روی زمین خوابانده و به مسلسل بسته شدند. نیک‌پی شهردار تهران نیز شناخته و دستگیر شد. خلعتبری، وزیر خارجه متین و آرام و بی‌آزار، چند روز بعد دستگیر گردید. جرمش این بود که با فروش نفت به اسرائیل مخالفت نکرده بود. خلعتبری و نیک‌پی، و هشت مقام عالی‌رتبه غیرنظامی دیگر، روز ۲۱ فروردین در مقابل جوخه اعدام قرار گرفتند. به مأمورین اعدام به خصوص دستور داده شده بود که مسلسل‌ها را از زانو به بالا نشانه گیرند.

از میان نخست‌وزیران پیشین شاه، تنها هویدا تقدیرش اعدام بود. علی امینی، که اینک ریش سفید سیاستمداران ایرانی در تبعید است، و شاپور بختیار، در پاریس زندگی می‌کنند. آموزگار، شریف امامی و تیمسار ازهاری در آمریکا هستند.

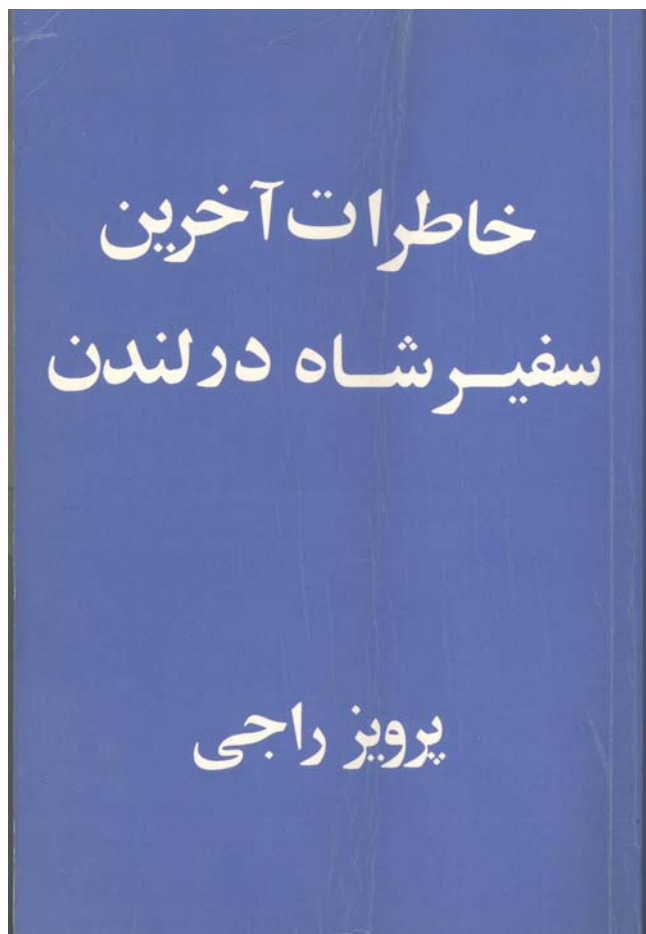
والاحضرت اشرف بیشتر در نیویورک به سر می‌برد، همچنین فریدون هویدا و هوشنگ انصاری. اردشیر زاهدی چند روز پیش از عزیمت شاه از ایران خارج شد و اینک در سوئیس مستقر است و افشار بیشتر در لندن زندگی می‌کند. برادرم فرهاد در لس‌آنجلس پزشک اطفال است. از دوستان شخصی‌ام، حسین اشراقی، علیرضا عروزی و محسن طیبی در لندن اقامت دارند.

سیروس غنی بین لندن و نیویورک بی‌یلاق قشلاق می‌کند. افسانه، منشی امیرعباس، با شوهر فرانسوی‌اش در پاریس است، همین‌طور سیروس و پروین فرمانفرمایان. احمد قریشی در کالجی در سانفرانسیسکو درس می‌دهد. سنجایی، رهبر جبهه ملی که پس از میرفندرسکی وزیر خارجه شد، یادداشت خصوصی مرا درباره وجوهی که در اختیارم بود، خواند و طی تلگرافی درخواست کرد که همه را به حساب سفارت در لندن بریزم- این تنها موردی است که من تن به درخواست دولت جمهوری اسلامی داده‌ام. خود میرفندرسکی در اسفند ۱۳۵۷ توقیف شد و چند ماهی در بازداشت به سر برد. در مهر ماه سال بعد او را آزاد کردند، اما پس از قیام نافرجام عده‌ای از افسران هواخواه بختیار در تیرماه ۱۳۵۹، مجدداً در صدد دستگیری او بودند که از طریق کردستان به ترکیه گریخت و اینک در پاریس زندگی می‌کند. همکاران من در سفارت بعضی اخراج شدند، چند نفری در لندن ماندند و بقیه به تهران بازگشتند. تماسم با بیشتر آن‌ها قطع شده است، و آن‌هایی را که هنوز تماس دارم به خاطر ملاحظات ایمنی نام نبرده‌ام. و خودم؟ خودم آرزو دارم ایران زنده بماند و شاهد روزی باشم که آن‌چه بطور کلی ارزش‌های متمدن انسانی خوانده می‌شود تا حدودی بر زندگی مردم ستمدیده آن سرزمین حکمفرما گردد.



بازخوانی آنچه در آستانه انقلاب در لندن در جربان بود به روایت پرویز راجی

# خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن از روزهای آخر ماموریتش



## یکشنبه ۲۴ دی

شورای سلطنت تشکیل شده است. اعضای شورا عبارتند از یکی دو ریش سفید از زمان مصدق، انتظام، اردلان وزیر دربار، دادستان کل کشور، رئیس ستاد ارتش، رؤسای مجلسین، و خود نخست‌وزیر، به پیش‌بینی روزنامه‌ها اعلیحضرت تا روز پنج‌شنبه کشور را ترک می‌کنند. هفته نامعلوم و پر از تشویش دیگری در پیش است.

## دوشنبه ۲۵ دی

جرج جلیکو به درخواست من برای ناهار به سفارت آمد. گفت نامه‌ای به بختیار نوشته و برایش «آرزوی موفقیت» کرده است. پس از مرور اوضاع کنونی و چشم‌انداز تیره و تاریک، خاطر نشان کردم که با عزیمت قریب‌الوقوع شاه از ایران، احتمال زیاد می‌رود که هویدا به محاکمه کشیده شود، و از این گیر و دار به ظن قوی سرسالم به در نبرد.

درخواست فرانسویان را برای آزادی هویدا که در روزنامه لوموند چاپ شده بود نشان دادم و پرسیدم آیا دوستان انگلیسی امیرعباس هم می‌توانند به تهیه درخواست مشابهی مبادرت ورزند. بی‌درنگ گفت «امرت مطاع است» و پس از لحظه‌ای تأمل نام لرد هیوم را بر زبان آورد و افزود «او شایسته‌ترین فرد برای رهبری چنین اقدامی است».

مجلس سنا که با اکثریت قابل ملاحظه‌ای به دولت بختیار رأی اعتماد داده، و شایعه عزیمت «فردا»ی شاه دهن به دهن می‌گردد. پادشاه یونان تلفن کرد و گفت با اعلیحضرتین تماس گرفته ولی هر دو از بحث درباره نقشه مسافرت‌شان اکراه داشتند، لیکن فردا حرکت خواهند کرد. بچه‌ها پیشاپیش به نیوجرسی رفته‌اند. افزود «من هم مثل آنها غرق در تأثر شدم.»

کمی بعد از مصر خبر رسید که شاه فردا، پس از شرکت در یک کنفرانس مطبوعاتی در تهران، به اسوان پرواز می‌کند. پس این است پایان کار.

## سه شنبه ۲۶ دی

ساعت ۹/۴۵ صبح میرفندرسکی، وزیر خارجه، از تهران تلفن کرد. به رسم معمول همیشگی‌اش که «حاجی پرویز» صدایم می‌کرد، گفت «قلم‌بردار و آن چه را که می‌گویم بنویس.»  
«بله قربان.»

« برای من بسیار دردناک است مأموریت ترا به عنوان سفیر ایران در انگلستان، به دلالی که خودت می‌دانی، خاتمه دهم. عقیده شخصی‌ام این است که تو بدون تردید یکی از مؤثرترین سفیرای ایران در انگلیس بوده‌ای







و کشور اینک بیش از هر موقع دیگر به خدمات ارزنده‌ات نیازمند است. با

تأسف عمیق، امیدوارم بفهمی و ببخشی  
دوستدارت احمد میرفندرسکی  
وزیر امور خارجه.»

چون کارکنان به مخابرات در اعتصابند، نتوانسته متن را تلگراف کند. به او اطمینان دادم که وضع را کاملاً درک می‌کنم و متذکر شدم که من چندی پیش نامه‌ای به او نوشتم و خواهش کردم کلیه ملاحظات مربوط به رفاقت شخصی را کنار بگذارد. یک ماه مهلت دارم که «تودیع»‌هایم را انجام دهم. سراسر گفتگویمان بیش از پنج دقیقه طول نکشید. به محض آن که گوشی را گذاشتم، نامه‌ای به وزارت خارجه انگلیس فرستادم و آن‌ها را از عزیمت خویش «پیش از پایان ماه ژانویه» مستحضر ساختم و درخواست قرار ملاقات برای تودیع با مقامات مربوطه کردم. سپس مهدوی را خواستم و پیغام وزیر را برایش خواندم.

مصاحبه مطبوعاتی تهران اعلیحضرت ناگهان لغو شده است. اندکی بعد خبر یافتیم که شاه و شهبانو کشور را ترک گفته‌اند: مراسمی مختصر، با حضور بختیار و تعدادی از امرای ارتش و چند تن از اعضای شورای سلطنت، در فرودگاه انجام شده بود. آنگاه شاه، اشک از گونه‌هایش سرازیر، از پلکان بالا رفته بود، خود پشت فرمان نشسته و هواپیما را به پرواز درآورده بود. شاه، همچون پدرش، مشت‌اش از خاک ایران را به نشان عشق به وطن با خود

به یادگار برده بود. اخبار ساعت سه اوضاع و احوال تهران را «شبیه کارناوال» خواند. پریزیدنت سادات با کبکبه و دیدبانه زیاد «میان شور و هلهله عمومی» از شاه در اسوان استقبال کرده است. چه زشت و نفرت‌انگیز است هردمبیلی و بی‌ثباتی عواطف توده‌ها!

عصر مهدوی به دفترم آمد و گفت: «کارمندان سفارت می‌خواهند برای نشان دادن همبستگی خود با برادران انقلابی‌شان در ایران، سفارت را یک روز تعطیل کنند.» معلوم نبود که اجازه مرا می‌خواست یا صرفاً مراتب را به اطلاع می‌رساند. گفتم این‌که کارمندان سفارت ابراز شور و هیجان انقلابی‌شان را به تأخیر انداختند تا دقیقه عزیمت شاه، احترام مرا برای شهامت یا وفاداری آنها بالا نمی‌برد. به مهدوی گفتم: «که من شخصاً تا آخرین روز خدمتم سر کار خواهم آمد و احدی جلویم را نخواهد گرفت.» ناراحت و سرافکننده از اتاق خارج شد.

در نظر من نحوه خروج شاه از ایران، بسیار ناپسندیده بود. نیرنگ مصاحبه مطبوعاتی مسلماً برای رد گم کردن رسانه‌های گروهی ترتیب داده شده بود، و شک نیست که حضور او در یک مصاحبه مطبوعاتی، با هیاهو و جنجال خبرنگاران و پاسخگویی به سوالاتی که اعصاب فرسوده‌اش را بیشتر داغان می‌کرد، شایسته آخرین خودنمایی او در انتظار عمومی نبود. اما می‌توانست در یک نمایش ماهرانه بر صحنه تلویزیون ظاهر شود، با شور و





روزنامه‌های عصر برکناری مرا با عکس و تفصیلات چاپ کرده‌اند.

### پنج‌شنبه ۲۸ دی

پرزیدنت کارتر از خمینی درخواست پشتیبانی از «دولت قانونی» دکتر بختیار را کرده است و ابراز امیدواری نموده که آرامش و ثبات به زودی به ایران باز گردد.

از محسن گودرزی در وزارت خارجه درخواست یک گذرنامه، «از هر نوع که مقررات اجازه دهد» و دو ماه مرخصی از چهارم بهمن ماه کردم. «نمایندگان حکومت اسلامی ایران» سفارتخانه بن را اشغال کرده‌اند و با سفیر، که ظاهراً موافق و سر به راه بوده، مذاکره به عمل آورده‌اند. پیش از ظهر، مایکل فیتس الان هاوارد، رئیس تشریفات سلطنتی، لباس ژاکت بر تن، برای تودیع رسمی و اهدای دو قطعه عکس امضاء شده ملکه و پرنس فیلیپ «با ابراز تفقد خاص ملکه نسبت به شما» به سفارت آمد.

هیجان و تاب و توان باقیمانده، به ملت خود ندا در دهد که از کشور می‌رود تا از خونریزی بیشتر جلوگیری، و از آن‌ها بخواهد تا تمامیت ارضی کشور را به خطر نیندازند. این کار را نکرد، و در عوض، زیرجلی سر به زیر انداخت و رفت. نمی‌دانم... شاید دیگر فرقی هم نمی‌کرد.

### چهارشنبه ۲۷ دی

در خبرهای ساعت هشت شنیدم که اعضای هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل ضمن اعلام همبستگی با انقلاب ایران، گفته‌اند والا حضرت اشرف دیگر رئیس هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل نیست. رادیو نام هشت سفیر برکنار شده، که «انتصاب آنان برخلاف مقررات وزارت خارجه بوده است» را قرائت کرد. اسم من در صدر فهرست بود. دیگران عبارتند از بهرامی در پاریس، فریدون در نیویورک، اردشیر در واشنگتن و سفرای ایران در ایتالیا، استرالیا، هند و سوریه.



برای نخستین بار، محصولی بی نظیر و بدون رقیب

**DANYAL ELECTRONIC DICTIONARY**

دیکشنری، مترجم و سخنگوی ۴ زبانه الکترونیکی

**دانیال**

انگلیسی فارسی اسپانیایی عبری



با قابلیت آموزش و گارانتی یکساله در آمریکا

با قیمتی باور نکردنی

**\$ 229**

پخش و فروش در آمریکا و کانادا: شرکت کتاب

**(310) 477 - 7477**

**www.KETAB.com**

1419 Westwood Blvd., Los Angeles, CA 90024

در اخبار ساعت یک بعدازظهر بود که خمینی درخواست کارتر را طی اعلامیه‌ای رد کرده و گفته است ثبات و آرامش هنگامی به ایران باز می‌گردد که خارجی‌ها از مداخله در امور داخلی کشور دست بردارند. در اعلامیه آمده که قانونی بودن یا نبودن دولت ایران به پرزیدنت کارتر ربطی ندارد. شمس مأمور رمز سفارت سر شب تلگراف تأیید گفتگوی دو روز قبل با وزیر خارجه را آورد. چون اعتصاب کارکنان مخابرات هنوز ادامه دارد، پیام به صورت تلگرام معمولی توسط اداره پست مخابره شده، و مضمونش ساده و مختصر است: «مأموریت جنابعالی در تاریخ ۵۷/۱۱/۳۰ خاتمه خواهد پذیرفت. مسئولیت امور سفارت را به کارمند ارشد آن نمایندگی محول خواهید فرمود. میرفندرسکی.»

### جمعه ۲۹ دی

برای رفتن روزشماری می‌کنم، چون اقامت در سفارت دیگر زجرآور است. حس می‌کنم اعتبار ماندنم در اینجا تمام شده است. مهمان ناخوانده، غاصب، ساکن غیرقانونی هستم. هر لقمه غذا، هر جرعه شراب، هر جام شامپاین غیراسلامی، فاقد لذت گردیده است. وزیر لطف کرد تا آخر بهمن مهلتم داد، اما قادر به تحمل وضع تا آن موقع نیستم. باید به محض انجام تودیع‌های رسمی‌ام، مرخص شوم.

دوشنبه ۲ بهمن  
محصلین به زور وارد سفارت ایران در دهلی‌نو شده و به کنسولگری در بمبئی حمله برده‌اند. فرهاد روانه آمریکا شد و قول داد در تماس باشد. گفت تصمیم دارد به محض آن که اوضاع اقتضا کند به تهران برگردد: «دلیلی نمی‌بینم که زندگی آواره‌ای داشته باشم.»

مهدوی تلفن کرد و گفت بخشنامه‌ای از وزارت خارجه دستور داده تمام تصاویر خاندان سلطنتی از دید عموم برداشته و در جایی مصون از گزند و بی‌حرمتی نگاهداری شود. برای خود در پرواز روز جمعه به رم جایی ذخیره کردم.

اعلیحضرت به مراکش رفته‌اند. شایع است که از کارتر به مناسبت دعوت خمینی به خودداری از شدت عمل، چنان به خشم آمده که به آمریکا نخواهد رفت. زد و خورد در تهران، اکثراً بین طرفداران خمینی و کمونیستها، ادامه دارد. سید جلال تهرانی، رئیس شورای سلطنت، که برای دیدار خمینی به پاریس رفته، ناچار شد از سمتش استعفا دهد تا آیت‌الله او را به حضور بپذیرد.

### سه‌شنبه ۳ بهمن

شاه بعد از همه بگومگوها، به گفته بی‌بی‌سی، به آمریکا نخواهد رفت، به روایت اردشیر، در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز، آمریکائیه‌ها در واقع نمی‌خواهند شاه به آنجا برود. اردشیر عقیده دارد که اگر اعلیحضرت به آمریکا برود این - ولو رسمی هم نباشد - در حقیقت به منزله استعفاش از مقام سلطنت است، و اگر قرار باشد روزی به کشور برگردد، بازگشتش ناگزیر به حساب سیا گذارده خواهد شد.

با فریدون صحبت کردم. گفت امیرعباس دارد خود را برای محاکمه‌اش آماده می‌کند. بعدازظهر مهدوی به دیدنم آمد. گفت خودش و چهار تن از رایزنان سفارت مایلند روز جمعه برای بدرقه‌ام به فرودگاه بیایند. بازرگان از بختیار خواسته استعفا بدهد. سفارت پاریس را محصلین اشغال کرده‌اند.

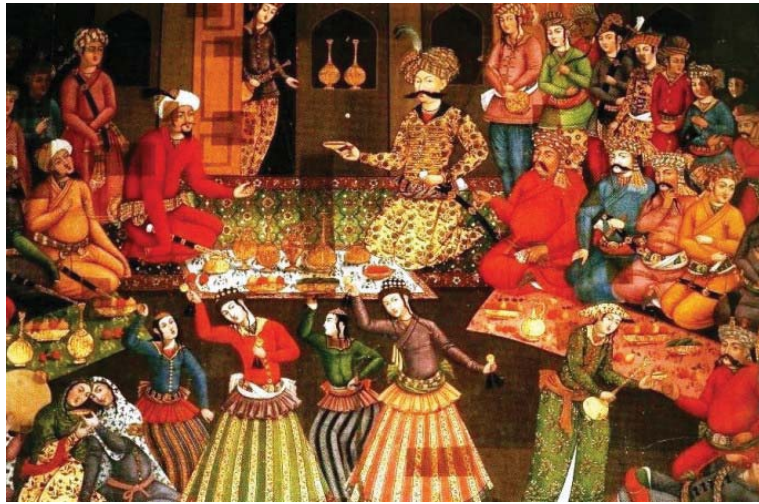


پیک حکایت

# مگه تنبلخونه شاه عباسه؟



محمود افهمی



تاب حرارت را نمی‌آورند و از حمام بیرون می‌روند و تنبل‌های حقیقی در حمام می‌مانند. شاه این تدبیر را پسندید و آن را به اجرا درآورد. تنبل‌نماها یک به یک از حمام فرار کردند.

فقط دو نفر باقی ماندند که روی سنگ‌های سوزان کف حمام خوابیده بودند. یکی ناله می‌کرد و می‌گفت: آخ سوختم، آخ سوختم. دیگری حال ناله و فریاد هم نداشت گاهی با صدای ضعیف می‌گفت: بگو رفیقم هم سوخت!

هنگامی که کسی زیاد تنبلی کند و یا کج و معوج بنشیند و یا لم بدهد، به او می‌گویند: مگه تنبلخونه شاه عباسه؟

در این شماره به ریشه یابی این مثل عامیانه می‌پردازیم. شاه عباس کبیر یک روز گفت: خدا را شکر! همه اصناف در مملکت ایران به نوایی رسیده‌اند و هیچ کس نیست که بدون درآمد باشد.

سپس خطاب به مشاوران خود گفت: همین طور است؟ همه سخن شاه را تایید کردند. از نمایندگان اصناف پرسید، آن‌ها هم بر حرف شاه صحنه گذاشتند و از تلاش‌های شاه در آبادانی مملکت تعریف کردند. اما وزیر عرض کرد: قربانتان بشوم، فقط تنبل‌ها هستند که سرشان بی‌کلاه مانده. شاه بلافاصله دستور داد تا تنبلخانه‌ای در اصفهان تاسیس شود و به امور تنبل‌ها بپردازد. بودجه‌ای نیز به این کار اختصاص داده شد. کلنگ تنبل‌خانه بر زمین زده شد و تنبل‌خانه مجلل و باشکوهی تاسیس شد. تنبل‌ها از سرتاسر مملکت را در آن جای دادند و زندگیشان از بودجه دولتی تامین شد.

تعرفه بودجه تنبل‌خانه روز به روز بیشتر می‌شد، شاه گفت: این همه پول برای تنبل‌خانه؟ عرض کردند: بله. تعداد تنبل‌ها زیاد شده و هر روز هم بیشتر از دیروز می‌شود! شاه به صورت سرزده و با لباس میدل به صورت ناشناس از تنبلخانه بازدید کرد. دید تنبل‌ها از در و دیوار بالا می‌روند و جای سوزن انداختن نیست.

شاه خودش را معرفی کرد. هرچه گفتند: شاه آمده، فایده‌ای نداشت، آن قدر شلوغ بود که شاه هم نمی‌توانست داخل بشود. شاه دریافت که بسیاری از این‌ها تنبل نیستند و خود را تنبل جا زده‌اند تا مواجب بگیرند. شاه به کاخ خود رفت و مساله را به شور گذاشت.

مشاوران هریک طرحی ارائه دادند تا تنبل‌ها را از غیر تنبل‌ها تشخیص بدهند ولی هیچ یکی از این طرح‌ها عملی نبود. سرانجام دلقک شاه گفت: برای تشخیص تنبل‌های حقیقی از تنبل‌نماها همه را به حمامی ببرند و منافذ حمام را ببندند و آتش حمام را به تدریج تند کنند، تنبل‌نماها

**Mahmoud Afhami**  
مجموعه‌ای از ریشه‌های ضرب‌القول‌های فارسی  
و نکه‌کلام‌های عامیانه

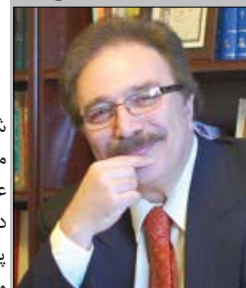
**پیک حکایت**

1 855.HEKAYAT  
WWW.YEK SABADHEKAYAT.COM

**AVAILABLE NOW**

# در تغییر جنسیت شب یلدا!

www.hazl.com

طنز نوشته ای از:  
حمیدرضا رحیمی

در باره نوروز:  
روزها نو نشده کهنه تر از دیروز است  
لحظه ها در تپش تاب و تب آمدنش  
ای خدا کاش شود سال نوام عید فرج  
اللهم عجل لولیک الفرج  
زهر اقامحمدی گلپایگان  
و اینهم شعر حافظ به نقل از رجانیز در باره ی حضرت رقیه که فدوی اصلاً نمی خواهد بداند که کیست، واستکبار جهانی و صهیونیسم بین الملل و فتنه گران و یادی آنها در داخل لعنة الله علیهم اجمعین، یواشکی آنرا از دیوان خواجه، شبانه کش رفته اند!  
شعر حافظ برای حضرت رقیه سلام الله علیها  
این غزل در نسخه های قدیمی دیوان حافظ بود اما در نسخه های جدید حذف شده است.

تعالی الله چه دولت دارم امشب  
چو دیدم روی خویش سجده کردم  
نهال صبرم از وصلش بر آورد  
برات لیلۃ القدری بدستم  
بر آن عزمم که گر خود می رود سر  
کشد نقش انالحق بر زمین خون  
تو صاحب نعمتی من مستحقم  
همی ترسم که حافظ محو گردد  
فدوی که در غزل فوق، حالا گیرم که از حافظ باشد، اثری از حضرت رقیه (س) نمی بیند، خوانندگان محترم ضد انقلاب چطور؟  
باری- خوانندگان ارجمند ضد انقلاب، یکوقت تصور نفرمایند که حضرات آیات، به همین مختصر

قلب و استحال، بسنده فرموده اند، خیر چنین نیست، بلکه این رشته سر دراز داشته و حسن خطام (تیر خلاص- م) آن نیز از این قرار است:  
در آستانه فرا رسیدن شب یلدا، آخرین شب پائیزی و تقارن آن با ماه صفر شب شعر یلدایی عاشورایی با حضور اساتید شعر و ادب و جمعی از علاقمندان در سالن آمفی تاتر شهرداری منطقه ۱۶ برگزار شد.

گفت: یلدا شبی است که بر اساس آئین های سنتی، ایرانیان دور هم جمع می شوند، سفره می اندازند و دعا می خوانند که از مظاهر ایجاد اتحاد، وفاق و همدلی است.  
وی (دکتر الهامی) با اشاره به اجرای مناسبت های مشابه در آئین مذهبی مانند سفره حضرت ابوالفضل علیه السلام و سفره حضرت رقیه سلام الله علیها! و نمونه های ملی مانند سفره هفت سین و سفره یلدا گفت: در کنار این سفره ها مردم جمع می شوند و ضمن صلح رحم برای برآورده شدن حاجات، طلب سلامت، عافیت و امنیت دعا می کنند.  
زیاده عرضی نیست (۳)

پانویس:-

- (۱) متعلقات فرهنگی، جزو این غنائم نبوده و نیست لکن!
- (۲) منظومه ی علی نامه با مقدمه ی شفیع کدکنی منتشر می شود/ ایسنا نگاه کنید به مقاله ی برادران و هویت ایرانی- آرشو هزل داتکام

Wednesday, July 8th, 2009, 12:00

(۳) ارز هم بنویسید و بخوانید، از نظر فدوی اشکالی ندارد!

فدوی نمی داند که برادران، کی می خواهند خیال شان راحت شود که ایران سابق برای دومین بار، با تمام متعلقات جغرافیایی و اقتصادی آن (۱)، شدیداً به تصرف عدوانی آنان در آمده، و دیگر گوشه و زاویه ای نیست که در آن، موریانه و پروس های گرامی آنان چون بسیجی - پاسدار- لباس شخصی- انجمن اسلامی- آخوند و طلبه واز این قبیل لانه نکرده باشند؛ در اینصورت، پرسش فدوی این است که چرا حضرات آیات و حجج اسلام

دامت افاضاتهم، ملت یک لا قبا را با توش و توان زخمی موجود، بحال خود نمی گذارند و می کوشند که تتمه ی نشانه های فرهنگی و تاریخی او را نیز، با آنکه دیگر بدان نیازی ندارند، حسب شیوه ی مرضیه، به لطائف الحیل و البته بطریقه ی خداپسندانه ی تجاوز به عفت، به سود اسلام عزیز، مصادره فرمایند؟!.. اینگونه تلاش ها، البته مشهور تر و آشکار تر از آنست که فدوی بی بضاعت، نیاز به شرح و تبیین آنها داشته باشد، حملات پارتیزانی و عملیات ایذائی حضرات آیات و حجج اسلام اعلی الله مقامهم اجمعین و توابع سببی و نسبی آنان کثرتاً امثالهم، به بنیادهای تاریخی و فرهنگی ایرانیان، از جمله فردوسی و سایر قله های فرهنگ و ادب ایران و جهان، حذف و جایگزین کردن آنان با نماد و نمادهای فرهنگ تسلیم، مرگ و شیون در تقویم فرهنگی- تاریخی ملت، از آن جمله اند. شگرد شناخته شده ی حضرات آیات عظام اعم از معمم و مکلا اما، در برخورد با پدیده های نیرومند و ماندگار فرهنگی ایران، مانند نوروز و متعلقات اش، آنست که چون می دانند که در مصاف با آنها، مثل همیشه بازنده ی نهائی مبارزه خواهند بود، فلذا می کوشند که پدیده ی مقاوم مربوطه را مسخ، تحلیل ویا قلب فرموده و در جهت تحریف ماهیت و دستکم چهره، آن را با چیزی از جنس خودشان، پیوند بزنند! به این تیتیر چندش آور از جام جم آنلین برادران، نگاه کنید:

شب شعر یلدای عاشورایی! مثل این تیتیر از رجانیز، بمنظور قلب شب یلدایی، که تا انتشار این مختصر، گذشته است!  
ذوق شعری حافظ برای شب یلدای رقیه!  
بیت

دستت چون نمی رسد به خاتون  
دریاب کنیز مطبخی را!

باری- غرض از ذکر این مصیبت آن بود که فدوی گاه که لازم شده که از بزرگی مثلاً حافظ بیستی نقل کند، معمولاً به درد سر افتاده و ناگزیر بوده است که ضبط های گوناگون آن را نیز در هامش نامه بیاورد؛ لکن خوانندگان محترم ضد انقلاب بیاد ندارند که وی، این اختلاف نسخ را، به حساب فتنه گران گذاشته باشد. و در حاشیه نیز می افزاید که اگر فتنه گرانی هم در کار بوده باشند، همانا عقاب همین مؤمنین فعلی اند که همواره ممانعت فرموده اند که آثار آن بزرگواران، که عمدتاً رشک ایران و جهان نیز بوده اند، بهنگام، و در حضور و حیات خودشان، جمع آوری و منتشر شوند...

و اما بنظر می رسد که برادران کثرتاً امثالهم، این حرفها حالی شان نشده، هیچ جور ول کن معامله ی ملت نیستند و همچنان و با تمام قوا کوشیده می کوشند که «شاهنامه» را به «علی نامه» (۲)- «عید نوروز» را به «عید غدیر» و «شب یلدا» را نیز، با پاشنه کش حافظ هم که شده، به «شب رقیه» تغییر جنسیت دهند!  
بروایت خواهر زهر (س) اقامحمد (ص) ی بخوانید:



# شعری بی نظیر از بیداد



اخیرا کلیپی از شعر خوانی یکی از شاعران جوان و آزاده ایران در انجمن ادبی امیرکبیر در فضای مجازی منتشر شد که شور و شوق و تحسین همگان را برانگیخته است. این ویدیو مربوط به جلسه تیر ماه هزار و سیصد و نود و یک انجمن ادبی فرهنگی امیر کبیر است که پس از آن، انجمن بسته شد و شاعرانی همچون جناب عالی پیام و مدیر انجمن استاد صدرا بازداشت شدند. در آن جلسه یکی از شاعران بزرگوار انجمن نام «بیداد» شاعری خراسانی شعری خواند که متن آن در زیر بی کم و کاست منتشر می شود. او در وصف شعر خود آن را غزل مثنوی دانسته و گفته است حرف دل مردمش را با نامردمان زده است. برای او همه شاعران آزاده ایران آرزوی موفقیت داریم.

<p>حرس جهان مزن که در این عهد بی ثبات روز نخست موعده مرگت مقرر است</p> <p>هرگز حدیث درد به پایان نمی رسد گرچه خطابه‌ی غزلم رو به آخر است</p> <p>اما هوای شور رجز در قلم گرفت سردار مثنوی به کف خود علم گرفت</p> <p>در عرصه‌ی ستیز رجزخوان حق شدم بر فرق شام تیره عمود فلق شدم</p> <p>مغموم و دلشکسته و رنجور و خسته‌ام در ژرفنای درد عمیقی نشسته‌ام</p> <p>پاییز بی کسی نفسم را گرفته است بغضی گلوگه جرمم را گرفته است</p> <p>دیگر بس است هر چه دو پهلو سروده‌ام من ریز خار سفره‌ی ناکس نبوده‌ام</p>	<p>وقتی به دادگاه عدالت طناب دار بر صدر می نشیند و قاضی و داور است</p> <p>وقتی طراوت چمن از اشک ابرهاست وقتی که نقش خون به دل ما مصور است</p> <p>وقتی که نوح کشتی خود را به خون نشاند وقتی که مار معجزه‌ی یک پیمبر است</p> <p>وقتی که بر خلاف تمام فسانه‌ها امروز شعله، مسلخ سرخ سمندر است</p> <p>از من مخواه شعر تر، ای بی خبر ز درد شعری که خون از آن نچکد ننگ دفتر است</p> <p>ما با زبان سرخ و سر سبز آمدیم تیغ زبان برنده‌تر از تیغ خنجر است</p> <p>این تخته پاره‌ها که به آن جنگ می‌زنید ته مانده‌های زورق بر خون شناور است</p>	<p>گیرم گلاب ناب شما اصل قمصر است اما چه سود حاصل گل‌های پرپر است</p> <p>شرم از نگاه بلبل بی دل نمی‌کنید کز هجر گل نوای فغانش به حنجر است</p> <p>از آن زمان که آینه گردان شب شدید آیینه‌ی دل از دم دوران مکدر است</p> <p>فردایتان چکیده‌ی امروز زندگی است امروزتان طلیمه‌ی فردای محشر است</p> <p>وقتی که تیغ کینه سر عشق را برید وقتی حدیث درد برایم مکرر است</p> <p>وقتی ز چنگ شوم زمان مرگ می‌چکد وقتی دل سیاه زمین جای گوهر است</p> <p>وقتی بهار وصله‌ی ناجور فصلهاست وقتی تبر مدافع حق صنوبر است</p>
--	--	--



<p>ای خلق، این عجوزه‌ی شب پا به ماه نیست آبستن سپیده‌ی صبح پگاه نیست</p> <p>مردم به سحر شعبده در خواب رفته‌اید در این کویر تشنه پی آب رفته‌اید</p> <p>تا کی در انتظار مسیحی دوباره‌اید؟ در جستجوی نور کدامین ستاره‌اید؟</p> <p>مردم، برای هیبت مان آبرو نماند فریاد دادخواهی مان در گلو نماند</p> <p>اینان تمام هستی ما را گرفته‌اند شور و نشاط و مستی ما را گرفته‌اند</p> <p>در موج خیز حادثه کشتی شکسته است در ما غمی به وسعت دریا نشسته است</p> <p>در زیر بار غصه رمق، ناله می‌کند از حجم این سروده، ورق ناله می‌کند</p> <p>اندوه این حدیث دلم را به خون کشید عقل مرا دوباره به طرف جنون کشید</p> <p>هل من مبارز؛ از بن دندان بر آورم رخس غزل دوباره به جولان در آورم</p> <p>برخیز تا به حرمت قرآن دعا کنیم از عمق جان خدای جهان را صدا کنیم</p> <p>با ازدحام این همه بت در حریم حق فکری به حال غربت دین خدا کنیم</p> <p>در سوگ صبح، همدم مرغ سحر شویم در صبر غم، به سرو بلند اقتدا کنیم</p> <p>باید دوباره قبله خود را عوض کنیم با خشت عشق، کعبه‌ای از نو بنا کنیم</p> <p>جای طواف و سجده برای فریب خلق یک کار خیر محض رضای خدا کنیم</p> <p>در انتهای کوچ‌های بن‌بست حسرتیم باید که فکر عاقبت از ابتدا کنیم</p> <p>با این یقین که از پس یلدا، سحر شود برخیز تا به حرمت قرآن دعا کنیم</p>	<p>دیدم خدا به غربت خود زار می‌گریست در سوگ دین به پهنه‌ی رخسار می‌گریست</p> <p>دیدم هر آنچه دیدنش اندوه و ماتم است باز این چه شورش است که در خلق عالم است</p> <p>از بس سرودم و نشنیدید خسته‌ام من از نگاه سرد شما دلشکسته‌ام</p> <p>ای از تبار هر چه سیاهی سرشت تان رنگ جهنم است تمام بهشت تان</p> <p>شمشیرهای کهنه‌ی خود را رها کنید از ذوالفقار شاه ولایت حیا کنید</p> <p>بیشک اگر که تیغ شما ذوالفقار بود هر چار فصل سال همیشه بهار بود</p> <p>اما به حکم سفسطه بیداد کرده‌اید ابلیس را ز اشک خدا شاد کرده‌اید</p> <p>مردم در این سراچه به جز باد سرد نیست هر کس که لاف مردی خود زد که مرد نیست</p> <p>مردم حدیث خوردن شرم و قی حیاست صحبت ز هتک حرمت والای کبریاست</p> <p>مردم خدا نکرده مگر کور گشته‌اید؟ یا از اصالت خودتان دور گشته‌اید؟</p> <p>تا کی برای لقمه‌ی نان بندگی کنید؟ تا کی به زیر منت شان زندگی کنید؟</p> <p>اشعار صیقلی شده تقدیم کس نکن گل را فدای رویش خاشاک و خس نکن</p> <p>دل را اسیر دلبر مشکوک کرده‌ای دُرّ دری نثار ره خوک کرده‌ای</p> <p>آزاده باش هر چه که هستی عزیز من حتی اگر که بت پپرستی، عزیز من</p> <p>اینان که از قبیله‌ی شوم سیاهی‌اند بیریق به دست شام غریب تباهی‌اند</p> <p>گویند این عجوزه‌ی شب راه چاره است آبستن سپیده‌ی صبحی دوباره است</p>	<p>من وامدار حکمت اسرارم ای عزیز من در طریق حیدر کرارم ای عزیز</p> <p>من از دیار بیهقم از نسل سربدار شمشیر آبدیده‌ی میدان کارزار</p> <p>ای بیستون فاجعه، فرهاد می‌شوم قبضه به دست تیشه‌ی فریاد می‌شوم</p> <p>تا برزنم به کوه سکوت و فغان کنم رازی هزار از پس پرده عیان کنم</p> <p>دادی چنان کشم که جهان را خبر شود گوش فلک ز ناله‌ی بیداد کر شود</p> <p>در شهر هر چه می‌نگرم غیر درد نیست حتی به شاخ خشک دلم برگ زرد نیست</p> <p>اینجا نفس به حنجره انکار می‌شود با صد زبان به کفر من اقرار می‌شود</p> <p>با هر اذان صبح به گلدسته‌های شهر هر روز دیو فاجعه بیدار می‌شود</p> <p>اینجا ز خوف خشم خدا در دل زمین دیوار خانه روی تو آوار می‌شود</p> <p>با ازدحام اینهمه شمشیر تشنه لب هر روز، روز واقعه تکرار می‌شود</p> <p>آخر چگونه زار نگریم برای عشق وقتی نبود آنچه که دیدم سزای عشق</p> <p>دیدم در انزوای خزان باغ عشق را دیدم به قلب خون غزل داغ عشق را</p> <p>دیدم به حکم خار به گلها کتک زدند مهر سکوت بر دهن قاصدک زدند</p> <p>دیدم لگد به ساقه‌ی امید می‌زنند شلاق شب به گرده‌ی خورشید می‌زنند</p> <p>دیدم که گرگ بره‌ی ما را دریده است دیدم خروس دهکده را سر بریده است</p> <p>دیدم هُبل به جای خدا تکیه کرده بود دیدم دوباره رونق بازار برده بود</p>
--	--	--



# باز آفرینی دغدغه‌های یک ملت



از پیش شکل گرفته و به اوج می‌رسد. اما شاید نقطه اوج نمایش را باید در بازی قوی، استثنایی و گیرای حمید دانشفر در باز آفرینی یک آخوند دانست به گونه‌ای که بیننده بدور از هجو رایج در اجرای نقش‌های مشابه به درون این فرد پی برده و به درستی می‌تواند از نگاه شهوانی، پول دوست و غیر انسانی او که به زنان به چشم بردگان جنسی می‌نگرد پرده بردارد.

حمید دانشفر که خود دانش‌آموخته رشته تاتر و هم اینک مدرس هنرهای نمایشی در شهر پاریس است و پیش از این نیز چندین نمایش‌نامه موفق، قدرتمند و بین‌المللی را در کارنامه خود دارد می‌گوید:

«تلاش من این بود با توجه به متن خوب و قصه جالبی که آقای خرسندی تهیه کرده بود، تصویری حقیقی از کارکتر حاج‌آقا را نمایش بدهم چرا که احساس می‌کردم تا آن اندازه در خود قصه بار طنز و نشان دادن صورت واقعی این کارکتر وجود دارد که نیازی به زیاده‌گویی‌های منجر به ابتذال نیست.»

دانشفر که بازی درخشانش تحسین همگان را برانگیخته است می‌گوید: «اجرای درست و حساب شده یک نقش قبل از هر چیز نیاز به شناخت درست

صیغه در کوپه عنوان نمایش جدیدی از هادی خرسندی است که پس از چند اجرای موفق در اروپا و کانادا راهی ایالات متحده آمریکا شده است و تور دور آمریکای خود را در ژانویه گذشته از جنوب کالیفرنیا آغاز کرده است.

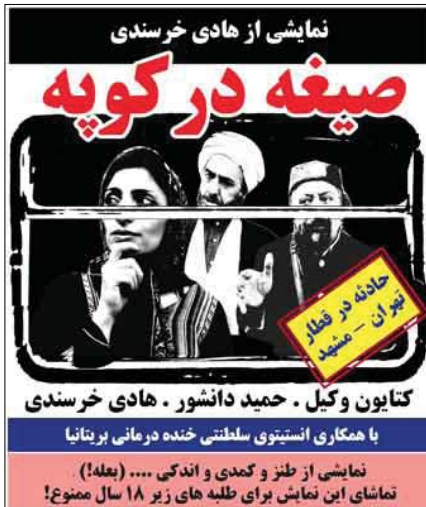
این نمایش که با دستمایه قرار دادن موضوع صیغه به عنوان یکی از دغدغه‌های اجتماعی ایرانیان در قرون متمادی که نشانگر تضییع حقوق زنان است و با استفاده از تضاد بین جامعه مردم ایران و طبقه ملایان و آخوندها زمینه طنزی سیاسی اجتماعی را آفریده است.

خرسندی در داستانی گیرا و جذاب، ماجرای آشنایی یک دختر جوان دانشجو (با بازی کتابون و کیل) و یک آخوند طرد شده از قدرت (با بازی حمید دانشفر) در یک کوپه درجه یک قطار تهران مشهد را مطرح می‌کند که با حضور مامور قطار و گزیده‌گویی‌هایش هم‌خنده را بر لب بیننده می‌آورد و هم با مطرح کردن موضوعات روز ایران یادآور دردها و مشکلات مردم ایران می‌شود.

این نمایش که در دو پرده نوشته و اجرا شده است با برخورداری از اشعار طنز هادی خرسندی که به فراخور بخش‌های گوناگون نمایش خواننده می‌شود پیش







شده اند و هم حقوق انسانیشان پایمال شده است و متأسفانه هرگونه مبارزهای بر علیه آن به بدترین نحو ممکن سرکوب شده است. همین دغدغه‌هاست که به من کمک می‌کند احساسات انسانی یک زن را در زیر بار حجاب اجباری درک کنم و تلاش کنم آنرا در این نمایش به تصویر بکشم.»

کتایون وکیل که نخستین تجربه حرفه‌ای خود را در اثر نمایشی هادی خرسندی تجربه می‌کند می‌افزاید:

« نکته خیلی مهم این بود که آقای خرسندی هم همه این مفاهیم را در متن خود مورد توجه قرار داده بود و نشان می‌داد که چگونه طبقه‌ای که مردم به آنها اعتماد کرده بودند (آخوندها و مذهبیون) از ساده‌انگاری مردم نهایت سوءاستفاده را کرده و ناموس مردم را دستمایه نیات پلید خود کردند. آنچه بیش از هر چیز در این نمایش برای من چشمگیر بود و راضیم کرد که در این تیم خوب و حرفه‌ای نخستین تجربه خود را رقم بزنم حضور آقای خرسندی است که من از دوران نوجوانی با آثار ایشان ارتباط داشتم و حتی در بخش‌هایی از زندگی‌م هر شب پیش از خواب بخش‌هایی از کار هادی و صمدش را می‌دیدم تا با خنده و آرامش ناشی از آن برای خواب آماده شوم. حالا این افتخار داشته‌ام که با ایشان همبازی باشم و از سوی دیگر بسیاری از ذهنیت‌های حقیقی و انتقاداتی را که از فرهنگ حاکم بر کشور دارم در قالب تئاتر او به زبان نمایش با مخاطبان خود به اشتراک گذارم.»

هادی خرسندی در بخش دیگری از گفتگوی خود با ایرانشهر می‌گوید:

« این اثر از نظر خط فکری در استمرار سابقه همیشگی کارهای من بوده است اما می‌توان در آن دید که با تغییر شرایط در جامعه مادر ما هم باید الگوهای خود را در نوشتن و اجرای نمایش به این تغییرات نزدیک‌تر کنیم و تلاش داشته باشیم تا جایی که می‌توانیم مناسبات خود را با جامعه مادر و خواسته مردم تطبیق بدهیم. از همین روست که در این اثر سعی کرده‌ام وقایع و اتفاقات اخیر را هم اضافه کنم تا عینیت بهتری از شرایط امروز جامعه باشد. طبیعی است که برای داشتن چنین شرایطی مجبورم ساعت‌ها مطالعه داشته باشم و در ریز خبرهایی که از وطنمان می‌رسد دقت کنم. چرا که معتقدم اگر ما از ایران بی‌خبر باشیم دیگر نمی‌توانیم کاری را ارائه کنیم که در آن حرفی برای مردم داشته باشیم.»

صیغه در کوپه در دو ماه آینده در دور تا دور آمریکا و در ایالت‌های مختلف و شهرهایی که ایرانیان در آن تمرکز دارند به روی صحنه خواهد رفت و سرانجام به اروپا بازگشته و اجرایی‌هایی را در لندن که زادگاه نمایشنامه آن بوده است خواهد داشت. برای هادی خرسندی و تیم خوب و صمیمی‌اش آرزوی موفقیت در این تور نمایشی را داریم.

و مطالعه در خصوص آن نقش دارد و خوب طبیعی است که برای درک درست از نقش یک روحانی مذهبی (آخوند) به صورتی که در جامعه امروز ایران وجود دارد ما با دو نمایه سابقه تاریخی و آنچه امروز درباره آنها صادق است روبرو هستیم. دیگر آخوندها شپشو نیستند و به لطف مواهب حکومتی به طبقه‌ای مرفه تبدیل شده‌اند که از بالا به مردم نگاه می‌کنند. اما واقعیت اینجاست که بین ظاهر و باطن آنها هم فرق زیادی وجود دارد و سعی من این بود با رعایت مناسبات امروزی آنها، این تفاوت میان ظاهر و باطن را به نمایش بگذارم که خود به گونه‌ای حیرت‌انگیز طنز آلود و درد آور است.»

حمید دانشور در فراز دیگری از صحبت‌های خود با اشاره به تلاش تئاتر و دست‌اندرکاران این رشته هنری در داخل کشور و بیرون از آن دو شاخه داخلی و خارج نشین تئاتر را مکمل هم دانست و عنوان کرد: « با اینکه بچه‌های به غایت با استعدادی در ایران در زمینه تئاتر فعال هستند اما نوعی بریدگی و فاصله بین تئاتر داخل کشور و الگوهای پیشرو در تئاتر مدرن دنیا دیده می‌شود که بار کار را بر دوش فعالان ایرانی تئاتر در اروپا و آمریکا سخت‌تر می‌کند چرا که باید تلاش داشته باشیم این متدهای جدید را از طرق مختلف برای آموزش نسل نوی تئاتر در ایران برای آنها قابل دست‌رس کنیم و یکی از این راه‌ها اجرای این متدها در نمایش‌های فارسی زبان در خارج از کشور است که طبیعتاً در داخل هم ویدیوهای آن از طریق شبکه‌های اجتماعی قابل دسترس خواهد بود.»

کتایون وکیل (بازیگر نقش دختر دانشجو) دیگر عضو گروه تئاتر صیغه در کوپه است که با توانایی بالایش در اداره صحنه و ایجاد موازنه مثبت بین بازیگر و بیننده توانست در شب اجرای نمایش صیغه در کوپه در لس‌آنجلس درخششی چشمگیر داشته باشد. او در باز آفرینی نقش دختری امروزی در زیر مقنعه و حجاب اجباری که برای ایرانیان ساکن اروپا و آمریکا اگرچه پوششی روزمره نیست اما در بخشی از خاطرات تلخ آنها از دوران سیاه جمهوری اسلامی نقش بسته است، جلوه‌ای چشمگیر ایفا کرد.

کتایون وکیل که خود بیش از ۱۲ سال است در لندن ساکن است در پاسخ به این سوال که چگونه توانسته است به این نقش تسلط یابد و دغدغه حجاب اجباری را در بازی ظریف خود نمایش دهد می‌گوید:

«اگرچه بیش از ۱۲ سال است که در خارج از ایران اقامت داشته‌ام اما هرگز ارتباط خود را با مردم کشور قطع نکرده‌ام. در همه این سال‌ها تلاش من این بوده است که بتوانم ارتباط نزدیکی با دغدغه‌ها، نگرانی‌ها و سختی‌هایی داشته باشم که روزگار مردم کشور را ساخته‌اند و حقیقت این است که برای خانم‌ها در همه‌سی و چند سال گذشته حجاب اجباری یکی از این دغدغه‌ها، نگرانی‌ها و سختی‌هایی بوده است که به وسیله آن نیمی از جامعه کشورمان (زنان) هم تحقیر

نگاهی به اجرای نمایش «محمود» اثر تارا گرامی بازیگر ایرانی کانادایی در لس آنجلس:

# این تئاتر نیست، یک شاهکار است

دکتر مهدی آقازمانی



تارا گرامی در کنار شهردار آغداشلو پس از اجرایی موفق در لس آنجلس



تارا گرامی - خالق نمایش محمود

نمایش «محمود» به گفته خالق آن برآمده از تلاش او برای پایان نامه تحصیلیش در رشته هنر درام بوده است. اما این پروژه کوتاه با پیوستگی‌هایی که او در ذهن خود آنها را دنبال کرد در کمتر از سه سال به نمایشی تبدیل شد تا بتواند نگرانی‌ها و دلمخوری‌های او را از کوچ و زندگی در مهاجرت به تصویر بکشد. تارا گرامی پیش از این در مصاحبه‌ای گفته بود:

«شخصیت «محمود» چند سال پیش به صورت یک پروژه تک نفره و ده دقیقه‌ای شکل گرفت که برای پایان ترم دانشگاه تورنتو نوشته بودم و آن را اجرا کردم. این شخصیت، در طول سه سال تغییر کرد و به یک نمایش یک ساعته بدل شد که به نمایش در آمده است. این نمایش از مسائل بسیاری الهام گرفته است، اما من شخصیت «محمود» را از راننده تاکسی‌های ایرانی و بسیار دوست داشتنی مقیم شهر تورنتو الهام گرفتم که هر روز با آن‌ها برخورد داشتم. بیشتر این راننده تاکسی‌های ایرانی تبار متخصص و تحصیل کرده بودند، اما نتوانسته بودند در رشته‌های تحصیلی و تخصصی خود کار بیابند و ناچار شده بودند تاکسی برانند. هدف من این بود که راهی را بیابم تا داستان زندگی این افراد را روایت کنم و با تجربه خودم در مقام یک مهاجر ایرانی بیامیزم و این نمایش به این شکل متولد شد.»

اگرچه از بار اسمی انتخاب شده برای نمایش هم این گمان می‌رود که نقطه ثقل داستان نمایش یک نفره تارا گرامی راننده تاکسی باشد اما در حقیقت با اینکه نقش محوری داستان را محمود راننده تاکسی ایرانی کانادایی بر دوش دارد اما مرکز ثقل قصه در لابلای زندگی خود تارا رقم می‌خورد وقتی قصه رشد خود را در سنین نوجوانی، آموختن و بزرگ شدن و سرانجام تلاش برای پیوستن به جامعه میزبان روایت می‌کند.

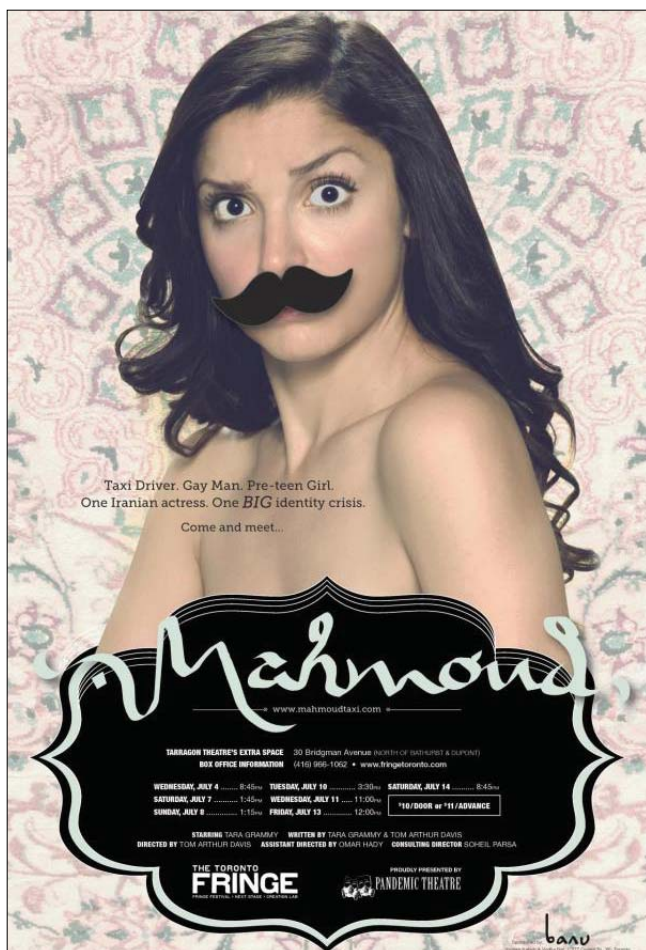
تارا گرامی نویسنده، بازیگر و تهیه کننده ۲۴ ساله ایرانی-کانادایی، پس از کسب موفقیت‌های چشمگیری با نمایش یک نفره خود (وان وومن شو) در تورنتو و نیویورک به لس آنجلس آمد و انصافاً در این شهر نیز توانست گوی سبقت را بار دیگر از همگان ربوده و برای سه هفته اجرای موفق و تاثیر گذار از نمایش «محمود» تحسین مخاطبان ایرانی و امریکایی خود را برانگیزد.

تارا دانش آموخته رشته هنر دراماتیک از دانشگاه تورنتو است و با تعدادی از هنرمندان سرشناس صنعت فیلم و سینما در کانادا همکاری کرده است. او با شوری زاید الوصف و اجرایی بی نظیر توانسته است چالش‌های پیش روی جامعه مهاجر ایرانی در غرب را در نمایش خود به گونه‌ای تعلیقی بین فضای طنز و درام به تصویر کشد و همین خصیصه است که نمایش محمود را به اتفاقی جدید در بدنه فعالیت‌های هنری جامعه ایرانیان مهاجر تبدیل کرده است.

نمایش محمود به میزبانی تهیه کننده و برنامه گذار موفق کالیفرنیا خانم بیتا میلانیان برای سه هفته در سانتامونیکا پلی هاوس روی استیج رفت و در همین مدت محدود توانست به بهترین نحو ممکن با قلب جامعه هدف خود ارتباط برقرار کند.

آنچه در پی می‌خوانید به جهت نقد این اثر و آشنایی بیشتر با خالقش به رشته تحریر در آمده است.





تارا در صحنه‌ای از نمایش محمود



از راست: بیتا میلانیان، هوشنگ توزیع و تارا گرامی

می‌کند. اما نکته مهم این جاست که همین تعلیق بین فضای خصوصی و عمومی که در خطوط موازی با تعلیق بین جو طنزآمیز حاکم بر نمایش و محتوای درام قصه آن در مراد به است، نشانگر داشته‌های خصوصی و بروز جلوه‌های متغیر عمومی هر یک از ماست که بخشی از جامعه بزرگ مهاجران ایرانی تبار را در نیم کره غربی دنیا تشکیل داده‌ایم.

بازی زیبا و پر تحرک تارا گرامی در حالی این نمایش را به تابلویی زیبا با طرح‌هایی حساب شده تبدیل کرده است که تسلط او بر بیان درست و حساب شده لغات به زبان انگلیسی به سه لهجه کانادایی (برای تارا) اسپینیش (برای امانوئل) و ایرانی (برای محمود) و برخورداری از افکت‌های صوتی مکمل، نمایش او را حتی در قالب یک نمایش نامه رادیویی جذاب می‌کند.

با اینکه تارا در نقش محمود و امانوئل (هر دو جنسیت مذکر دارند) توانسته است نشان دهد در بازشناسی رفتارهای مردانه (یا به ظاهر مردانه) موفق است اما او چرخش او در ایفای نقش تارا ۱۲ ساله است که بروز می‌کند. شخصیتی که با بازی بسیار لطیف و تاثیرگذار تارا گرامی به گونه‌ای اعجاب‌انگیز از مسیر رشد و تکامل عبور می‌کند و بی‌آنکه بیننده را متوجه خود سازد بار اصلی قصه‌ای را به دوش می‌کشد که محمود راننده تاکسی وطن دوست و دچار دلمشغولی‌های فرهنگی آنرا روایت کرده است.

با اینکه این نمایش را چهره‌های هنری بسیاری در لس آنجلس دیده‌اند اما شاید خاص‌ترین مهمان تارا را در نمایش «محمود» را باید شهره آغداشلو دانست که با اشتیاق در پایان اولین شب اجرا تارا را در آغوش کشید و از او دعوت به همکاری کرد. همکاری که به وقتی تارا کودکی خردسال بود که برای نخستین بار شهره را دیده بود آرزوی آنرا در دل داشت.

گرامی پیش از این در اظهار نظری درباره این شخصیت گفته بود:

«یکی از شخصیت‌های اصلی این نمایش، من هستم که ۱۲ سال دارم. زمانی که من به کانادا مهاجرت کردم، فقط شش سال داشتم و در آن زمان، جامعه ایرانیان در تورنتو، آنگونه که امروز بزرگ و فعال است، زیاد بزرگ و توانا نبود، من از این که ایرانی بودم، تنفر داشتم. خجالت می‌کشیدم. بچه‌ها مسخره‌ام می‌کردند، چون چهره‌ام متفاوت بود و من فقط دوست داشتم شبیه بقیه باشم. اما بزرگتر که شدم، با وجودی که با میراث فرهنگی و هویتم راحت‌تر شدم، خود را بین دو هویت کاملاً متفاوت یافتم. زمانی که به ایران سفر می‌کردم، هیچ‌گاه کاملاً احساس ایرانی بودن نمی‌کردم و حالا هم که تورنتو زندگی می‌کنم، به طور کامل احساس کانادایی بودن نمی‌کنم. این نمایش برای من راهی بود که بتوانم برای ایرانی تبارانی که مثل من در سنین پایین مهاجرت کردند، نوعی تعادل و جایگاه میانه بیابم.»

اما حلقه پیوند در باز آفرینی این پل ارتباطی را در نمایش تارا گرامی نه یک ایرانی که شخصیت جذاب یک هم‌جنس‌باز (گی) لاتین تبار به عهده می‌گیرد. شخصیتی که شاید لایه پیدای طنز قصه را به دوش گرفته باشد اما در حقیقت محکی برای سنجش تغییرها و انعطاف‌ها و عدم تغییر و انعطاف در جامعه مهاجر ایرانی است و بیننده در خلال بخش‌هایی از نمایش که این شخصیت را در محور قصه می‌بیند نه با زندگی روزمره یک هم‌جنس‌باز لاتین تبار که با پنهانکاری‌ها، تعصبات و تعلقات جامعه مهاجر ایرانی در دو نسل مختلف مواجه می‌شود.

یکی از نمودهای چشمگیر هنری در نمایش محمود به پردازش خوب قصه در قالب فضاهایی خصوصی و عمومی (از اتاق استراحت امانوئل تا تاکسی محمود) متعلق است به گونه‌ای که بیننده را با زوایای درون و برون یک آفرینش هنری بیشتر آشنا



# محاكمه کارت‌تر

مهندس عاشر آرام‌نیا

این مطلب در سال‌های پس از روی کار آمدن رژیم خمینی نوشته شده ولیکن در جایی منتشر نشده است.

Page 3A

Vol. VII, No. 35, Friday, November 18, 1977

روزنامه ایران  
The Iran Times

جمعه ۲۴ بهمن ۱۳۵۶ - سال هفتم - شماره ۳۱۱

صفحه ۳ - الف



هنگام ورودا تومبیل شاه و تنها توکروه، مخالفین صف بلبس، ادرهم شکست و با جوت بسوی صف مخالفین حمله بردند.

Photo courtesy of the Washington Post, James A. Parcell, photographer

برهم‌زدن آرامش خاورمیانه و ایجاد هرج و مرج و نابسامانی در کلیه نقاط خاورمیانه شده‌اید لطفاً دلیل و علت آن را بیان بفرمائید.  
کارت‌تر: چه عرض کنم، بنا به گفته خود ابرونیه‌ها که خدمتشان ارادت خالصانه دارم «چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است.»  
رئیس دادگاه: یعنی چه، چه چیزی عیان است لطفاً منظورتان را واضح‌تر بفرمائید.

کارت‌تر: منظورم اینه که علت‌العلل اصلی و اساسی همه این بدبختی‌ها که شما آنها را به من نسبت می‌دهید زیر سر محمدرضا بود که موقع فعالیت‌های انتخاباتی رئیس‌جمهوری می‌خواست چوب لای چرخ ما بگذارد و یک کاری بکنه ما رئیس‌جمهور نشیم. طفلکی خیلی هم برای این کار فعالیت کرد، ولی کور خونده بود نمی‌دونست چقدر دلم برای رئیس‌جمهور شدن و رفتن به کاخ سفید لک زده. ضمناً خدمتتون بگم از بچگی نمی‌دانم چرا علاقه داشتم یک جوری معروف بشم، بطوریکه همه دنیا منو بشناسن. بخاطر این علاقه کار محمدرضا برای من ناگوار آمد و قسم خوردم اگر توی انتخابات برنده بشم، چنان بلایی بر سر محمدرضا بیاورم که توی داستان‌ها بنویسن.  
رئیس دادگاه: و شما هم چنان بلایی به سرش آوردید که علاوه بر داستان‌ها، علاوه بر تاریخ در کلیه کتاب‌ها نوشته شود.

کارت‌تر: چرا نه؟

رئیس دادگاه: آقای کارت‌تر اگر اشتباه نکنم شب ژانویه اولین سال دوران ریاست جمهوری شما در ایران توی کاخ سعدآباد میهمان محمدرضا بودید

فکر دوری از ایران، فکر دوری از دوست و فامیل و آشنا- یادآوری خاطره‌های خوب و بد چنان ابرونیه‌های مقیم خارج را په خود مشغول داشته است که حدی بر آن متصور نیست. می‌خندند باطنا خندان نیستند. گریه می‌کنند آرام نمی‌شوند. کار کردن، خرید کردن حتی گردش و میهمانی و پارتی هم نمی‌تواند آنها را از فکر ایران خارج کند. سبزه و چمن و گردشگاه و دریا و اقیانوس برای آن‌ها حکم تابلو نقاشی را دارد. به راستی دریا برای آنها همان دریای خزر، پارک هم همان پارک شهر، نون نون سنگک، خلاصه کلام همه و همه بدون استثناء فکرشان به ایران است. فکر این که چه چیزی باعث شد ایران عزیز ما به این روز بیفتند. در نتیجه این فکر و خیال‌ها یکی از هموطنان خواب می‌بیند کارت‌تر را به عنوان یکی از مسببین اصلی این واقعه در یک دادگاه انسانی محاکمه می‌کنند. متأسفانه این عزیز دور از وطن تمام جزئیات محاکمه را به یاد ندارد، فقط می‌داند که آقای کارت‌تر متهم ردیف اول سعی می‌کرده است، ادای جاهل‌های تگزاسی در بیاورد و تمام سؤالات مؤدبانه رئیس دادگاه را سر هوا جواب دهد. این شما و این هم رویای محاکمه کارت‌تر: رئیس دادگاه: لطفاً متهم خوددش را معرفی کند.  
متهم: جیمز کارت‌تر رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده آمریکا، می‌تونین منو جیمی صدا بزنید.

رئیس دادگاه: آقای جیمی شما متهم هستید علاوه بر انهدام زندگی ۳۶ میلیون نفر مردم ایران باعث نابودی و کشت و کشتار بیش از دویست و پنجاه هزار نفر جوان بی‌گناه و هم‌چنین بر باد دادن فرهنگ یک ملت که‌نسال و



رئیس دادگاه: آقای کارتر اگر قصد شما تلافی یا انتقام از عمل محمدرضا بود ممکن است بفرمائید مردم ایران چه گناهی داشتند که بایستی به این وضع فلاکت‌بار در به در و خونه خراب و آواره و بی‌خانمان بشوند.

کارتر: تا چشمشون کور بشه مردم ایران هی نگن محمدرضا آریامهر، محمدرضا پدر تاجدار هی نگن خد، شاه، میهن.

رئیس دادگاه: آقای کارتر فقط به خاطر همین کلمات مردم ایران مستحق این همه مجازات بودند؟

کارتر: پس چی.

رئیس دادگاه: آقای کارتر حتماً سعدی، خیام، فردوسی و مولانا هم از نظر شما گناهکارند.

کارتر: بله از نظر من این‌ها هم همانند مردم ایران گناهکارند به دلیل این‌که توی شعرها و گفته‌هایشان منو پیش‌بینی نکرده‌اند.

رئیس دادگاه: آقای کارتر حالتان خوب است، مطمئن هستید تب ندارید و هذیان نمی‌گوئید، هر کدام از این شعرا صدها سال قبل از شما زندگی می‌کرده‌اند چگونه می‌توانستند شما را پیش‌بینی کنند؟

کارتر: اختیار دارین، چطور سعدی می‌توانست بگوید، «رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند» نمی‌توانست بگوید رسد آدمی به جایی که کارتر را ببیند.

رئیس دادگاه: از خوبی یا بدی؟

کارتر: فرق نمی‌کند، منظور معروف شدن و سر زبون افتادنه.

رئیس دادگاه: به این ترتیب که شاعرها را به خاطر پیش‌بینی نکردن شما در شعرهایشان مستحق انتقام گرفتن می‌دانید، باید از موسی، عیسی، محمد و پیامبران دیگر بیشتر دلخور باشید، چه آن‌ها هم از شما در کتاب‌های دینی خود حرفی از شما نزده‌اند و به اصطلاح شما را ندیده گرفته‌اند.

کارتر: درسته، درسته، درسته به خاطر همین ندیده گرفتن من از دست این موسی، عیسی و محمد نه تنها دلخورم بلکه رنجش هم دارم و به همین خاطر تصمیم دارم حالا که دستم به خود اونها نمی‌رسه از امتشون انتقام بگیرم.

رئیس دادگاه: ممکنه بفرمائید برنامه انتقام از امت موسی، عیسی و محمد به چه صورت و چه زمانی انجام خواهد شد.

کارتر: به چه صورتی که جزء سبکرت کار ماست، ولی زمان اجرای آن قرار بود اوایل سال ۸۱ باشد که متأسفانه این ریگان با انتخاب شدنش برنامه ما را بهم زد و تمام آمال و آرزوهای ما را به باد داد.

رئیس دادگاه: به عبارت واضح‌تر برنامه انتقام از امت موسی، عیسی و محمد منتفی شده است.

کارتر: اجازه بدهید بگویم «زرشک» مگر می‌شود از سر این برنامه به این خوشگلی گذشت، من صبر کردم دوره چهارساله ریگان تموم بشه، توی انتخابات بعدی با هر بامبولی شده با کمک اونهاییکه اخلاق سگ منو دارن رئیس‌جمهور بشم و برنامه را به نحو احسن عملی خواهم کرد.

رئیس دادگاه: آقای کارتر همانند برنامه‌های تلویزیونی و سینمایی می‌شه نمونه و پیش‌پرده شمه‌ای از این برنامه را برای حضار محترم توضیح دهید؟ کارتر: اگر همه برنامه را توضیح بدم لطف و شیرینی آن از بین میره فقط همین قدر می‌تونم بگم برنامه اینه که امت‌های موسی، عیسی و محمد را سر همون موضوع دین که در حال حاضر شروع شده و تقریباً برنامه موقتی هم است به جون هم بیاندازیم و چند صد میلیون از جمعیت دنیا را کم کنیم.

رئیس دادگاه: بارک‌الله آقای کارتر.

کارتر: بله که بارک‌الله، حالا کم کم دارین به ارزش و اهمیت واقعی من پی

و حتماً از خاطرتون نرفته آن شب در مراسم شام ضمن تعریف و تمجید از محمدرضا جام خودتان را به سلامتی محمدرضا و مردم ایران نوشیدید. در صورتی‌که براش خط و نشون کشیده بودید، پدرش را در بیاورید.

کارتر: درسته اگر آن شب توی همون میهمانی به قیافه من دقت و توجه بیشتری می‌کردید، متوجه می‌شدید که من ضمن گفتن سلامتی مرتب تو دلم می‌گفتم خونه خرابت می‌کنم محمدرضا، سر به تنت نمی‌زارم محمدرضا، مادرت را به عزایت می‌نشانم محمدرضا، بچه‌هاتو یتیم می‌کنم محمدرضا، دائم در فکر این بودم چه آشی برایش بپزم که یک اقیانوس خون روش باشه. رئیس دادگاه: مثل اینکه آش خوبی هم برایش پختید.

کارتر: بله از همان شب.

رئیس دادگاه: چطور از آن شب. شما قبلاً هم برنامه‌هایی در واشنگتن برای او پیاده کرده بودید؟

کارتر: درسته آن برنامه طرح‌ریزی قبلی بود که می‌بایست برای حسن اجرای آن از اطرافیان و نزدیکان خود محمدرضا کمک بگیریم.

رئیس دادگاه: یعنی می‌فرمائید نطفه‌ی اصلی انتقام در منزل خود محمدرضا و توی خود کشور ایران بسته شد. کارتر: دقیقاً درست حدس زدید.

رئیس دادگاه: آقای کارتر می‌دانید در قاموس تمام ملت‌های دنیا این کار شما برخلاف اصول میهمان‌نوازی و به اصطلاح نمک خوردن و نمکدان شکستن است. بهتر نبود چند مدت صبر می‌کردید تا کمی از ایران دور شده باشید و هم مزه نمک میزبان زیر دندان تان نباشد.

کارتر: عرض کنم سفر من به ایران در اصل برای همین برنامه و دنبال برنامه واشنگتن بود و صبرم نبود. هر چه زودتر برنامه کار شروع بشه. ضمناً به اطلاعاتون برسونم مدت‌هاست من مزه نمک را فراموش کرده‌ام، بنابراین شما نگران نمک و نمکدون و میهمان و میزبان و این جور چیزها نباشید.

رئیس دادگاه: آقای کارتر تا آنجائی که ما می‌دانیم و خودتان اشاره مختصری به آن کردید، برنامه انتقامی شما از آن وقتی که محمدرضا به واشنگتن آمد شروع شد و حتماً یادتون است چه استقبال رسمی و جنجالی توام با گاز اشک‌آور از آن مرحوم به عمل آوردید.

کارتر: بله یادم است اون فقط یک ضرب شست بود و من فکر می‌کردم با همه تعریف‌هایی که از هوش و ذکاوت محمدرضا می‌کنند و به اصطلاح العاقل و فی‌الاشاره خیلی چیزها می‌تونه حالیش بشه ولی متأسفانه حالیش نشد، در صورتی‌که همه مردمی که به عنوان مخالف و موافق دور کاخ سفید اجتماع کرده بودن حدس‌هایی در این باره زده بودن.

رئیس دادگاه: مثلاً چه حدس‌هایی؟

کارتر: مثلاً برای رعایت نظم و کنترل حدود بیست هزار نفر مخالف و موافق که دور کاخ سفید اجتماع کرده بودن و همه احتمال می‌دادند بر خوردهای شدیدی بین دو گروه صورت می‌گیره و حتی از چند هفته قبل روزنامه‌های معتبر شهر نوشته بودن این تظاهرات در حد تظاهرات جنگ ویتنام است و فقط سی نفر پلیس اسب‌سوار گذاشته بودیم درست توجه کنید فقط ۳۰ پلیس آن هم اسب‌سوار، یا مثلاً برای همه مردمی که اونجا بودند با همه کنترلی که در مورد استقبال از یک شخصیت خارجی مخصوصاً در آمریکا می‌شود این همه چوپ و چماق در دست مخالفین آن روز به خصوص از کجا سبز شده بود و یا مثلاً خرج مسافرت حدود ده هزار نفر گروه مخالف از کجا تامین شده بود و از همه مهم‌تر به چه وسیله‌ای می‌شد گاز اشک‌آور از بیرون کاخ سفید با آن همه فاصله در جایگاه مخصوص پذیرایی داخل کاخ سفید آن هم درست جلو پای محمدرضا و ملکه و هزاران مثال دیگر.



می‌برین و منو درک می‌کنین، قبلاً خدمتتون عرض کردم ظهور من بایستی پیش‌بینی می‌شد که متاسفانه نشد، ولی مطمئن باشید چنان خودم را سر زبان مردم بیاندازم که تا دنیا دنیااست همه جا صحبت من باشه و اسمم توی صفحات تاریخ مندرج بشه و شاید هم روزی جایزه نوبل به من بدهند.

رئیس دادگاه: آقای کارتر شما مطمئن باشید نامتان تا ابد نه تنها در ایران بلکه تا ابد در دنیا باقی خواهد ماند و به جای یک صفحه از تاریخ صفحات و حتی فصول کتاب‌های تاریخ به شما اختصاص خواهد یافت و کتاب‌های متعدد درباره شما و کارهای شما نوشته خواهد شد و نسل‌های آینده روی کارهای شما قضاوت خواهند کرد.

کارتر: ممنون و متشکرم آقای رئیس دادگاه لطفاً بیش از این منو شرمندانه نکنین.

رئیس دادگاه: آقای کارتر راستی اگر همه مردم دنیا ببینند و استشهاد نامه‌ای پر کنند که شما بزرگترین، کله‌دارترین، مغزدارترین، مبتکرترین و معروفترین فرد دنیا هستید و قول بدهند نسل اندر نسل سینه به سینه داستان شما را برای بچه‌هایشان تعریف کنند، ممکن است از طرح و اجرای نقشه‌ای که برای کشت و کشتار میلیون‌ها انسان بی‌گناه کشیده‌اید منصرف شوید.

کارتر: نه متاسفانه طبق شعر معروف خود ایرونیها که به اونها ارادت دارم «کار را که کرد آنکه تمام کرد»، تازه من قسم خوردم و به خودم قول دادم نمی‌تونم زیر قول خودم بزنم.

رئیس دادگاه: آقای جیمی کارتر می‌شود از شما یک سؤال خصوصی بشود؟ کارتر: بله بفرمائید.

رئیس دادگاه: فکر نمی‌کنید شما قرابتی با هیتلر، چنگیز و یا دراکولا داشته باشید؟

کارتر: متاسفانه نه، وقتی بچه بودم، پدر بزرگم به من گفت ما از نواده‌های قابیل هستیم که حتماً اطلاع دارید چه مفت و مفت برادرش هابیل را کشت و اسم خود را به عنوان اولین قاتل در دنیا به ثبت رسانید. ضمناً یادم رفت بگویم اگر به چشمان ریز و عقابی من نگاه کنید، متوجه می‌شوید چشم‌های من بی‌شبهت به چشم‌های چنگیز خان مغول نیستید.

رئیس دادگاه: نکنه جنگ ایران و عراق قسمتی از برنامه انتقامی شما و دار و دسته شماست.

کارتر: کدام جنگ؟ هنوز اون جنگی که قراره راه بیاندازیم راه نیانداخته‌ایم. رئیس دادگاه: دستخوش آقای کارتر! این از نظر شما جنگ نیست؟ می‌دونید تا به حال چندین ده هزار نفر کشته شدن، چندین خانواده داغدار شدن، چقدر سرمایه از بین رفته، چند سال طول داره تاسیسات نفت دو کشور ترمیم بشه و چه خسارتی به اقتصاد دو مملکت وارد شده، این همه بی‌خانمانی، این همه بدبختی و سیاه‌روزی، قحطی و مرض، اگر این جنگ نیست پس چیه، شما اینو چی می‌گین.

کارتر: اینو می‌گن سیاه‌بازی، سیاه‌بندی و یک جور پوست خربزه زیر پا گذاشتن و لطفیه این‌ها.

رئیس دادگاه: به چه دلیل؟

کارتر: دلیل نمی‌خواد، چه طور از ظواهر و شواهد متوجه نشده‌اید. مگه می‌شه دو تا مسلمون به جون هم بیفتند برای اینکه ثابت کنند کدوم یکی مسلمونه و دیگری کافر است و یا پس از این همه مدت هیچ‌یک از ممالک کوچک یا بزرگ دنیا برای پا در میانی جلو نیاد، انگار که همشون مُردن یا خواب هستند. وقتی می‌گم سیاه‌بندی، سیاه‌بازی، توجه کنید دولت ایران از دولت اسرائیل اسلحه می‌خره در صورتی که تا چند روز پیش به زبان آوردن

کلمه اسرائیل بزرگترین گناه کبیره بود. رئیس دادگاه: آفرین به کله‌ی بی‌مخ شما، آقای کارتر مثل این که واقعاً شما چیزهایی می‌دونید که نه ما و نه هیچ‌کدام از مردم دنیا نمی‌دانند. لطفاً ما را در جریان مطالب اول که در دست دارید و فکر می‌کنید جالب باشد بگذارید تا مردم بفهمند اطرافشون چی می‌گذره.

کارتر: لازم نیست مردم بفهمن اطرافشون چی می‌گذره، چه اگر سر از بعضی مطالب دربیارن می‌ترسم چهار تا شاخ رو سرشون سبز بشه و یا شوکه بشن و غش کنن.

رئیس دادگاه: آقای کارتر نترسین، هر چه می‌دونید بگید چه اگر شما نکنید خانم شما که مشغول نوشتن خاطرات چهارسال دوران ریاست جمهوری شماست همه مطالب را افشاء می‌کنند و آن وقت مطالب شما برای در کوزه خوبه.

کارتر: باشه می‌گم فقط بگین دوست دارین از کدام یک شروع کنم.

رئیس دادگاه: لطفاً از گروگان‌ها شروع کنید.

کارتر: واقعاً گروگان‌ها خیلی مفصل‌تر از آن است که شما فکر می‌کنید البته در آینده کتاب‌های متعددی درباره آن خواهند نوشت. اجازه بدین فقط خیلی مختصر به آن اشاره‌ای کنم.

در دنباله برنامه کشت و کشتار و ویرانی و بی‌خانمانی که به مردم ایران هدیه کردیم، خواستیم برای دلمخوشی این مردم فلک زده هم که شده یک برنامه سرگرمی توام با چشم‌بندی و شیرین‌کاری پیاده کنیم. بطوری که همه مردم توی این بازی بتونن شرکت داشته باشن، بعد از یک عالمه فکر کردم دیدم بازی‌هایی نظیر تخته‌نرد و شطرنج و این جور چیزا قبلاً اختراع شده و هر نوع بازی با ورق حتی برای سرگرمی در ایران حرام است، خلاصه با بررسی و تحقیقات به این نتیجه رسیدیم همین بازی با ورق را می‌توانیم با آدم‌ها انجام دهیم، بدین صورت که به جای ۵۲ عدد ورق بازی از ۵۲ نفر آدم استفاده کنیم، بطوری که سردمداران و مردم ایران هر طوری دلمشون بخواد با این ورق‌ها ببخشید با این آدم‌ها را بگیرند و چشم‌هاشونو ببندند و به صورت گروگان با آنها بازی کنند و سرگرم باشند و به عنوان تظاهرات در این برنامه شرکت داشته باشند.

رئیس دادگاه: به‌به عجب بازی جذاب و سرگرم کننده‌ای، راستی آقای کارتر مثل این که غیر از سردمداران کسان دیگری هم از این بازی استقبال کردند.

کارتر: بله حُسنی که این بازی اختراعی ما داشت این بود که علاوه بر سرگرمی مردم و رضایت دستگاه حاکمه رضایت همه دست‌اندرکاران و آنهایی که می‌خواستند به نحوی حقایق را پنهان نگه داشته و حواس‌ها را متوجه این بازی سرگرم کننده نمایند فراهم نمود.

رئیس دادگاه: آقای کارتر بفرمائید به چه علت و غفلتاً و ناگهانی تصمیم گرفتید به این بازی خاتمه بدهید؟

کارتر: هر چه سعی کردیم ریگان را وارد کنیم، بعد از من به این بازی ادامه دهد متاسفانه یا به علت بی‌علاقگی که به این نوع بازی‌ها ندارند و یا برای اینکه به نحوی اجرای این بازی احاطه‌ی کامل نداشتید و ممکن بود خیط بار بیاورند، راضی به ادامه بازی نشدند.

رئیس دادگاه: آقای کارتر آیا بودند کسانی که مخالف این برنامه اختراعی شما (گروگان‌گیری) بودند؟

کارتر: بله تک و توکی مردم ناوارد که به این موضوع اعتراض داشتند. یکی نبود از اونها بپرسد اعتراض برای چی؟ با ابداع این بازی من راضی، سردمداران راضی، دست‌اندرکاران راضی، رادیو و تلویزیون‌های سرتاسر دنیا

# Persian Radio

## پرشین رادیو



[www.epersianradio.com](http://www.epersianradio.com)  
[info@epersianradio.com](mailto:info@epersianradio.com)

### Hotbird New!

Frequency 11200 Horizontal  
SymbolRate 27500  
FEC Automatic

### Eutelsat W3A

Frequency 10721 Horizontal  
Symbol Rate 22000  
FEC 1/2

### Telstar 5

Frequency 11966 Horizontal  
Symbol Rate 22000  
FEC Automatic



Studio: (818) 981 - 1200

Office: (818) 817 - 7700

Address: 15720 Ventura Blvd., #228, Encino, CA 91436

راضی، خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها راضی و از همه مهم‌تر مردم بی‌برنامه ایرون راضی، فلان چند تا آدم ناراضی.

رئیس دادگاه: ماشاءالله به شما آقای کارتر، چه خوب به اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های ایرونی وارد هستید. راستی آقای کارتر حالا که صحبت از راضی و ناراضی شد، ممکنه لطف کنید شیرین کاری‌ها و نقشه‌کشی‌هایی که در مورد مرگ محمدرضا می‌دونید برای ما تعریف کنید.

کارتر: اتفاقاً می‌خواستم این یکی را بگذارم، برای بعد ولی چون خیلی اصرار دارید براتون می‌گم.

رئیس دادگاه: خیلی ممنون آقای کارتر با این همه لطف که در حق مردم ایران می‌کنید، خدا سایه شما را از سر مردم دنیا کم نکند.

کارتر: وقتی محمدرضا را مجبور کردیم یعنی تقریباً گولش زدیم از ایرون بیاد بیرون همه ما دست‌اندرکاران مطمئن بودیم طرف یک هفته دق مرگ می‌شه و ما از دستش راحت می‌شیم و پرونده‌اش بسته می‌شه، هر چه انتظار کشیدیم دیدیم مثل این که محمدرضا خیلی سخت چون تر از اونی بود که فکر کرده بودیم تازه دق مرگ نشده از این کشور به آن کشور به گردش می‌رفت. حقیقتاً داشتیم زرد می‌کردیم، چرا که در صورت زنده بودن ممکن بود در دسر بزرگی برای ما و نقشه‌های ما ایجاد بشه. اولاً اگر لپ باز می‌کرد و شیرین کاری‌های ما را تعریف می‌کرد دست ما رو می‌شد. دوماً بعد از گذشت زمان احتمال داشت ایرونی‌های عزیز از خواب شستشوی مغزی بیدار بشن و از اینکه ناآگاهانه از بیرون کردن محمدرضا خوشحال بودند، پشیمان و شرمسار بشن «اونوقت خر بیار و باقلا بار کن».

رئیس دادگاه: و از آنجایی که شما مردم ایران را خیلی دوست دارید می‌خواستید خدای نکرده مردم ایران احساس شرم نکنند.

کارتر: درسته، درسته، درسته و به همین منظور تصمیم گرفتیم همه کارهامون را زمین بگذاریم و نقشه بکشیم هر چه زودتر سر به نیستش کنیم، برنامه‌ای جور کردیم دوی عوضی به خوردش بدهند کارگر نشد. ترتیبی دادیم موقع عکس برداری اشعه زیادتری توی بدنش بفرستند این هم نتیجه‌ای نداد، همین که تصمیم گرفتیم کت بسته تحویلش بدهیم فهمیدیم لامصب از کجا بو برد، غفلتاً زد به چاک و در رفت و همه را به اصطلاح انگشت به دهن نگاه داشت. می‌تونید حدس بزنید ما که از اون‌هاش نبودیم که جا بزیم. بنابراین هر طوری بود باید کار را تمام می‌کردیم، اولندش پای آبرو در میون بود، ثانیاً داشت کم کم اثر قرص بیهوشی که به مردم ایران داده بودیم از بین می‌رفت و احتمال داشت ایرونی‌ها از گیجی بیرون بیایند و کار دستمان بدهند. خلاصه در دسرتان ندهم تمام فوت و فن‌ها را بکار بردیم و آخرین تلاش انجام دادیم و همان‌طور که اطلاع دارید سر عمل جراحی آخر الفاتحه.

رئیس دادگاه: آقای کارتر خواهش می‌کنم ادامه بدهید به چه نحو و چگونه این عمل انجام شد.

کارتر: خیلی معذرت می‌خوام، اگر تا صبح قیامت هم اصرار کنید این یکی را نمی‌تونید از من در بیارین.

در این موقع کارتر منقلب می‌شود و حالش به هم می‌خورد و رئیس دادگاه تا محاکمه بعدی تنفس اعلام می‌کند.

و هموطن ما بقیه جزئیات محاکمه را بیاد ندارد ولی تا آنجائی که به یاد می‌آورد بعد از رسمی شدن جلسه دادگاه همه حاضرین به دستور رئیس دادگاه بر پا می‌ایستند و رای دادگاه به این صورت قرائت می‌شود:

جیمز کارتر رئیس‌جمهور سابق ایالت متحده آمریکا به جرم قتل نفس بیش از ۲۵۰ هزار نفر مردم بی‌گناه به ۲۵۰ هزار بار اعدام محکوم می‌گردد و حکم دادگاه درباره او قابل اجراست.



# روز شمار فرهنگ، هنر و سیاست ایران

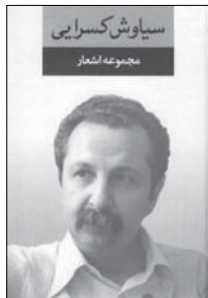
## ۱۲ بهمن تا ۱۰ اسفند

## February 2013

بهره برداری و نقل قول از این روز شمار فقط برای همکاران شاغل در رسانه‌ها (جراید، رادیوها، تلویزیون‌ها و سایت‌های خبری و تحلیلی) با ذکر ماخذ مجاز است.



پاریس، نویسنده ی این کتاب: احمد فاروقی از نویسندگان روزنامه لوموند  
۱۳۷۴ خورشیدی (۱۹۹۶ میلادی)

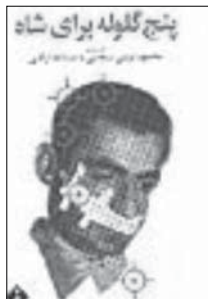


درگذشت سیاوش کسرای - شاعر معاصر در وین (اتریش)  
آثار سیاوش کسرای و آثاری که بر اساس اشعار او از سوی باقی هنرمندان آفریده شده اند در شرکت کتاب موجودند.  
۱۳۸۱ خورشیدی (۲۰۰۳ میلادی)  
درگذشت پروفیسور یحیی عدل استاد جراحی و پایه گذار جراحی نوین در ایران

### ۱۵ بهمن (۴ فوریه)

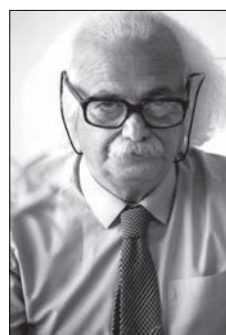
۱۳۰۹ خورشیدی (۱۹۳۱ میلادی)  
زادروز محمدعلی فردین، بازیگر و کارگردان ایرانی  
۱۳۱۳ خورشیدی (۱۹۳۵ میلادی)  
نصب سنگ اول بنای دانشگاه تهران بدست رضاشاه در اراضی جلالیه  
۱۳۱۳ خورشیدی (۱۹۳۵ میلادی)  
زادروز علی نصیریان، بازیگر ایرانی  
۱۳۲۷ خورشیدی (۱۹۴۹ میلادی)

محمدرضا شاه در محوطه دانشکده حقوق مورد اصابت چند گلوله قرار گرفت.



ضارب، ناصر فخرآرایی عضو حزب توده ایران بود که با شلیک گلوله از طرف گارد محافظ کشته شد  
کتابی در این زمینه با عنوان ۵ گلوله برای شاه در شرکت کتاب موجود است  
۱۳۳۸ خورشیدی (۱۹۶۰ میلادی)  
آغاز بهره برداری کارخانه قند فریمان  
۱۳۳۹ خورشیدی (۱۹۶۱ میلادی)  
درگذشت محمدحسین فاضل تونی - استاد و دانشمند معاصر  
۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

آیت‌الله خمینی، مهندس مهدی بازرگان را به عنوان رییس دولت موقت معرفی کرد.



شاپور بختیار اعلام کرد در برخی از مسائل و اصول نه با شاه سازش می‌کنم نه با خمینی.  
دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی بخاطر نوشتن مقاله علیه ارتش دستگیر و بازداشت شد.

### ۱۶ بهمن (۵ فوریه)

۱۳۱۲ خورشیدی (۱۹۳۴ میلادی)  
زادروز فرهنگ فرهی، پژوهشگر، برنامه ساز رادیو و تلویزیون، و ژورنالیست  
باران نور، مجموعه چهار سی دی - شعر و

### ۱۲ بهمن (۱ فوریه)

۱۳۳۲ خورشیدی (۱۹۵۴ میلادی)  
انتقاد شدید آیت‌الله کاشانی از انتخابات مجلس و دولت زاهدی  
۱۳۴۶ خورشیدی (۱۹۶۸ میلادی)  
هرمز قریب به ریاست تشریفات شاهنشاهی منصوب شد  
۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)  
بازگشت خمینی بعد از ۱۵ سال تبعید به ایران

### ۱۳ بهمن (۲ فوریه)



۱۲۸۴ خورشیدی (۱۹۰۶ میلادی)  
زادروز بزرگ علوی - نویسنده در تهران  
کلیه کتابهای زنده یاد بزرگ علوی در شرکت کتاب موجودند  
۱۳۵۱ خورشیدی (۱۹۷۳ میلادی)  
زادروز علیرضا قربانی، خواننده  
آثار علیرضا قربانی در شرکت کتاب موجودند  
۱۳۵۶ خورشیدی (۱۹۷۸ میلادی)  
محمدرضا شاه و فرح پهلوی برای یک دیدار رسمی عازم هندوستان شدند



۱۳۸۵ خورشیدی (۲۰۰۷ میلادی)  
درگذشت پرویز یاحقی (فرامرز صدیقی پارسی) نوازنده مشهور و بینظیر ویولن در منزل مسکونی خود در تهران  
یاحقی متولد سال ۱۳۱۴ در تهران بود. وی از ۱۸ سالگی به دعوت داود پیرنیا همکاری خود را با برنامه گله‌ها، با ساختن آهنگی به نام امید دل من کجایی، با صدای بنان، آغاز کرد.  
یاحقی یکی از بهترین تکنوازان برنامه گله‌ها و سازنده صداها اثر زیبای موسیقی بود که با صدای خوانندگان نام‌آور موسیقی ایرانی اجرا شده بود.  
وی در سالهای اخیر چندین اثر تکنوازی و همناوای از جمله راز و نیاز و طوبی را منتشر کرده بود.

آثار پرویز یاحقی در شرکت کتاب موجودند

### ۱۴ بهمن (۳ فوریه)

۱۳۲۷ خورشیدی (۱۹۴۹ میلادی)  
تظاهرات شدید دانشجویان در تهران برای الغای قرارداد نفت و تعطیل بانک شاهی  
۱۳۵۱ خورشیدی (۱۹۷۳ میلادی)  
درگذشت سپهبد مرتضی یزدان پناه - سناتور، رییس بازرسی شاهنشاهی و رییس شورای عالی بانک سپه  
۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)  
انتشار اولین کتاب درباره بحران ایران تحت عنوان «ایران برضد شاه» در





ترانه - با صدا و اجرای ایشان در شرکت کتاب موجود است

۱۳۳۲ خورشیدی (۱۹۵۴ میلادی)

درگذشت ادیب السلطنه حسین سمیعی «عطا» - شاعر و سیاستمدار

۱۳۶۶ خورشیدی (۱۹۸۸)

درگذشت ابراهیم فخرایی - نویسنده و مورخ

۱۳۸۷ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)

درگذشت حسن زارع، طنزپرداز سرشناس ایران در اثر بیماری، در سن ۸۰ سالگی در استکهلم. وی حقوقدان و قاضی دادگاه بود و نویسندگی طنز را از حدود ۶۰ سال پیش با روزنامه توفیق آغاز کرد. از او چهار کتاب با عنوان لبخند منتشر شده است.

### ۱۷ بهمن (۶ فوریه)

۱۳۵۳ خورشیدی (۱۹۷۵ میلادی)

شاه در مصاحبه با تلویزیون آمریکا گفت: چشم آبی‌ها باید از خواب خودپسندی بیدار شوند. من پدرخوانده اسرائیل نیستم.

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

ژنرال هایزر فرستاده ویژه آمریکا، ایران را ترک کرد.

✪ خاطرات ژنرال هایزر ترجمه به فارسی در شرکت کتاب موجود است

۱۳۵۴ خورشیدی (۱۹۷۶ میلادی)

رحیم علی خرم مقاطعه‌کار معروف به اتهام تصرف ۲۲ هزار متر زمین، تحت تعقیب قرار گرفت.

۱۳۶۶ خورشیدی (۱۹۸۸ میلادی)

تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام به فرمان خمینی

۱۳۸۹ خورشیدی (۲۰۱۱ میلادی)

برکناری هاشمی رفسنجانی از ریاست مجلس خبرگان

✪ کتابهای خاطرات هاشمی رفسنجانی در شرکت کتاب موجود است

### ۱۸ بهمن (۷ فوریه)

۱۲۲۹ خورشیدی (۱۸۵۱ میلادی)

انتشار نخستین شماره از روزنامه وقایع اتفاقیه در ایران. این روزنامه به کوشش امیرکبیر منتشر شد.

۱۳۰۵ خورشیدی (۱۹۲۷ میلادی)

انتخاب میرزا حسین خان پیرنیا (مؤتمن الملک) به ریاست مجلس شورای ملی

۱۳۰۷ خورشیدی (۱۹۲۹ میلادی)

قانون منع خرید و فروش برده در خاک ایران و آزادی بردگان به هنگام ورود به ایران به تصویب مجلس شورای ملی رسید.

۱۳۲۷ خورشیدی (۱۹۴۹ میلادی)

درگذشت قاسم صوراسرافیل - رجل آزدیخواه

۱۳۲۸ خورشیدی (۱۹۵۰ میلادی)

زادروز فائقه آتشین «گوگوش» - خواننده معاصر

✪ کلیه آثار خانم گوگوش در مرکز موسیقی و فیلم ایران وابسته به شرکت کتاب موجود است.

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

روح‌الله خمینی گفت شاه در دادگستری محاکمه می‌شود.

### ۱۹ بهمن (۸ فوریه)

۱۳۴۷ خورشیدی (۱۹۶۹ میلادی)

زادروز شیوا رز، بازیگر آمریکایی فیلمهای تلویزیونی و سینمایی (دختر پرویز قریب افشار)



۱۳۴۹ خورشیدی (۱۹۷۱ میلادی)

تأسیس مدرسه عالی علوم قضایی و اداری در قم

۱۳۴۹ خورشیدی (۱۹۷۱ میلادی)

حمله به پاسگاه سیاهکل در شهر سیاهکل توسط چریک‌های فدایی خلق

۱۳۵۳ خورشیدی (۱۹۷۵ میلادی)

محمدرضا شاه گفت هیچ کشوری قدرت حمله به ایران را ندارد.

۱۳۵۵ خورشیدی (۱۹۷۷ میلادی)

کشته شدن ارتشبد فضائل تدین فرمانده نیروهای هوایی در سانحه هوایی در تپه های لویزان

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

شاپور بختیار گفت، در مقابل هیتلر، رضاشاه، و محمدرضا شاه ایستادگی کردم. در مقابل خمینی و بازگان هم مقاومت خواهم کرد.

۱۳۶۰ خورشیدی (۱۹۸۲ میلادی)

کشته شدن اشرف ربیعی و موسی خیابانی در یک خانه تیمی سازمان مجاهدین خلق در تهران به دست پاسداران

۱۳۸۲ خورشیدی (۲۰۰۴ میلادی)

شاهزاده چارلز، ولیعهد انگلستان برای دیدار از شهر زلزله زده ی بم، به عنوان نخستین شخصیت سیاسی انگلستان بعد از انقلاب ۵۷، به ایران سفر کرد.

### ۲۰ بهمن (۹ فوریه)

۱۲۶۴ خورشیدی (۱۸۸۶ میلادی)

زادروز ابراهیم پورداوود - ادیب، شاعر و پژوهشگر نامدار در رشت

۱۳۰۸ خورشیدی (۱۹۳۰ میلادی)

درگذشت مهرداد اوستا، شاعر و ادیب معاصر

۱۳۵۵ خورشیدی (۱۹۷۷ میلادی)

انتصاب سپهبد ربیعی به فرماندهی نیروی هوایی

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

تظاهرات طرفداران بختیار در امجدیه

### ۲۱ بهمن (۱۰ فوریه)

۱۳۱۱ خورشیدی (۱۹۳۳ میلادی)

زادروز فرامرز پایور، موسیقیدان، نوازنده سنتور، مدرس، و مؤلف

✪ آثار استاد پایور به صورت کتاب و سی دی در

شرکت کتاب موجود است

۱۳۱۵ خورشیدی (۱۹۳۷ میلادی)

خودکشی علی‌اکبر داور - وزیر مالیه و یکی از پایه‌های اساسی سلطنت رضاشاه پهلوی

۱۳۳۴ خورشیدی (۱۹۵۶ میلادی)

درگذشت عباس اقبال آشتیانی - استاد دانشگاه، مستشار فرهنگی، مترجم، نویسنده و ناشر مجله

پرانرز «یادگار»

✪ کتاب تاریخ ایران باستان و شاهنامه به تصحیح ایشان در شرکت کتاب موجود است.

۱۳۳۵ خورشیدی (۱۹۵۷ میلادی)

زادروز فرخنده آقایی، قصه نویس

۱۳۴۹ خورشیدی (۱۹۷۱ میلادی)

درگذشت عزت الله نوید - بازیگر تئاتر و تلویزیون

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

فرماندار نظامی تهران و حومه عبور و مرور در تهران را از ساعت ۴/۳۰ بعدازظهر تا ۵ بامداد ممنوع اعلام کرد.

در تهران و اکثر شهرهای ایران جنگ مسلحانه برای ساقط کردن رژیم پهلوی آغاز شد.



۱۳۸۲ خورشیدی (۲۰۰۳ میلادی)

هوپیمای ایرانی به مقصد شارجه که از کیش پرواز می‌کرد در نزدیکی فرودگاه شارجه سقوط کرد و ۴۶ کشته به جای گذاشت.

۱۳۹۰ خورشیدی (۲۰۱۲ میلادی)

درگذشت پرویز رجبی تاریخ‌دان، مترجم و نویسنده در سن ۷۲ سالگی در اثر بیماری سرطان در منزلش. وی در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۱۸ در روستای امامقلی، حدود ۴۰ کیلومتری قوچان، به دنیا آمد. آثار ایشان بویژه مجموعه ۵ جلدی کتاب ایشان با عنوان «سده‌های گمشده» در شرکت کتاب موجود است

۲۲ بهمن (۱۱ فوریه)

۱۳۲۶ خورشیدی (۱۹۴۸ میلادی)

قتل محمد مسعود- مدیر روزنامه مرد امروز در خیابان اکباتان تهران

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

تهران صحنه جنگی خونین شد کلانتری‌ها، پاسگاه‌های ژاندارمری و قرارگاه‌های پلیس در تصرف افراد مسلح قرار گرفت.

ستاد ژاندارمری در میدان ۲۴ اسفند سقوط کرد و بدست مردم افتاد.

ساعت ۱۰/۳۰ شب شورای عالی ارتش با شرکت رئیس ستاد، وزیر جنگ و غالب فرماندهان تشکیل جلسه داد و بدنبال آن اعلام بی‌طرفی کرد. شهربانی کل کشور سقوط کرد.

زندان قصر توسط نیروهای مسلح گشوده شد و زندانیان فرار کردند. هژبر یزدانی و محرملی خرم جزء زندانیانی بودند که فرار کردند.

زندان و پادگان جمشیدیه تصرف شد و عده‌ای از زندانیان رژیم متواری شدند و عده‌ای از زندانیان توسط مردم بازداشت و به مدرسه رفاه اعزام شدند. دستگیرشدگان عبارت بودند از ارتشبد نصیری، سپهبد صدیقی، غلامرضا نیکپی، منصور روحانی، دکتر شیخ الاسلام‌زاده، دکتر منوچهر آزمون و سالار جاف

امیرعباس هویدا از زندان به مدرسه رفاه انتقال یافت.

صدا و سیمای ایران به دست مردم تصرف شد.

«صدای انقلاب» در روی صفحه تلویزیون نقش بست و بدین ترتیب رژیم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و آخرین سلسله سلطنتی ایران سقوط کرد.

۱۳۸۴ خورشیدی (۲۰۰۶ میلادی)

درگذشت تیمسار دکتر احمد مدنی دبیرکل جبهه ملی ایران، اولین وزیر دفاع دولت موقت انقلاب، و یکی از شیفتگان راه آزادی ایران به علت ابتلاء به بیماری سرطان در دنور آمریکا.

۱۳۸۷ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)

درگذشت منوچهر احترامی، طنز نویس برجسته ایرانی بر اثر عارضه قلبی در سن ۶۷ سالگی در تهران.

۲۳ بهمن (۱۲ فوریه)

۱۳۲۴ خورشیدی (۱۹۴۶ میلادی)

درگذشت رضاقلی میرزاقلی - موسیقیدان و آوازخوان

۱۳۴۸ خورشیدی (۱۹۷۰ میلادی)

انتصاب دکتر نصرالله مقتدرمژدهی به ریاست دانشکده پزشکی تهران

۲۴ بهمن (۱۳ فوریه)

۱۳۴۵ خورشیدی (۱۹۶۷ میلادی)

درگذشت فروغ فرخزاد - شاعر معاصر

مجموعه اشعار زنده یاد فروغ فرخزاد بدون سانسور چاپ خارج از ایران در شرکت کتاب موجود است.

۱۳۴۶ خورشیدی (۱۹۶۸ میلادی)

انتخاب دکتر مجتهدی به ریاست دانشگاه ملی ایران

خطرات دکتر مجتهدی (پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد به کوشش حبیب لاجوردی) در شرکت کتاب موجود است

۱۳۷۵ خورشیدی (۱۹۹۷ میلادی)

درگذشت مهدی مفتاح، موسیقیدان، مدرس و مؤلف

۲۵ بهمن (۱۴ فوریه)

۱۳۳۲ خورشیدی (۱۹۵۴ میلادی)

زادروز قشنگ کامکار، نوازنده و مدرس سه تار

آثار گروه کامکارها در شرکت کتاب موجودند

۱۳۵۶ خورشیدی (۱۹۷۸ میلادی)

درگذشت فخرالدین مزارعی - شاعر و استاد دانشگاه

۱۳۶۷ خورشیدی (۱۹۸۹ میلادی)

صدور فتوای روحالله خمینی مبنی بر ارتداد سلمان

رشدی نویسنده کتاب آیات شیطانی

۱۳۸۷ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)

درگذشت ناصر آهنییان آهنگساز قدیمی، که آهنگ‌های زیادی خصوصاً برای آغاسی و خانم سوسن و... ساختند و همچنین برادر هنرمند فقید افشین بودند بر اثر سکته مغزی در ایران.

۱۳۸۹ خورشیدی (۲۰۱۱ میلادی)

اعتراضات جنبش سبز در تهران و شهرستانها

۲۶ بهمن (۱۵ فوریه)

۱۳۱۱ خورشیدی (۱۹۳۳ میلادی)

درگذشت حاج حسین آقا امین الضرب - نماینده مجلس و رییس اتاق تجارت

۱۳۳۵ خورشیدی (۱۹۵۷ میلادی)

زادروز شهریار مندنی پور، شاعر، منتقد ادبی، و سردبیر نشریه‌ی ادبی/هنری «عصر پنجشنبه» در تهران

۱۳۴۰ خورشیدی (۱۹۶۲ میلادی)

درگذشت سیدعلی نصر - بنیانگذار تئاتر در ایران، در سن ۶۶ سالگی

۱۳۵۷ خورشیدی (۱۹۷۹ میلادی)

تیرباران: سرلشکر منوچهر خسروداد، فرمانده هوانپروز، سرلشکر رضا ناجی (سرلشکر)، فرماندار نظامی اصفهان، ارتشبد نعمت‌الله نصیری، سومین رئیس ساواک و سپهبد مهدی رحیمی، فرماندار نظامی تهران

۱۳۵۸ خورشیدی (۱۹۸۰ میلادی)

سمیرا مخملباف، کارگردان ایرانی

۱۳۶۸ خورشیدی (۱۹۹۰ میلادی)

زادروز نسیم خسروی هنرمند و نویسنده در کرمانشاه

۱۳۸۶ خورشیدی (۲۰۰۸ میلادی)

درگذشت پروفیسور امنون نتصر بر اثر بیماری در بیمارستانی در لوس آنجلس.

پروفیسور نتصر استاد ممتاز دانشگاه عبری

اورشلیم، مبتکر مرکز ایران‌شناسی در کشور

اسرائیل، بنیان‌گذار بخش فارسی رادیو اسرائیل،

دارنده مدارک متعدد از دانشگاه‌های آمریکا، مؤلف

کتاب معتبر درباره ایران و یهودیان ایران و مورد

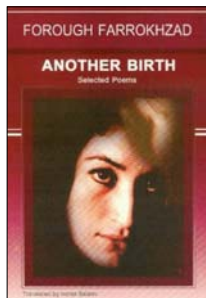
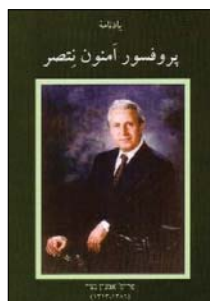
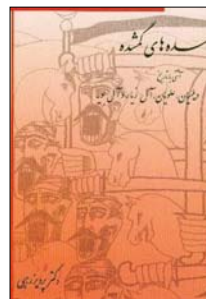
احترام در جوامع علمی جهان بوده‌اند.

کتاب‌های پادیاوند ۲ جلدی - این کتاب‌ها که به

همت «بنیاد جامعه دانشوران» و با سردبیری شادروان

امنون نتصر به دو زبان فارسی و انگلیسی در

لوس آنجلس منتشر شده، پژوهش‌هایی است در تاریخ



## روز شمار فرهنگ، هنر و سیاست ایران

داستانی از شاهنامه‌ی فردوسی: رستم و سهراب (۶ سی دی)، حافظ (۴ سی دی)، مثنوی مولوی. (۲ سی دی) در شرکت کتاب موجود است

۱۳۷۵ خورشیدی (۱۹۹۷ میلادی)

درگذشت بزرگ علوی - نویسنده معاصر

۱۳۸۳ خورشیدی (۲۰۰۴ میلادی)

درگذشت عماد خراسانی - شاعر و غزلسرای معاصر

دیوان عماد خراسانی در شرکت کتاب موجود است.

### ۲۹ بهمن (۱۸ فوریه)

۱۳۵۲ خورشیدی (۱۹۷۴ میلادی)

ادام خسرو گلسخی شاعر و نویسنده همکار کسبیت

تالیفات: ای سرزمین من، بیشه بیدار و خسته‌تر از همیشه (مجموعه آثار) در شرکت کتاب موجود است.

۱۳۷۹ خورشیدی (۲۰۰۰ میلادی)

درگذشت نادر نادرپور شاعر برجسته معاصر در لس آنجلس

شرکت کتاب مجموعه کامل اشعار نادرپور را در دو جلد در بیش از ۱۶۰۰ صفحه منتشر کرده است.

### ۳۰ بهمن (۱۹ فوریه)

۱۳۲۸ خورشیدی (۱۹۵۰ میلادی)

زادروز محمد شیرینی، بازیگر سینما

نقش آفرینی در فیلم‌های، حلقه‌های ازدواج (۱۳۸۸)، تلافی (۱۳۸۶)، شبی در تهران (۱۳۸۶)، ملودی (۱۳۸۶)، دم صبح (۱۳۸۴)، شمعی در باد (۱۳۸۲)، بالاتر از خطر (۱۳۷۵)، آخرین مهلت (۱۳۶۸)، دخترم سحر (۱۳۶۸)، سامان (۱۳۶۴) و سریال شب‌های برره.

برخی از این آثار در شرکت کتاب موجود است.

۱۳۲۹ خورشیدی (۱۹۵۱ میلادی)

زادروز شهرام ناظری - خواننده معاصر موسیقی سنتی در کرمانشاه

مرکز موسیقی و فیلم ایران وابسته به شرکت کتاب

مجموعه کامل سی‌دی‌های اصل شهرام ناظری را در اختیار دارد.

۱۳۳۸ خورشیدی (۱۹۶۰ میلادی)

سفر محمدرضا شاه پهلوی به پاکستان

۱۳۴۱ خورشیدی (۱۹۶۳ میلادی)

درگذشت حسین خیرخواه - بازیگر تئاتر در برلین

۱۳۵۶ خورشیدی (۱۹۷۸ میلادی)

سپهبد اسکندر آزموه استادان آذربایجان برکنار شد و ارتشبد جعفر شفق قائم‌مقام ستاد بزرگ به استانداری آذربایجان منصوب شد.

۱۳۸۷ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)

درگذشت فاطمه مورمونیا معروف به مهری مهرنیا، بازیگر با سابقه تلویزیون و تاتر و سینمای ایران در سن ۸۲ سالگی در بیمارستان باهر تهران. وی متولد ۱۳۰۶ در آلاشت سوادکوه مازندران بود. وی در بیش از ۴۰ اثر سینمایی حضور داشته است. از جمله: کلاه قرمزی و پسر خاله، شانزده احتجاج، ازدواج به سبک ایرانی، اتوبوس، روسری آبی، مادر و...

### ۱ اسفند (۲۰ فوریه)

۱۳۱۳ خورشیدی (۱۹۳۵ میلادی)

زادروز اسماعیل فصیح، نویسنده

آثار او شامل: تالیفات: استادان داستان، اسیر زمان، باده کهن، بازگشت به درخونگاه، پناه بر حافظ، تراژدی/کم‌دی پارس، تلخ کام، داستان جاوید، درد سیاوش، دل کور، زمستان ۶۲، شراب خام، شهباز و جغدان، فرار فروهر، گردابی چنین هایل و لاله برافروخت و ترجمه‌ها: بازی‌ها، خودشناسی با روش یونگ، رستم نامه،

داستان‌های شاهنامه‌ی فردوسی (۱۶ سی دی)

و فرهنگ یهودیان ایرانی، که به محدودی جغرافیایی کنونی کشور ایران منحصر نیست، و شامل تمام سرزمین‌هایی است که در قلمرو فرهنگ ایرانی بوده است - موجود در شرکت کتاب

یادنامه پروفیسور امون نتصر (همراه با سی دی) - موجود در شرکت کتاب

کتاب اندیشه‌ها، خاطره‌ها و نامه‌ها (مجموعه‌ای از مقالات پروفیسور امون نتصر) جلد اول از انتشارات شرکت کتاب

### ۲۷ بهمن (۱۶ فوریه)

۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۵ میلادی)

عزیمت محمدرضا شاه و فرح پهلوی برای معاینات پزشکی و استراحت به اتریش

۱۳۴۴ خورشیدی (۱۹۶۶ میلادی)

درگذشت اسماعیل امیرخیزی - نویسنده و از مجاهدین نهضت مشروطیت

۱۳۴۹ خورشیدی (۱۹۷۱ میلادی)

پرویز راجی به سمت سفیر ایران در بریتانیا کبیر منصوب شد.

یادداشتها و خاطرات پرویز راجی با عنوان «خاطرات آخرین سفیر شاه در لندن» چاپ نخست در سال ۱۹۸۲ بزودی در شرکت کتاب

۱۳۲۵ خورشیدی (۱۹۴۷ میلادی)

زادروز غزاله علیزاده، نویسنده

آثار غزاله علیزاده در شرکت کتاب

۱۳۳۹ خورشیدی (۱۹۶۱ میلادی)

درگذشت مهوش خواننده

۱۳۷۱ خورشیدی (۱۹۹۳ میلادی)

درگذشت پرویز اوصیاء، شاعر، بازیگر، و خواننده

۱۳۸۱ خورشیدی (۲۰۰۳ میلادی)

رضا ژیان، بازیگر، کارگردان و فیلمنامه نویس سینما، تلویزیون و تئاتر ایرانی

### ۲۸ بهمن (۱۷ فوریه)

۱۲۸۱ میلادی (۱۹۰۳ میلادی)

زادروز صادق هدایت - نویسنده معاصر

کتاب‌های صادق هدایت چاپ پیش و پس از انقلاب

در شرکت کتاب موجود است.

۱۲۹۷ میلادی (۱۹۱۹ میلادی)

زادروز امیرعباس هویدا نخست وزیر در دوران پهلوی

کتاب معمای هویدا چاپ آمریکا نوشته دکتر عباس میلانی در شرکت کتاب موجود است.

۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۲۲ میلادی)

دکتر محمد مصدق از طرف مشیرالدوله، والی آذربایجان شد.

۱۳۲۴ خورشیدی (۱۹۴۵ میلادی)

زادروز شهرنوش پارسی پور، نویسنده

کتاب‌های شهرنوش پارسی پور چاپ خارج از ایران در شرکت کتاب موجود است

۱۳۴۹ خورشیدی (۱۹۷۱ میلادی)

زادروز آرش حجازی، نویسنده، مترجم

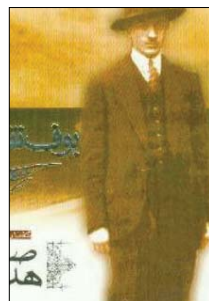
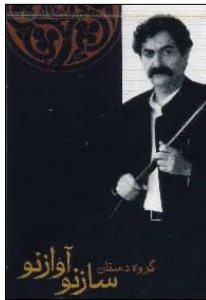
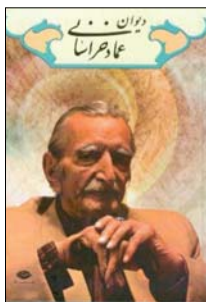
کتاب‌های پائولو کولیو با ترجمه آرش حجازی در شرکت کتاب موجود است.

۱۳۷۴ خورشیدی (۱۹۹۶ میلادی)

درگذشت محمدجعفر محبوب - نویسنده و پژوهشگر معاصر

کتاب‌های دیوان ایرج میرزا و صد خطابه (از انتشارات شرکت کتاب) - ادبیات عامیانه‌ی ایران، خاکستر هستی با مقدمه بزرگ علوی، کلیات عبید زاکانی سی

قصه از شاهنامه (آفرین فردوسی) داستان‌های شاهنامه‌ی فردوسی (۱۶ سی دی)



وضعیت آخر و ماندن در وضعیت آخر - موجود در شرکت کتاب  
۱۳۳۷ خورشیدی (۱۹۵۹ میلادی)

آخرین «تجلیل» از قمرالملوک وزیری در رادیو تهران برگزار شد  
صدای قمر در مجموعه‌ای با عنوان از قمر تا ..... در مرکز موسیقی و فیلم ایران  
وابسته به شرکت کتاب موجود است.

### ۲ اسفند (۲۱ فوریه)

۱۲۹۹ خورشیدی (۱۹۲۱ میلادی)

قوای قزاق به فرماندهی میرپنج رضاخان، در شاه آباد تهران اردو زد.

۱۳۰۳ خورشیدی (۱۹۲۵ میلادی)

تشکیل جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی، برای اعلام جمهوریت، که با اعتراض شدید روحانیون علیه جمهوریت و سردار سپه، مواجه شد.

۱۳۰۸ خورشیدی (۱۹۳۰ میلادی)

درگذشت احمدشاه قاجار در حومه پاریس - فرانسه

### ۳ اسفند (۲۲ فوریه)

۱۲۹۹ خورشیدی (۱۹۲۱ میلادی)

کودتای میرپنج رضاخان پهلوی، صدور اعلامیه «حکم می‌کنم...» حاکی بر فرمان برقراری حکومت نظامی، از سوی میرپنج رضاخان

شرکت کتاب، کتابی با عنوان «سید ضیا» مرد اول یا دوم کودتا از دکتر صدرالدین الهی به مناسبت نودمین سال کودتا منتشر کرده است.

۱۳۳۰ خورشیدی (۱۹۵۲ میلادی)

زادروز مجید نفیسی، شاعر و پژوهشگر

آثار مجید نفیسی، شاعر مقیم آمریکا در شرکت کتاب موجود است.

۱۳۵۰ خورشیدی (۱۹۷۲ میلادی)

درگذشت ابوالحسن خان اقبال آذرقزوینی (اقبال السلطان) هنرمند آواز ایران

۱۳۸۷ خورشیدی (۲۰۰۹ میلادی)

تحصن در اویش گنابادی، در اعتراض به تخریب محل اجتماعشان در اصفهان، مقابل مجلس شورای اسلامی، در میدان بهارستان تهران.

### ۴ اسفند (۲۳ فوریه)

۱۲۹۴ خورشیدی (۱۹۱۶ میلادی)

قشون روس کرمانشاه را تصرف کرد

۱۲۹۹ خورشیدی (۱۹۲۱ میلادی)

میرپنج رضاخان، از طرف سلطان احمدشاه قاجار به منصب سرداری و لقب سردار سپه، منصوب شد.

۱۳۳۷ خورشیدی (۱۹۵۹ میلادی)

زادروز لیلا فروهر، بازیگر سینما و خواننده ایرانی، مقیم کالیفرنیا جنوبی از سال ۱۹۸۸

آثار این هنرمند در شرکت کتاب موجود است

۱۳۴۸ خورشیدی (۱۹۷۰ میلادی)

اعتراض دانشجویان و اعتصاب کارگران تهران در برابر افزایش بلیط اتوبوس، دستور محمدرضاشاه پهلوی برای رسیدگی به موضوع، و برگشت بهای بلیط به میزانی که قبلاً بود.

۱۳۵۲ خورشیدی (۱۹۷۴ میلادی)

با طرح «تحصیل رایگان» به فرمان محمدرضاشاه پهلوی، مدارس «ملی» در سراسر ایران منحل شد.

۱۳۸۸ خورشیدی (۲۰۱۰ میلادی)

ثبت جهانی نوروژ در مجمع عمومی سازمان ملل  
شرکت کتاب وب سایتی با نشانی:

www.IranianNewYear.com

راه اندازی کرده است که از چندین ماه پیش از فرار رسیدن نوروژ، سال تحویل را اعلام می‌کند.

۱۳۸۸ خورشیدی (۲۰۱۰ میلادی)

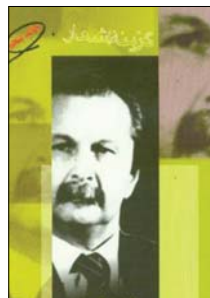
دستگیری عبدالمجید ریگی مشهور به عبدالملک ریگی‌زاده، رهبر پیشین گروهی بنیادگرا و سنیمذهب به نام جندالله بود؛ گروهی که در منطقه سیستان و بلوچستان به مبارزه مسلحانه با حکومت فاشیستی شیعه مذهب جمهوری اسلامی ایران می‌پردازد.

### ۵ اسفند (۲۴ فوریه)

روز زن در ایران باستان.

۱۳۰۵ خورشیدی (۱۹۲۷ میلادی)

زادروز سیاوش کسرابی، شاعر کتاب‌های آرش کمانگیر، مهره سرخ، از خون سیاوش - منتخب سیزده دفتر شعر، گزینۀ اشعار سیاوش کسرابی،



مجموعه اشعار سیاوش کسرابی (از آوا تا هوای آفتاب) در کتابفروشی شرکت کتاب موجود است

۱۳۳۰ خورشیدی (۱۹۵۲ میلادی)

ساعت ۱۲ و ۱۷ دقیقه، بزرگ‌ترین کسوف تاریخ (تا آن زمان)، آسمان تهران را تارک کرد.

۱۳۴۵ خورشیدی (۱۹۶۷ میلادی)

زادروز حسین مرتضاییان آبکنار، داستان نویس، در تهران

۱۳۵۸ خورشیدی (۱۹۸۰ میلادی)

درگذشت پرویز فنیزاده، بازیگر تئاتر، سینما و

تلویزیون او در این فیلم‌ها نقش آفرینی کرده است: اعدامی، سرخ پوستها، قدغن باغ بلور جمعه، بوف کور، گوزنها، تنگسیر، قربون هر چی خوشکله، رگبار، گاو، خشت و آینه و سریال‌های تلویزیونی دای جان ناپلئون، سلطان صاحبقران

اکثریت این آثار در خانه موسیقی و فیلم ایران وابسته به شرکت کتاب موجود است.

۱۳۷۵ خورشیدی (۱۹۹۷ میلادی)

قتل ابراهیم زال زاده، ناشر و سردبیر نشریه «معیار»، (از سری قتل‌های زنجیره‌ای - به دستور خامنه‌ای و مصباح یزدی)



در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای شرکت کتاب کتابی با عنوان قتل فرورها به کوشش حزب مرز پرگهر منتشر کرده است.

۱۳۸۴ خورشیدی (۲۰۰۶ میلادی)

درگذشت دکتر عزالدین کاظمی از صاحب منصبان وزارت خارجه، نایب نخست وزیر و وزیر دارایی در دوران صدارت دکتر محمد مصدق در تهران.

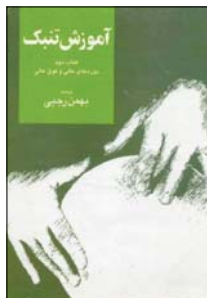
۱۳۸۵ خورشیدی (۲۰۰۷ میلادی)

درگذشت علیرضا اسپهبد، هنرمند نقاش معاصر، در تهران به علت عارضه‌ی سکته قلبی. وی متولد آذرماه ۱۳۳۰ در تهران بود. وی از نقاشان پیشرو و مترقی ایران بود و از تبار نقاشانی که مدرنیسم را در متن فرهنگ ایرانی و مسائل اجتماعی ایران ارائه کرده بود. علاوه بر تابلوهای متعدد کتابی نیز به عنوان طراحی و نقاشی علیرضا اسپهبد از وی برجای مانده است.



۶ اسفند (۲۴ فوریه)

۱۳۳۳ خورشیدی (۱۹۴۵ میلادی)  
تشکیل انجمن دوستداران موسیقی ملی به سرپرستی روح‌الله خالقی  
۱۳۳۱ خورشیدی (۱۹۵۳ میلادی)  
درگذشت قاسم غنی، دیپلمات، پژوهشگر و مترجم، در آمریکا  
۱۷ اسفند (۲۵ فوریه)



۱۳۱۸ خورشیدی (۱۹۴۰ میلادی)  
زادروز علی پاشایی، منتقد، مترجم، پژوهشگر  
۱۳۱۸ خورشیدی (۱۹۴۰ میلادی)  
زادروز بهمن رجبی، نوازنده تنبک و مولف موسیقی ایرانی.  
کتاب آموزش تنبک بهمن رجبی در شرکت کتاب موجود است.



۱۳۲۵ خورشیدی (۱۹۴۷ میلادی)  
زادروز هوشنگ کامکار، آهنگساز  
۱۳۳۴ خورشیدی (۱۹۵۶ میلادی)  
درگذشت علی اکبر دهخدا، (۱۲۵۷ - ۱۳۳۴) نویسنده و پژوهشگر  
لغت‌نامه کامل دهخدا چاپ پیش از انقلاب و بعد از انقلاب به صورت کتاب و سی‌دی و هم چنین خلاصه شده آن در دو جلد در شرکت کتاب موجود است.  
۱۳۵۲ خورشیدی (۱۹۷۴ میلادی)  
درگذشت حسین تهرانی، پایه‌گذار تکنیک علمی تنبک  
کتاب آموزش تنبک شادروان حسین تهرانی در شرکت کتاب موجود است.

۱۳۶۶ خورشیدی (۱۹۸۸ میلادی)  
درگذشت مه‌ری آمی، نخستین زن استاد زبان و ادبیات روسی در ایران  
۱۸ اسفند (۲۶ فوریه)

۱۳۰۴ خورشیدی (۱۹۲۶ میلادی)  
زادروز امیرحسین آریان‌پور، پژوهشگر و مترجم در تهران  
۱۳۴۱ خورشیدی (۱۹۶۳ میلادی)  
زنان ایرانی برای نخستین بار حق رأی و حق انتخاب شدن گرفتند.  
۱۳۵۰ خورشیدی (۱۹۷۲ میلادی)  
زادروز مازیار جبرانی بازیگر سینما و استند آپ کمدی  
۱۳۵۴ خورشیدی (۱۹۷۶ میلادی)  
درگذشت مجید وفادار، موسیقیدان  
۱۳۶۴ خورشیدی (۱۹۸۶ میلادی)



درگذشت غلامحسین بنان، هنرمند آواز و خواننده ایرانی است که از سالهای ۱۳۲۱ تا دهه ۵۰ در زمینه موسیقی ملی ایران فعالیت داشت. او عضو شورای موسیقی رادیو، استاد آواز هنرستان موسیقی تهران و بنیانگذار انجمن موسیقی ایران بود.  
مجموعه سی‌دی‌های شادروان بنان در مرکز موسیقی و فیلم ایران وابسته به شرکت کتاب موجود است.  
۱۳۸۱ خورشیدی (۲۰۰۳ میلادی)  
درگذشت مسعود بهنام هنرمند نقاش معاصر در شهر نیس فرانسه

۱۹ اسفند (۲۷ فوریه)

۱۳۲۸ خورشیدی (۱۹۵۰ میلادی)  
نخستین شماره نشریه «زهره‌ی ایران» به صاحب امتیازی منصوره اتابکی به چاپ رسید.

۱۳۷۰ خورشیدی (۱۹۹۲ میلادی)  
درگذشت تقی ظهوری، بازیگر تئاتر و سینما  
۱۳۸۲ خورشیدی (۲۰۰۴ میلادی)  
درگذشت مهدی پورسعید - از مدیران مؤسسه کیهان (پیش از انقلاب)

۱۰ اسفند (۲۸ فوریه)

۱۳۰۸ خورشیدی (۱۹۳۰ میلادی)  
زادروز نصرت رحمانی شاعر در تهران  
۱۳۱۷ خورشیدی (۱۹۳۹ میلادی)  
شاهزاده محمدرضا پهلوی ولیعهد وقت ایران برای ازدواج با فوزیه، خواهر ملک فاروق پادشاه مصر، به این کشور سفر کرد.  
۱۳۱۸ خورشیدی (۱۹۴۰ میلادی)  
سرشماری در شهر تهران، برای انجام درست آن، مردم شهر از خروج از خانه‌ها منع شدند. جمعیت تهران بر طبق این سرشماری ۵۴۰ هزار نفر اعلام شد.  
۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۵ میلادی)  
هجدهمین اجلاس کمیسیون مقام زن، وابسته به سازمان ملل متحد، با حضور ۲۱ تن از زنان فعال جهان، به مدت ۲۰ روز در تهران برگزار شد.  
۱۳۷۴ خورشیدی (۱۹۹۶ میلادی)  
درگذشت یونس دردشتی، هنرمند آواز



بهره برداری و نقل قول از این روزشمار فقط برای همکاران شاغل در رسانه‌ها (جراید، رادیوها، تلویزیون‌ها و سایت‌های خبری و تحلیلی) با ذکر ماخذ مجاز است.  
کلیه عکس‌های برگرفته از آرشیو شرکت کتاب است.

درب و ست وود  
Persian Square  
شرکت کتاب  
شنبه شب تا آتش شب  
پذیرای خریداران و دیدارکنندگان است.

کتابفروشی شرکت کتاب

- آخرین کتاب‌های منتشر شده ایران
- آخرین جدول با مجلات چاپ ایران
- کتاب‌های نمونه در ایران (چاپ اروپا و آمریکا)
- کتاب‌های انتشارات شرکت کتاب
- CD، DVD، های بمنزمنان ایرانی اصل و خارج کشور
- دو هفته‌نامه ایرانشهر - مطالب سیاسی اجتماعی و پیش از ۵۰ جدول

۷ روز هفته  
یکشنبه تا جمعه ۱۰ صبح تا ۸ شب  
شنبه تا ۱۰ صبح تا ۱۱ شب

از یاری و همکاری مشاغل زیر که آتخنیز تأیید وقت شب برای خدمت به هم‌عصران پذیرای شما هستند سپاسگزاریم.  
مطابق بستر همکاری هر دو مجال انتشارات را در دسترس خودمان بمانی بدون آن‌که شیئی کاذب یا فریبی کل‌میل کاذب پدیدار و کاذب‌کار

310-477-7477  
1419 Westwood Blvd., Los Angeles, CA 90024



# «چشم انداز اقتصاد جهانی در سال ۲۰۱۳»



صندوق بین‌المللی پول میزان رشد اقتصادی برای منطقه یورودر اتحادیه اروپا را بسیار نازل و شاید حتی در حد صفر پیش‌بینی می‌کند. اما در عین حال این امیدواری وجود دارد که سال ۲۰۱۳ «مرحله گذار» و تهیه مقدمات لازم برای پایان تدریجی بحران اروپا باشد.

## آسیای شرقی - در

میان سه منطقه مهم اقتصاد بین‌المللی این بخش از جهان احتمالاً شاهد بیشترین رشد اقتصادی در سال ۲۰۱۳ خواهد بود. صندوق بین‌المللی پول (IMF) در پیش‌بینی خود یک روند رشد متوسط را برای اقتصاد چین در حدود ۷ تا ۸ درصد برآورد می‌کند. این میزان از رشد و توسعه برای کشوری مانند چین که از اقتصاد کشاورزی و توسعه نیافته به سوی اقتصاد مدرن و پیشرفته حرکت می‌کند، یک ضریب رشد متوسط تلقی می‌شود. چین با جمعیتی در حدود ۱/۳ میلیارد نفر برای چند سال پیاپی از رشد اقتصادی ۱۰ تا ۱۲ درصد برخوردار بود که گرچه این ارقام نوعی رکورد جهانی بودند اما ادامه طولانی آن امکان پذیر نیست، زیرا که خطر بروز تورم را به همراه دارد. این کشور کهن آسیای شرقی همچنین یک دوره حساس انتقالی را می‌گذراند و رهبری حزب کمونیست در پایان سال گذشته به چهره‌های جوان تر سپرده شد.

سایر کشورهای مهم این منطقه - به جز ژاپن - در سال جدید احتمالاً یک رشد متعادل و اندکی کمتر از سال قبل را تجربه خواهند کرد که از آن جمله می‌توان به کره جنوبی، تایوان، مالزی، سنگاپور و اندونزی اشاره کرد.

ژاپن اما حکایت دیگری دارد. سرزمین آفتاب همیشه جاودان که زمانی دومین قدرت اقتصادی جهان بود، همچنان گرفتار طولانی‌ترین دوره رکود اقتصادی در بین کشورهای



پیشرفته است. ژاپن در اوائل دهه ۱۹۹۰ وارد حالت رکود (Recession) شد و پس از گذشت بیش از دودهه هنوز هم کم و بیش در حالت ضعف نسبی قرار دارد. اقتصاددانان بارها تاکید کرده‌اند که علیرغم بنیه نیرومند صنعتی ژاپن این کشور نیازمند انجام تغییرات و اصلاحات فراوانی در ساختار اقتصاد و مدیریت مالی خود می‌باشد، اصلاحاتی که در

جهان سال ۲۰۱۳ را در شرایطی آغاز می‌کند که حدود ۵ سال از بحران شدید موسوم به «رکود بزرگ» (Great Recession) می‌گذرد، بحرانی که پیامدهای آن هنوز هم در آمریکا و اروپا و حتی در کل اقتصاد جهانی آشکار است.

نهادهای مهم پولی و مالی مانند صندوق بین‌المللی پول (IMF) و سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD) در جدیدترین برآوردهای آماری خود پیش‌بینی می‌کنند که اقتصاد جهانی در سال ۲۰۱۳ شاهد یک روند رشد آرام خواهد بود و گرچه خطر بروز رکود فراگیر (Recession) به چشم نمی‌خورد، اما در عین حال از رشد و شکوفایی

سریع هم خبری نیست. در عرصه بین‌المللی سه منطقه مشخص یعنی آمریکا، اتحادیه اروپا و آسیای شرقی مهمترین اجزای موتور محرکه اقتصاد جهانی به شمار می‌روند زیرا کشورهای این سه بخش جغرافیایی جمعا بیشترین میزان از کل حجم تولید ناخالص جهانی (GDP) را تشکیل می‌دهند.

\*\*\*\*\*

**اروپا - بحران مالی و مشکلات اقتصادی اتحادیه اروپا (EU)** طی دو سال گذشته موجب بروز مهمترین بحران سیاسی و اقتصادی در تاریخ این اتحادیه مهم منطقه‌ای شده تا آنجا که برخی می‌گویند ادامه بقای یک چنین مجموعه بزرگ و پیچیده متشکل از ۱۷ کشور در قالب حوزه پول مشترک (یورو) شاید اساساً عملی نباشد. اما متقابلاً



طرفداران حفظ این اتحادیه مالی کم و بیش دارای اکثریت هستند و به نظر می‌رسد که رهبران اروپایی مصمم به حفظ ساختار یورو می‌باشند که این امر مستلزم انجام اصلاحات و تغییرات گسترده خصوصاً در یونان، اسپانیا، پرتغال، ایتالیا و ایرلند است.

مشکل اصلی در اتحادیه اروپا ناهمگون بودن ساختارها و زمینه اقتصادی در بین کشورهای است که در حوزه یورو ادغام شده‌اند. کشورهای شمالی مانند آلمان، بلژیک، هلند، اتریش و همچنین فرانسه دارای نظم و انضباط لازم در نظام مالیاتی، پولی و اداری می‌باشند. اما کشورهایی مانند یونان و اسپانیا و ایتالیا حتی پس از پیوستن به اتحادیه پولی یورو نیز کماکان عادت‌های انتقاد برانگیز گذشته را ادامه دادند و هیچ‌گاه نتوانستند آن چه که انضباط مالی (Fiscal Discipline) نامیده می‌شود را در ساختار اقتصاد خود برقرار سازند. در این کشورها میزان کسر بودجه، عدم پرداخت صحیح مالیات، اعطای وام‌های بانکی بی‌رویه و اصولاً نوعی ریخت و پاش مالی موجب بروز وضع کنونی و بدیهی سنگین برای کل اقتصاد ملی آنها شده است.



امین اکبریان  
allenakbari@yahoo.com



پایینی قرار دارند که این ها همه شرایط مناسبی برای بهبود رشد اقتصادی است. همچنین در زمینه تولید انرژی اتفاقات مهمی در شرف وقوع است. ایجاد و گسترش تکنیک جدید تزریق آب به لایه های عمیق زمین و بازیافت نفت و گاز (Fracking) موجب شده که حجم تولید این مواد یک رشد منظم را تجربه کند. کاهش واردات نفت توسط آمریکا و افزایش تولیدات داخلی هم به رشد اقتصادی و تولید اشتغال کمک می کند و هم اندکی کسری تجاری آمریکا را تقلیل می دهد، که این ها همه تحولاتی مثبت برای بزرگترین قدرت اقتصادی جهان محسوب می شود.



به طور کلی می توان گفت که اگر رهبران سیاسی بتوانند اختلافات شدید خود را بر طرف کنند یا لاقط اختلافات را کاهش دهند زمینه لازم برای رشد چشمگیر و سریع اقتصادی در آمریکا اکنون به طرز موثری فراهم شده. اما متأسفانه به نظر می رسد که بن بست موجود در واشنگتن به این زودی ها حل و فصل نخواهد شد و بر همین اساس میزان رشد اقتصادی آمریکا برای سال جاری فقط در حدود ۲ درصد پیش بینی می شود. رفع موانع سیاسی می توانست این نرخ رشد را به مرز ۴ درصد برساند ولی ظاهراً این امید فعلاً یک رویای دست نیافتنی به شمار می رود.

**کالیفرنیا** - سرزمین موسوم به ایالت طلایی در غرب آمریکا بیشترین صدمات را در جریان بحران سال ۲۰۰۸ و پس از آن تحمل کرد. کسر بودجه شدید دولت ایالتی، نرخ بیکاری حدود ۱۱ درصد، عدم توانایی افراد به بازپرداخت وام های مسکن و

مصدوره هزاران خانه و ساختمان توسط بانک ها، همه و همه پیامدهای بحران ۵ سال پیش بود. اصلاح مشکلات پیچیده در مدیریت و بودجه دولتی چند سال طول کشید ولی نهایتاً اقدامات گسترده دولت جدید ایالتی به رهبری فرماندار «براون» اثرات مثبت خود را آشکار ساخته است. مهمترین دستاوردهای فرماندار جدید طی دو سال اخیر ایجاد توازن در وضعیت بودجه دولتی بوده و اخیراً اعلام شد که بالاخره دوران کسری های پیاپی و عدم توازن در بودجه پر جمعیت ترین ایالت آمریکا پایان یافته است.

کالیفرنیا هم اکنون از چشم انداز خوبی برای رشد و پیشرفت اقتصادی پایدار برخوردار است ولی البته این سوال همچنان باقی است که روند کلی اقتصاد آمریکا با توجه به بن بست سیاسی در واشنگتن به کدام سو خواهد رفت؟ زیرا اقتصاد محلی کالیفرنیا به میزان زیادی به اقتصاد کل آمریکا وابسته است و تحت تاثیر اقتصاد بزرگ تر ملی قرار دارد. اگر رهبران واشنگتن بتوانند همان موفقیت سیاستمداران کالیفرنیا را تکرار کنند سال ۲۰۱۳ می تواند سرآغازی برای یک شکوفایی چشمگیر درازمدت باشد.

چند مورد به صورت ناقص انجام گرفت اما هرگز به اندازه کافی و به طور فراگیر و گسترده اجرا نشد. همچنین این انتقاد در مورد بانک مرکزی ژاپن مطرح می شود که سیاست های حمایتی (Stimulus) آن در دوران رکود به اندازه کافی نیرومند نبوده و بنابراین روند ایجاد رشد مجدد در عرصه اقتصاد طی دو دهه اخیر چند بار افتان و خیزان آغاز شد اما هیچ گاه شتاب لازم را برای رشد پایدار به دست نیاورد.

**آمریکا** - به رغم پیدا شدن رقبای فراوانی مانند اتحادیه اروپا، چین، برزیل و چند بازیگر ریز و درشت دیگر در عرصه بین المللی، آمریکا همچنان ابر قدرت اول در اقتصاد جهانی است. گرچه شاید آمریکا دیگر تنها قدرت «بلامنازع» اقتصادی نباشد، اما یقیناً مهمترین بازیگر عرصه بین المللی است، و با اقتصادی معادل ۱۵ تریلیون دلار تولید سالانه و پشتوانه دلار به عنوان قوی ترین واحد پولی هنوز هم وزنه سنگینی در معاملات سیاسی و اقتصادی است.

آمریکا در سال ۲۰۰۸ و دوره پایانی دولت جورج بوش وارد رکود شدیدی شد که حتی برخی جنبه های آن به مرز خطر و بحران می رسید. طی چهار سال گذشته این اوضاع بحرانی به میزان زیادی کاهش یافت و بر طرف شد، اما اکنون مهمترین مشکل در برابر اقتصاد آمریکا، ادامه نوعی بن بست سیاسی و دولتی در واشنگتن است.

دو حزب اصلی دمکرات و جمهوری خواه به دلیل اختلافات شدید خود قادر به حصول توافق های لازم و موثر برای اجرای سیاست های مالی در زمینه تدوین بودجه، کنترل میزان بدهی ملی، اجرای اصلاحات ساختاری، سیاست گذاری در بخش انرژی و محیط زیست و

سایر امور اساسی مربوط به دولت نیستند.

ذکر این نکته ضروری است که اتفاقاً هم اکنون زمینه های داخلی برای رشد بیشتر در اقتصاد آمریکا بسیار مناسب تر از سال های اخیر است. فشار و ضربات ناشی از بحران مالی چند سال گذشته بسیاری از شرکت ها و موسسات را مجبور کرد که عملکرد و کارایی خود را بهبود بخشند و عملاً میانگین راندمان کاری (Productivity) در اقتصاد آمریکا رو به افزایش بوده. همچنین مشکلات بخش مسکن و مستغلات و صنعت بانکداری که عوامل اصلی بروز بحران سال ۲۰۰۸ بودند به میزان چشمگیری کاهش یافته تا آنجا که روند خرید و فروش در بازار املاک برخی مناطق مهم مانند کالیفرنیا از یک رونق محدود برخوردار شده و تقریباً تمام بانک های اصلی آمریکا از مرحله خطر خارج شده و هم اکنون بسیار سود آور هستند. علاوه بر این میزان تورم و بهره بانکی در سطح

## ● اگر رهبران سیاسی بتوانند اختلافات شدید خود را بر طرف کنند یا لاقط اختلافات را کاهش دهند زمینه لازم برای رشد چشمگیر و سریع اقتصادی در آمریکا اکنون به طرز موثری فراهم شده. اما متأسفانه به نظر می رسد که بن بست موجود در واشنگتن به این زودی ها حل و فصل نخواهد شد.



# سقوط اقتصاد ایران به همراه رونق بازار سهام تهران!!

امین اکبریان

در حالی که متأسفانه تمامی جوانب اقتصاد ایران دچار حالت بحرانی شده، ترقی کم سابقه شاخص‌ها در بازار بورس سهام تهران برای برخی عجیب و غیرعادی به نظر می‌رسد. این سؤال شنیده می‌شود که در کشوری که این چنین گرفتار تورم لجام گسیخته، توقف رشد اقتصادی، سقوط ارزش پول ملی، بیکاری فراینده و بسیاری مشکلات دیگر است، چرا بازار سهام ناگهان پررونق و شکوفا شده است؟



پاسخ این سؤال باز می‌گردد به همان نکات بحران‌ساز که در بالا به آنها اشاره شد، یعنی سقوط ریال و تورم شدید قیمت کالاها. شاخص بورس سهام تهران که مدت‌ها در محدوده ۲۵ هزار واحد قرار داشت با رکوردشکنی پیاپی ظرف چند ماه به مرز ۳۰ هزار سپس ۳۵ هزار و ۳۸ هزار پوینت رسید و در نه ماه منتهی به پایان آذر امسال رشد بی سابقه ۳۲ درصدی را به ثبت رساند.

بحران فرآینده اقتصادی در ایران موجب بروز وضعیتی شده که در علم اقتصاد به آن رکود تورم‌زا (Stagflation) می‌گویند که این بدترین سناریوی ممکن برای ساختار اقتصادی یک کشور می‌باشد، به این معنا که شهروندان هم با معضل «عدم رشد» اقتصادی و بیکاری شدید مواجه‌اند و هم گرانی و تورم فرآینده.

در چنین شرایطی ترقی و شکوفایی بازار سهام چگونه قابل توجیه است؟ پاسخ را باید

## رقابت «لینکلن» و «آرگو» در فستیوال‌های سینمایی



اکنون با توجه به پیروزی غیرمنتظره «آرگو» در دو فستیوال پیاپی به نظر می‌رسد که زمینه کلی برای موفقیت بیشتر این فیلم در جشنواره اسکار نیز احتمالاً رو به افزایش است.

ساخته‌شدیدین افلک-کارگردان جوان آمریکایی-داستان فرار پرماجرایی ۶ دیپلمات آمریکایی را پس از اشغال سفارت آنها در تهران نشان می‌دهد. این فیلم برخی جنجال و حاشیه‌سازی‌هایی به همراه داشته و از جمله متهم شده که رخدادهای ایران قبل و بعد از انقلاب را به گونه‌ای غیرواقعی به تصویر می‌کشد.

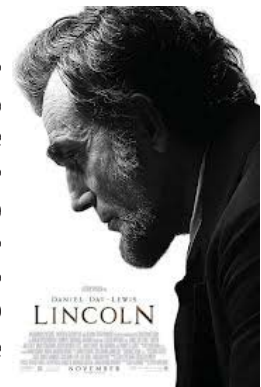
فیلم «لینکلن» نیز بازگوکننده تحولات سیاسی جنگ‌های داخلی و رهبری آبراهام لینکلن در مبارزه تاریخی لغو برده‌داری در آمریکای قرن نوزدهم میلادی است.

نکته جالب دیگر آن است که تقریباً تمامی برندگان اصلی دو جشنواره مهم انجمن منتقدین و همچنین گلدن گلوب کاملاً یکسان بودند:

بهترین فیلم و کارگردان-آرگو  
بهترین هنرپیشه اول-دانیل لویس برای فیلم لینکلن  
بهترین هنرپیشه اول زن-جسیکا چاستین برای فیلم ۳۰ دقیقه پس از نیمه شب  
بهترین فیلم خارجی-عشق (Amour) محصول کشور اتریش

در آمریکا زمستان فصل برپایی جشنواره‌های معروف سینمایی است و امسال به نظر می‌رسد که رقابت اصلی برای کسب جوایز مهم دنیای سینما بین دو فیلم تاریخی و سیاسی جریان دارد. در ماه‌های ژانویه و فوریه جمعاً ۸ جشنواره کوچک و بزرگ سینمایی در آمریکا برگزار می‌شود که مهمترین آنها شامل فستیوال انجمن منتقدین سینمایی، گلدن گلوب، جشنواره انجمن بازیگران (SAG)، انجمن نویسندگان، انجمن کارگردانان و بالاخره اسکار می‌باشد.

در میان فیلم‌های مطرح جشنواره امسال دو نام بیش از دیگران در کانون توجه قرار گرفته و به نظر



می‌رسد رقابت اصلی بین آنها جریان دارد.

در جشنواره انجمن منتقدین سینمایی که دهم ژانویه برگزار شد، فیلم «آرگو» به کارگردانی بن افلک برنده اصلی بود و هم به عنوان بهترین فیلم و هم بهترین کارگردان جایزه گرفت. سپس به فاصله سه روز فستیوال معروف گلدن گلوب در بورلی هیلز برپا گردید که در اینجا نیز مجدداً «آرگو» هر دو جایزه بهترین فیلم و بهترین کارگردان سال را از آن خود ساخت. در رسانه‌ها و محافل سینمایی سخن از رقابت شدید بین «آرگو» که فیلمی است سیاسی و سرگرم کننده و «لینکلن»، اثر جدید اسپیلبرگ کارگردان بزرگ سینمای هالیوود در میان بود.





دکتر رادنی مصریانی

Rodney Mesriani , Esq.

وکیل رسمی  
دادگاه های کالیفرنیا و فدرال  
و همکاران

# MESRIANI LAW GROUP

A Professional Law Corporation

## تصادفات صدمات بدنی

Personal Injury Accidents

حقوق ناشی از کار افتادگی

Disability Benefits

امور کارمند و کارفرما

Employment / Labor Law

949 - 272 - 2920

IRVINE

310 - 826 - 6300

LOS ANGELES

818 - 401 - 4747

S.F. VALLEY

**(866) 99-VAKIL**

**(866) 998-2545**

Main Office: 510 Arizona Ave., Santa Monica, CA 90401

[www.mesriani.com](http://www.mesriani.com)

[rodney@mesriani.com](mailto:rodney@mesriani.com)

TASADOFAT

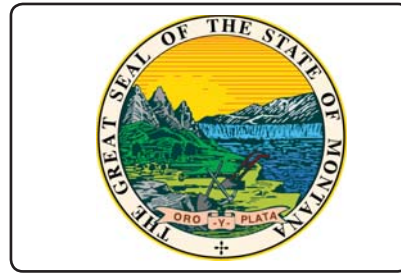
Rodney Mesriani, Esq.

PERSONAL INJURY / ACCIDENTS





# ایالت مونتانا



اگرچه از دیرباز این سرزمین پهناور شمالی لقب ایالت گنج را با خود به دوش کشیده است. اما در حقیقت هشتم نوامبر ۱۸۸۹ با امضای اعلامیه استقلال چهل و یکمین ایالت از اتحادیه ایالات متحده آمریکا شد. گنج حقیقی برای سرزمین طلا و نقره...

## دکتر مهدی آقازمانی



ایالت دیدن می‌کنند. همان‌طور که گفته شد نام مونتانا از ریشه کلمه مونتانا به معنای کوهستان در زبان اسپانیولی وام گرفته شده است و در حقیقت به زمان اکتشاف این سرزمین به وسیله سیاحان اسپانیولی باز می‌گردد که آن را کشور کوهستانی لقب داده بودند. اما تراکم این کوهستان‌ها بیشتر در جنوب غرب ایالت و در دامنه‌های شمالی رشته کوه راکی متمرکز است و در سمت میانه و شرق ایالت‌ها پهنه‌های وسیع جنگلی و کشتزارهای سرسبز و بارور تشکیل می‌دهند. نزدیکی به عرض‌های جغرافیایی شمالی و قرار گرفتن در حاشیه کوهستان‌های راکی موجب آن شده است که ایالت مونتانا از آب هوایی چهار فصل و بیشتر سرد برخوردار باشد که ویژگی‌های قاره‌ای داشته

سرزمینی که تنوع زیستی آن موجب شده است تا به مهمترین خانه اسب ماستنگ حیوان بومی شمال قاره آمریکا تبدیل شود. اگرچه شعار ایالت مونتانا «طلا و نقره» است اما مهمترین فرآورده‌های صنعتی این ایالت را نفت، ذغال سنگ، چوب، معادن سنگ سخت و کشتزارهای وسیع گندم تشکیل می‌دهند. بد نیست یادآوری کنیم که مونتانا به دلیل داشتن پارک‌های جنگلی وسیع و طبیعت دست نخورده یکی از مهمترین مقاصد علاقمندان به اکوتوریسم در شمال غرب محسوب می‌شود. تا آن‌جا که میلیون‌ها توریست هر ساله از یخچال‌های طبیعی، زیستگاه‌های گوسفند کوهی آمریکایی، بنای یادبود ملی میدان جنگ و پارک جنگلی یلواستون و جنگل ملی کاریبو- تارگی در این

ایالت مونتانا یکی از ایالت‌های شمال میانه غربی ایالات متحده آمریکا است. سرزمینی پهناور با بیش از ۱۷۴۰۴۲ مایل مربع (۳۸۱۱۵۶ کیلومترمربع) مساحت که آن را در رتبه چهارم جدول پهناوری ایالات آمریکا قرار داده است. کیلومترها مرز مشترک با کشور کانادا و برخورداری از سرزمین‌های بکر و طبیعت دست نخورده، این قسمت از خاک آمریکا را شایسته لقب ایالت گنج کرده است. سرزمینی که در گذشته‌های دور به سرزمین آسمان پهناور شهرت داشته است. مونتانا سرزمینی کوهستانی، جنگلی و دارای دشت‌زارهای وسیع است و به همین دلیل بر آن اسم مونتانا برآمده از معنای اسپانیایی کوه گذاشته شده است.



## سفر در آمریکا



(۴۱-) سانتی‌گراد می‌رسد، به نوبه خود از مناطق دیدنی شمال غرب در ایالات متحده آمریکا شناخته می‌شود. این شهر که از سابقه‌های طولانی در سیستم مالی ایالت برخوردار است. مرکز فعالیت‌های ایالتی، سیستم بانکداری مونتانا و خانه چندین شرکت معتبر صنعتی محسوب می‌شود.

دانشگاه مونتانا UMM در شهر میسولا واقع است و بیش از ۱۳ هزار دانشجو را همه ساله با کادر علمی ۷۰۰ نفره خود و با برخورداری از پشتوانه ۱۲۳ میلیون دلار دارایی‌اش تربیت می‌کند.

در ایالت مونتانا ایرانیان زیادی زندگی نمی‌کنند، اما یک انجمن دانشجویی فعال در این ایالت وجود دارد که در ساماندهی برخی مناسبت‌های ایرانی نیز کوشاست. شاید یکی از دلایل عدم علاقه ایرانیان به این منطقه را بتوان به آب و هوای سرد آن مربوط دانست.

به هر روی نزدیکی این ایالت به مرزهای کانادا و منابع طبیعی سرشار و معادن گرانبها در این ایالت مونتانا را به راستی به ایالت گنج در شمال آمریکا تبدیل کرده است.



شهر بیلینگز با جمعیتی ۱۶۰ هزار نفری رتبه نخست پرجمعیت‌ترین شهر ایالت را داراست و در مسیر دو بزرگراه بین ایالتی ۹۰ و ۹۴ قرار گرفته است. شاید مهمترین دلیل تأسیس این شهر را بتوان قرار گرفتن آن در حاشیه رودخانه یلواستون دانست.

شهر بیلینگز در ارائه خدمات توریستی و مدیریت منابع مالی در اقتصاد ایالت مونتانا نقش حیاتی ایفا می‌کند. اقتصادی که با داشتن درآمد ناخالص داخلی ۳۳ میلیارد دلاری جدای از صنایع نفت و ذغال‌سنگ، بیشتر به تجارت‌های خرد و اقتصادهای خانواده محور در ایالت مونتانا تکیه کرده است.

اما شهر هلنا که در دامنه‌های رشته کوه راکی واقع است و خانه هفتاد و چهار هزار آمریکایی است علاوه بر آنکه به عنوان مرکز ایالت و محل قرارگیری مجلسین نمایندگان و سنا، خانه فرماندار را هم در خود جا داده است، به دلیل برخورداری از آب و هوای چهارفصل و علی‌الخصوص زمستان‌های زیبا اما بسیار سرد در سردترین زمان (فوریه) به ۴۲- فارنهایت



و مستعد رشد و رونق کشاورزی علی‌الخصوص کشت غلات است.

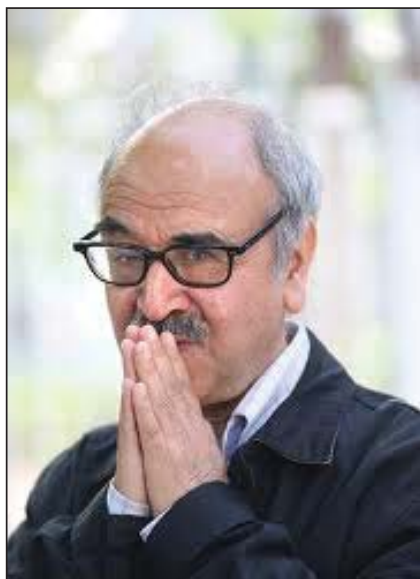
با این همه مونتانا یکی از کم‌جمعیت‌ترین ایالت‌های آمریکاست و با داشتن کمی بیشتر از یک میلیون نفر جمعیت رتبه ۴۴ جدول جمعیت را بین ایالت‌های ۵۰گانه آمریکا تصاحب کرده است. ضریب رشد جمعیت در این ایالت در حدود ۱٫۶ درصد است که از میانگین رشد جمعیت فدرال کمی بیش از ۰٫۴ درصد پایین‌تر قرار دارد. اگرچه اکثر ساکنین ایالت مونتانا را با ضریب ۹۲/۷۹ درصد سفیدپوستان تشکیل می‌دهند اما سرخپوستان بومی هم با ۷/۳۶ درصد در رتبه دوم قرار دارند. گروه‌های کوچک‌تری از مهاجرین آفریقایی‌تبار، آسیایی‌تبار و لاتین‌تباران هم تکمیل‌کننده ضریب جمعیتی اهالی ایالت مونتانا هستند.

اگرچه بیش از ۹۰ درصد وسعت این ایالت براساس جمعیت متوسط کمتر از ۲۵ نفر در هر مایل مربع طبقه‌بندی شود اما در منطقه شهری هلنا (مرکز ایالت) و بیلینگز در جنوب ایالت مونتانا مناطق عمده شهری و پرجمعیت این ایالت محسوب می‌شوند.



# تأثیر شعرای اروپایی در شعر معاصر ایران

نوشته: دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی



الیوت، در زبان انگلیسی، بزرگ‌ترین ضربه را بر بقایای رومانسیسم وارد آورد، چه در نوشته‌های انتقادی خویش و چه در نمونه‌های شعرش. باید گفت که نشر ترجمه‌ی مقالات انتقادی الیوت و به‌خصوص ترجمه‌ی شعرهای او (به ویژه شاهکار معروف او سرزمین ویران) سال‌های ۱۳۳۴ اوج رومانسیسم شعر فارسی بود. تمام مجلات پر بود از: «دور آن‌جا که زهره دختر شب»... و «در نیمه‌های شامگهان»... و «مهتاب خوابناک» و «سایه روشن خیال» و گریز به مرگ و انزواطلبی‌های عجیب که عوامل تاریخی و اجتماعی هم تا حدی به آن‌ها کمک می‌کرد. نشر «سرزمین ویران» در جنگ هنر و ادب امروز که نخستین ترجمه‌ی این شعر به زبان فارسی بود، سبب شد که ذهن‌های جوینده، متوجه شود که در آن سوی واژه‌های شسته رفته و محدود رومانسیسم و در آن سوی حالات غمگانه و انزواطلبانه‌ی رمانتیک‌ها، حالاتی هست و زبانی که می‌تواند با تمام ابعاد زندگی، زشت و زیبا، رویاروی شود. در مدت چند سال که از نشر سرزمین ویران و بعضی شعرهای مشابه آن گذشت، رومانسیسم شعر فارسی تا حدی افول کرد. در برابر آن مهتاب‌های خوابناک و سایه روشن‌های رمانتیک، «در خیابان‌های سرد شب» و «عروسک کوکی» و اندکی پس از آن‌ها «تولد دیگر» نشر یافت. تم‌های مشترک موجود در شعرهای الیوت و شعرهای شرقی این سال‌ها، بیشتر از حد گرفتن یک تصویر است، چنان‌که بیشترین تأثیر الیوت را بعضی خواسته‌اند در تم‌هایی از نوع: دست‌هایم را در باغچه می‌کارم سبز خواهد شد، می‌دانم می‌دانم بداند که مثلاً در شعری از شعرهای الیوت، کسی مرده‌ای را در باغچه‌ای می‌کرد.

اما حقیقت قضیه این است که وجود این مشابهت، چه آگاهانه باشد و چه ناآگاهانه، نشان‌دهنده‌ی سهم اصلی الیوت در شعر معاصر فارسی نیست. اصولاً الیوت نه تنها بر فروغ که پیشروترین شاعر این سال‌ها بود، اثر داشت بلکه حتی در شاعران نیمه کلاسیک و مقید به قیود شعر کهن از نوع اخوان‌ثالث هم اثر داشت. طرز نگاه فروغ به زندگی در سال‌های کمال هنریش بیش و کم یادآور طرز نگاه شاعران فرنگی است:

تمام هستی من، چو یک پیاله‌ی شیر، میان دستم بود  
بی‌اختیار خواننده را به یاد این حرف الیوت می‌اندازد که می‌گوید:

I have measured out my life with coffee spoons.

«چند شاعر فرنگی»

چند شاعر فرنگی در کنار هم، چه از راه

● مهم‌ترین تأثیری که این چند شاعر، به خصوص آراگون، در شعر فارسی این سال‌ها داشته‌اند، عوض کردن مفهوم عشق بوده است. عشق مقلدان رمانتیک‌ها، عشق فردی، انزواطلب، دور از واقعیت و محدود به من شاعر بود.

● الیزای شعر آراگون، تمام فرانسه‌ی بعد از جنگ دوم است، و این در حق آیدای شعر شاملو نیز در نظرگاه بعضی افراد مصداق دارد.

● پس از مدتی کلمات در اثر هم‌نشینی، نه تنها فاسد بلکه عقیم می‌شوند، هیچ تأثیری در خواننده و شنونده ندارند، باید خانواده‌های تازه‌ای را با خانواده‌های دیگری در کنار هم نشانند.

ترجمه‌هایی که از شعرشان شده، چه از طریق آشنایی‌ای که بعضی از شاعران (به خصوص شاملو، هر چند مختصر) با شعرشان داشته‌اند در زمینه‌ی فضای شعر معاصر فارسی در سال‌های پس از مرداد ۳۲ (و حتی قبل از آن) اثر داشته‌اند. مهم‌ترین تأثیری که این چند شاعر، به خصوص آراگون، در شعر فارسی این سال‌ها داشته‌اند، عوض کردن مفهوم عشق بوده است. عشق مقلدان رمانتیک‌ها، عشق فردی، انزواطلب، دور از واقعیت و محدود به من شاعر بود. تماس با شعر آراگون و الوار، یک نوع تغزل جدید را به زبان فارسی ارائه داد که در آن معشوق، در عین این بود که فرد معین و شناخته شده‌ای است با اسم و رسم («الیزا» در شعر آراگون و «آیدا» در شعر شاملو) کلیت و لافردیتی دارد که با زندگی اجتماعی و رویدادهای سیاسی، وابستگی کامل دارد. می‌گویند الیزای شعر آراگون، تمام فرانسه‌ی بعد از جنگ دوم است، و این در حق آیدای شعر شاملو نیز در نظرگاه بعضی افراد مصداق دارد:

ای معشوقی که سرشار از زنانگی هستی  
و به جنسیت خویش غرّه‌ای  
به خاطر عشقت!  
ای صبور! ای پرستار!  
ای مؤمن  
پیروزی تو میوه‌ی حقیقتِ توست  
رگبارها و برف را  
توفان و آفتاب آتش خیز را  
به تحمل و صبر  
شکستی  
باش تا میوه‌ی غرورت برسد  
ای زنی که صبحانه‌ی خورشید در پیراهن  
توست

پیروزی عشق، نصیب تو باد!  
(شبان، آیدا درخت و خنجر و خاطر، ص ۵۸)  
این‌گونه تغزل اجتماعی، دور از آه و ناله‌های رایج در مطبوعات آن سال‌ها، در شعر شاملو، تأثیر مستقیم عاشقانه‌های آراگون است. حتی اسم شعرهای آراگون، مثل «الزا در آینه»، عنوان شعرها یا کتاب‌های شعری شاملو می‌شود: «آیدا در آینه».

بعضی از شعرهای الوار، مثل هوای تازه، عنوان مجموعه‌ی شعر او قرار گرفته و بعضی از عناوین کتاب‌های او یادآور عنوان بعضی شعرهای شاملو است، مثلاً «پایتخت رنج» که نام یکی از معروف‌ترین مجموعه‌های شعر اوست یادآور

عنوان شعر پایتخت عطش شاملو است. تم‌ها و تصاویرش را در شعرهای سال‌های ۳۵-۳۰ شاملو هم می‌توان دید.

شعر آزادی الوار مورد اقتباس چندین شاعر قرار گرفت که به تقلید آن شعر سرودند.

#### «لورکا»

شاید بیشترین تأثیر را روی شعر معاصر فارسی، داشته باشد. اگر کارهای جدید شاملو، در سه مجموعه‌ی اخیرش از لحاظ شکل شعرها و فضای شعری، مورد بررسی قرار گیرد، جای پای لورکا محسوس تر می‌شود. توجه زیاده از حد لورکا، به حس آمیزی، که در شعر معاصر عموماً دیده می‌شود و در شعر شاملو نیز فراوان است و ترکیب دو لحن مختلف در یک شعر، آوردن مصراع‌های کوتاه، به صورت ترجیع، حتی عنوان شبانه که ترجمه‌ی Nocturn در شعرهای لورکا است و در مجموعه‌ی شاعر در نیویورک او چندین نمونه به این عنوان وجود دارد.

#### «سن ژون پرس»

با این‌که تاکنون جز چند شعر کوتاه و ناقص از سن ژون پرس به زبان فارسی ترجمه نشده است ولی تأثیر او را بر زبان شعر فارسی سال‌های حدود ۴۰ به بعد نباید انکار کرد. این تأثیر از رهگذر آشنایی مستقیم بعضی از شاعران این سال‌ها با شعر اوست. سپهری و بعضی دیگر از همسالان او از شعر سن ژون پرس متأثرند و این تأثیر در حوزه‌ی زبان شعر اینان و از رهگذر سپهری، بر روی شعر غالب شاعران نسل جوان‌تر امری است محسوس.

در این‌جا یادآوری این نکته ضرورت دارد که شعر، در تحلیل نهایی چیزی نیست جز هنر زبان و هنر اگر تعریف صورت‌نگرایان روس را در باب آن ببزیریم، عبارت است از: بیگانه و انمود کردن چیزهای آشنا. این عمل بیگانه‌نمایی یا ایجاد غرابت، در شعر، از رهگذر زبان انجام می‌شود.

زبان شعر، یعنی مجموعه‌های کلمات، وقتی زیاد با یکدیگر بمانند فاسد می‌شوند، دژنره می‌شوند. مثل ازدواج‌های درون خانوادگی که اگر چندین نسل پشت سر هم با یکدیگر ازدواج کند ممکن است فساد در نسل حاصل شود. در مورد همنشینی کلمات هم چنین است، پس از مدتی کلمات در اثر همنشینی، نه تنها فاسد بلکه عقیم می‌شوند، هیچ تأثیری در خواننده و شنونده ندارند، باید خانواده‌های تازه‌ای را با خانواده‌های دیگری در کنار هم نشانند و ازدواج میان خانوادگی را به ازدواج برون خانوادگی

بدل کرد تا فرزندان سالم به حاصل آید و به تعبیر صورت‌نگرایان روسی برانگیخته شوند. در زبان فارسی کلماتی از نوع مثلاً: مذهب، دین، خانواده، اجتماع، قبیله، شریعت، طایفه، یک خانواده‌اند یا یک شبکه‌اند که همنشینی آن‌ها به هیچ‌وجه، ایجاد زبان شعری نمی‌کند، همچنین کلماتی از نوع باران و خزه و موج و خیزاب و آب و دریا در محدوده‌هایی که دارند بازده زبانی آن‌ها، در جهت خلق شعر، ضعیف شده ولی اگر شاعری آگاهانه واحدهایی از خانواده‌ی اول را با خانواده‌ی دوم حتی بدون نیاز حسی و عاطفی، ترکیب کند، نوعی زبان شعر به وجود می‌آید:

مذهب آب‌ها، دین باران، خانواده‌ی امواج، قبیله‌ی خیزاب، و شریعت دریا، و طایفه‌ی خزه‌ها، این‌ها همه واحدهایی هستند که چون برای نخستین بار با یکدیگر ازدواج برون خانوادگی کرده‌اند، در نگاه اول و تا حدی تأثیر شعری در شنونده و خواننده دارند.

در شعر فارسی بعد از سال‌های چهل فاوآمیزی گسترش یافت، یعنی کاربرد زبانی که در آن مذهب آب، و خانواده‌ی امواج، و طایفه‌ی خیزاب و امثال آن‌ها رواج گرفت و به حد شیوع رسید (به طور مصنوعی و بی‌هیچ بار عاطفی در مجموعه‌ی دریایی‌ها، و در حد شعرهای بلند و پرعاطفه از فروغ فرخزاد و سهراب سپهری (به خصوص در حجم سبز و قسمت‌هایی از صدای پای آب و مسافر) و این شکستن سنت ازدواج درون خانوادگی و ایجاد شبکه‌های جدید همنشینی، از طریق فاوآمیزی کاری بود که بیش و کم به تأثیر سن ژون پرس در زبان فارسی رواج یافت.

هر کس حتی ترجمه‌ی شعرهای پرس را خوانده باشد، این خصوصیت همنشینی نظام کلمات و شبکه‌های الفاظ را به خوبی در آن‌ها می‌تواند مشاهده کند. من نخستین‌بار که ترجمه‌ی انگلیسی Anabasis سن ژون پرس را که به وسیله‌ی ت.اس.البوت ترجمه شده است، خوانده متوجه این خصوصیت کار پرس شدم و در مجموعه‌ی دریایی‌های او این خصوصیت بارزتر است. پرس غالباً یک طرف عناصر شعرش را از طبیعت و یک سوی را از زندگی جدید می‌گیرد، حتی عناوین دیوان‌های شعر او گواه این امر است.

تأثیر پرس بر زبان شعر فارسی در سال‌های بعد از چهل، از لحاظ ایجاد راه‌های تازه‌ی نظام شبکه‌های الفاظ، دارای کمال اهمیت است.

به مناسبت انتشار جدیدترین اثر فریدون فرح اندوز، منظومه بلند آرش کمانگیر سروده سیاوش کسرای:

# «زندگی را شعله باید بر فروزنده»

ماندانا زندیان

عکس‌ها از: علیرضا کیا



روشنایی آگاهی است، و خرد باران که دست‌ها را تر می‌کند و نگاه را پاکیزه. حقیقت داستان آرش بارها در واقعیت دوران ما باززایی شده است. میان نماد کشور ما خورشیدی - نوری - است که نمی‌گذارد گم شویم؛ این را آرش کمانگیر و فریدون فرح اندوز می‌دانند.

\*\*\*

منظومه آرش کمانگیر، اثر سیاوش کسرای، بر دو لوح فشرده شنیداری به همین نام، به دو زبان فارسی و انگلیسی، توسط مؤسسه «Iranaudiobook» در پاریس، منتشر شده است.

متن فارسی شعر در صدای فریدون فرح اندوز، گوینده، مدیر و سردبیر بخش خبر شبکه دوم تلویزیون ملی ایران، جاری است؛ و متن انگلیسی، به ترجمه سارا خلیلی، با صدای سوزی ضیائی، بنیانگذار این مؤسسه، سرپرست مرکز هنری نیکسا در پاریس، استاد زبان انگلیسی و نخستین گوینده زن به زبان انگلیسی در سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران، اجرا شده است.

اجرای درست و حرفه‌ای اثر، به زبان انگلیسی، امکان شگرف درک و دریافت شعر کسرای، اسطوره آرش و باور و امید جاری در هر دو را برای ناآشنایان به زبان فارسی نیز، فراهم می‌آورد، که ارزنده و ستودنی است.

موسیقی متن کار درخشان محمدرضا علیقلی، موسیقی‌دان نام‌آشنا؛ و طرح جلد آلبوم اثر پیام میرزابابایی، گرافیست جوان - هر دو ساکن ایران - است.

تنظیم و ترکیب صدا و موسیقی سی‌دی فارسی در آمریکا و به دست کاوه ادیب، و سی‌دی انگلیسی سرتاسر در فرانسه کار شده‌است.

این مجموعه همچنین کتابچه‌ای دربرگیرنده متن کامل این منظومه، به دو زبان فارسی و انگلیسی، با مقدمه‌ای از دکتر حورا یآوری، پژوهشگر مرکز ایران شناسی دانشگاه کلمبیا، همراه دارد.

تهیه و تولید نهایی اثر در آلمان و به دست رامین نوروزی به انجام رسیده است. همت و پشتوانه دانش و تجربه جمعی ایرانی به ظاهر پراکنده، «هیمة روشنایی افروز» شعله‌ای است که می‌تواند بر فروزنده زندگانیان روزهای ما باشد. دریغ است «به جان، خدمتگزار این آتش» نبود.

آلبوم «آرش کمانگیر» را می‌توان از شرکت کتاب تهیه کرد.

شایان ذکر است مراسم رونمایی و امضای این اثر با حضور فریدون فرح اندوز و تنی چند از اقوام سیاوش کسرای در عصرگاه بیستم ژانویه در محل فرهنگسرای شرکت کتاب در لس آنجلس برگزار شد.

روزگاری است که امید را می‌باید در هر گوشه از هر خاک و آب و متن، و در اسطوره‌های ایرانی نیز، که حقیقت همیشه را برهنه‌تر از واقعیت اکنون تصویر می‌کنند، بازیافت و بازخواند؛ آنسان که در منظومه «آرش کمانگیر» در صدای حماسی انسانی که خود، از هر چشم‌انداز، بازخوانی حقیقت امید است:

«پیش می‌آیم/دل و جان را به زیورهای انسانی می‌آرایم/ به نیرویی که دارد زندگی در چشم و در لبخند، نقاب از چهره ترس‌آفرین مرگ خواهیم کند»

حضور نامبارک پادشاه توران بر خاک ایران به اسارت خاک و انسان و آب می‌انجامد و قحطی نمادین آب، که تازگی و روشنایی و زندگی است. این میان خرد است که آزمون توانایی را به دانایی انسانی، و نه خشم و خشونت می‌سپارد تا دانایی و توانایی زمینی، به نیکی و روشنایی چیره بر جان هستی، آذین؛ و خاک و آب و انسان رها شود و بماند - آنسان که فریدون فرح اندوز دانست، توانست، رها شد و ماند...

کژراهه ندیدن حقیقت است، ندیدن روشنایی که بر سپیدی درفش سرزمینمان پشت دلآوری ایستاده‌است - بیداری با طول و عرض شگفت که نمی‌گذارد از یک ناامیدی به ناامیدی دیگر رهسپار شویم، اگر در مسیر درست بمانیم تا سایه حنجره‌مان بر خیابان‌های شهر برود و صدا شود.

واژه گستره‌ای است که زورگویان هرگز نتوانسته‌اند بر آن چیره شوند. ما در زبان و واژه ایرانی مانده‌ایم. نسل من پناه رؤیای زخمی نسل‌هایی است که خردمندترین انسان‌هایش کوشیدند واژه‌های آزادی و برابری را تا دست‌های ما ادامه دهند؛ تا ما این واژه‌ها را مانند زندگانی به آب روان روان سازیم.

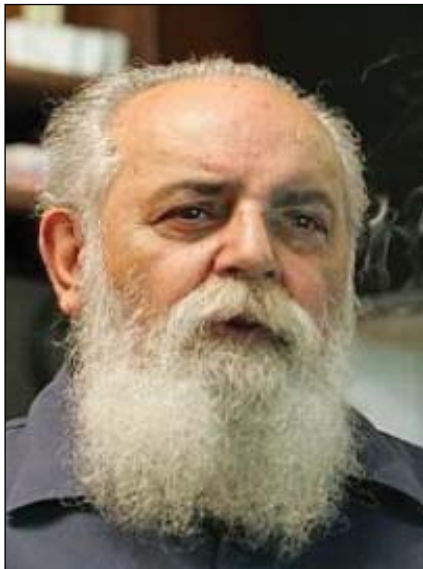
امید از واژه آغاز می‌شود، هر واژه یک باور است و هر باور به هزاران نگاه امید می‌دهد.

صدای خوشرنگ امید بارها بر بام‌ها و خیابان‌های ما شعر شده است و ما مانند ساکنان همه سرزمین‌های استبداددیده، گستره‌ای امن‌تر و نیرومندتر از این صدا برای بودن و شدن نیافته‌ایم - حاکمان مستبد، سخت در برابر صدای واژه زبون‌اند، نه می‌توانند آن را بسازند، نه می‌توانند مجروح، ناتوان یا اشغال کنند.

حاکمان سرزمین ما سرسخت‌ترین دشمنان صدا و واژه‌اند؛ و این میان، صدای فریدون فرح اندوز، بردبار و دلیر از کوچه‌های سرد و بلاخیز درد رد شده و آتش فروخته است، تا برف آب شود، رود شود و گام‌های ما به بهار برسد.

روزگاری است که دشواری مانند شبانروز جریان دارد، ولی لبخند کودکان زاده نشده به صدای حماسی او که یادگاری از خانه و نمادی از امید را می‌ماند، خیره است، و او می‌داند که می‌باید بر خیزد و رؤیایی ناتمام را به بهار برساند.

# دو نفر حق شعر را در آواز بیان کرده‌اند: یکی بنان، یکی هم گوگوش



«پیر پرنیان اندیش» یک کتاب دو جلدی است که در آن هوشنگ ابتهاج تقریباً درباره‌ی همه چیز حرف زده است. این کتاب علیرغم این که حاصل گفتگوی دو تن با سایه است، می‌تواند زندگی‌نامه‌ی فکری او نیز تلقی شود، اشاره به گوگوش یکی صدها نکته گفتنی این کتاب است:

صبحگاهی رشت را استنشاق کند و مبتلا به ناراحتی ریه شود سیگار دیگری می‌گیراند و با صدایی گرفته می‌گوید:  
\* گوگوش دختر خیلی بدبختی بود. همه‌ی زندگیش تو بدبختی گذشت. از بچگی تا همین سفری که به آمریکا رفت ازش سوء استفاده شد. خیلی زن بدبختیه (با ناراحتی و غصه این جملات را می‌گوید). به استعداد استثنائیه واقعا. من از وقتی که بچه بود و با پدرش تو شکوفه نو می‌امد رو صحنه دیدمش. کافه شکوفه‌نو تو پایین شهر دروازه‌ی قزوین بود. همه جرأت نمی‌کردن برن اونجا. من یادمه یه شب رفتم اونجا. کسانی که می‌خواستن از بالا شهر برن همراه یک نظامی، سروانی، سرهنگی، پلیسی می‌رفتن تا در امان باشن. جای کلاه مخملی‌ها بود. بعد این شهری‌ها اونجا رو قبضه کردن و در نتیجه کلاه مخملی‌ها تا رونده شدن و کافه شکوفه‌نو شد مخصوص خانواده‌های «بولدار»... این حضرات هیچی رو نمی‌تونن به دیگران ببینن، فوراً دست انداختن به اونجا. از کافه کباب‌راه‌های شیک خودشون سیر شده بودن ریختن به اونجا... حکایتیه... چه می‌دونم؟ حالا کار ندارم. گوگوش تو چنین جایی می‌خوند.  
گوگوش اگر در جایی به غیر از ایران به دنیا اومده بود، یه هنرمند جهانی شده بود. یه تصنیف فرانسوی خونده با این که یک کلمه فرانسوی بلد نیست. از دوست‌های فرانسوی‌ام پرسیدم چطوره این تصنیف؟ گفتند اصلاً نمی‌شه باور کرد که خواننده فرانسوی نیست. یک استعداد عجیب و غریبه ولی بدبخت (بدبخت را با غیظ و غصه می‌گوید) که همه‌ی عمر ازش سوء استفاده شده.

\* در رشت هستیم، پس از این که صبحانه در محیط گرمی صرف شد، سایه و آقای باقری نشستند به گپ زدن. آقای باقری غوری در ریاضیات و منطق شاعرانه‌ی اعداد و سایه هم تا آنجا که من فهمیدم سرش درد می‌کند برای این مباحث.  
در این هوای دل‌انگیز نسیم خنک صبحگاهی عطرگردان دود سیگارهای سایه شده بود و چهره‌ی سایه با آن ریش تولستوی‌وارش در هاله‌ای از دود، ملکوتی و اسرارآمیز به نظر می‌رسید.  
آواز بنان می‌شنویم. سایه توجهمان را به نحوه‌ی ادای شعر در آواز بنان جلب می‌کند...  
از سایه می‌پرسم به غیر از بنان چه کسی حق شعر را در آواز بیان می‌کند؛ بی‌تأمل و با لحن قاطع می‌گوید:  
\* گوگوش... گوگوش... یه روز به خودش هم گفتم که دو نفر هستن در موسیقی ما که وقتی کلماتو در آواز یا تصنیف بی‌ان می‌کنن، اصلاً نظیر ندارن؛ یعنی کلمات چنان سرجاشه و درسته و با حالته که اصلاً نمی‌شه توصیف کرد: یکی بنانه، یکی هم شمابین. طفلک سرخ شد و سرشو انداخت پایین و گفت: شما این حرفو می‌زنین؟ گفتم: بله.  
اصلاً باورش نمی‌شد که من کارهاش بشناسم و دقت کرده باشم. بعد به تصنیف «ستاره‌ای ستاره» اشاره کردم. خیلی تصنیف قشنگیه...  
\* سایه برای این که مبدا خدای نکرده. آقای باقری ذره‌المثالی اکسیژن

# آه شاه

نوشته: م. شاهد



سال ۱۳۵۰ یکی از شادترین بخش‌ترین سال‌های زندگی ما بود، چون بعد از چند سال خانه به‌دوشی، صاحب خانه شدیم و از آخرین خانه اجاره‌ای در خیابان ری، کوچه «دردار» به خانه خود کوچ کردیم.

خبر یافتیم که بانکی تازه افتتاح شده به نام «کورش» که تا ۸۵ درصد قیمت واحد مسکونی وام می‌دهد، با اقساط طولانی. فقط با ۲۰۰ تومان به آن بانک واقع در خیابان شاهرضا، میدان فردوسی و نزدیک خیابان ایرانشهر جنوبی مراجعه و حساب باز کردیم. پس از انتخاب خانه مورد نظر، کارشناس بانک، بدون توجه به میزان سپرده من آمد و با بازدید خانه با مبلغ ۴۵۰۰۰ تومان وام موافقت نمود. پس از خرید خانه بعداً مبلغی هم به عنوان وام تعمیرات گرفتیم. ساختمان محکم، دو طبقه و دو نیش بود با حیاط مشجر و حوض بزرگ و زیرزمین. انگار بخش زیبایی از بهشت است که نصیب‌مان شده!

خانه در خیابان فلاح (جنوب میدان چهارصد دستگاه فرح‌آباد زاله «پیروزی») قرار داشت. محل و منطقه برایمان ایده‌آل بود. میدان چهارصد دستگاه، با خیابان‌های پهن و مراکز فرهنگی آن یکی از مناطق زیبا و استثنایی آن زمان به حساب می‌آمد.

در قسمت جنوبی میدان اصلی، ساختمان زیبا و مدرن کانون پرورش کودکان و نوجوانان قرار داشت. مجهز بود و برای نوجوانان و کودکان بسیار جذاب. گذشته از معماری کارشناسی شده و از هر جهت مناسب برای کارهای فرهنگی و هنری، فضای بیرون آن نیز با باغچه پر از گل و فضای سرسبز جاذبه بیشتری ایجاد می‌کرد.

تاسیس این کانون‌ها از کارهای فرهنگی بسیار ارزشمند بود. کمی پایین‌تر از آن منزل کوچکی در ابتدای کوچه بود که روی آن پلاکی فلزی وجود داشت به نام «دکتر محمد معین». یکی از بزرگ‌ترین مردان

فرهنگ و ادب ایران و مؤلف «فرهنگ ارزشمند معین» که آن‌هم به ارزش میدان می‌افزود. دبیرستان قدیمی دخترانه «قوام» در جنوب شرقی میدان قرار داشت. در خیابان فلاح، جنوب میدان ساختمان قدیمی و دبیرستان سالاری بود که سال‌های ۵۲-۱۳۵۱ تخریب و ساختمان بزرگ و زیبایی کارشناسی شده و مدرن که نمای آن آجر ۳ سانتی با ستون‌های بلند کاشی‌کاری بود با نقش زیبای «اسلیمی» ظرف چند سال ساخته شد که بعد از انقلاب نامش مثل همه نام‌ها تغییر کرد و شد «دبیرستان نواب» مدرسه «شهبانی» هم در همان خیابان تبدیل شد به «مدرسه امت».

«مدرسه امت» و «دبیرستان نواب» بعد از انقلاب مثل خیلی جاهای دیگر به مرکز فعالیت گروه‌های سیاسی تبدیل شدند. مدیر مدرسه امت که کنترل مدرسه از دستش خارج شده بود یک روز صبح در مراسم صبح‌گاهی که برای

بچه‌ها صحبت می‌کرد با عصبانیت گفت: «مدرسه را منحل می‌کنم» بچه‌ها با هم فریاد زدند: «دروغ بر اشکوری». اشکوری متوجه شد که بچه‌ها معنی منحل را نمی‌فهمند، دوباره با عصبانیت گفت: «منحل یعنی حمالی» این بار بچه‌ها بلندتر صدا کردند: «مرگ بر اشکوری». دبیرستان نواب مدتی طولانی به تعطیلی کشیده شد زیرا با فعالیت گروه‌های سیاسی قادر به کنترل آن نبودند. تا این که بعد از مدتی گفتند خانمی را برای مدیریت مدرسه انتخاب کرده‌اند، «خانم شهبانیا» همسر آقای مهندس گنابادی از اعضای کابینه مهندس بازرگان. مدیری لایق بود و با آمدن او مدرسه سر و سامان پیدا کرد، کلاس‌ها دایر و محیط مدرسه شد محیط آموزش. این بانو با جرات برای موفقیت دانش‌آموزان سال‌های آخر دبیرستان دبیر ریاضی فیزیک مرد به کار گرفت. دبیرانی شایسته. نکته مهمی که به یاد دارم، روزی در جلسه اولیاء و مربیان که من هم جزو آن بودم آمد. در را از داخل بست و با ناراحتی گفت: «از شما می‌خواهم که فردای





قیامت پیش رسول الله شاهد باشید که یک نفر هم از این‌ها که در اداره کار می‌کنند دین ندارند!!» با وجود خدمت مؤثر او در راه‌اندازی و نظم بخشیدن به مدرسه، در کار او کارشکنی می‌کردند! چند سال بعد شنیدیم که در جاده تهران قم تصادف کرده و فوت نموده است!!

چهارصد دستگاه نه تنها محل فرهنگی که ورزشی هم بود. خیابان‌های پهن میدان جای مناسبی برای فوتبال، حتی بعد از نیمه شب هم جوان‌های محل سرگرم فوتبال بودند. در واقع مدرسه فوتبال هم بود. منزل حسن حبیبی کاپیتان معروف تیم ملی فوتبال در شمال میدان قرار داشت. اما پشت دیوار جنوبی منزل او در باغچه‌ای پر از درخت کاج معتادان هم مشغول کار خود بودند در حالی که کلاتری در غرب میدان بود!!

در محدوده خیابان‌های فلاح، یاس، جابری، دلگشا و خیابان‌های مرتبط، انواع مغازه‌ها وجود داشت که تمام مایحتاج مردم در دسترس بود. دو مسجد هم یکی در خیابان دلگشا (مسجد معمار) و دیگری در کوچه‌ای جنوب جابری (مسجد جابری) قرار داشت. مدت‌ها این مساجد در کنار انجام مراسم مذهبی محل توزیع کوپن و کالا و نیز مرکز فعالیت بسیج شدند. در این گزارش برای تنوع به این روایت هم بپردازم. گفتند یکی آمده و چند روز در صف طویل متقاضیان کالا حضور پیدا کرده و سرانجام موفق به دریافت حواله تلویزیون می‌شود. اما دوباره یکی دو روز بعد در صف تقاضای کالا می‌ایستد. با تعجب از او می‌پرسند: «برادر چه می‌خواهی؟» جواب می‌دهد: «تلویزیون» این بار، با تعجب بیشتر می‌گویند: «مگر دو روز پیش نگرفتی؟» جواب می‌دهد: «بله گرفتم، اما بردمش گذاشتم سر قبر آقام، چون یک کانالش روضه‌خوانی بود یک کانالش سینه‌زنی. تلویزیونی که می‌خوام که در آن برنامه‌های شاد باشه!»

بسیاری از کاسب‌کارهای محل را به یاد دارم خصوصاً بعضی‌ها را بیشتر. روشن مرد کوتاه قدی با چشمان نامیزان که عکاسی داشت به نام خود. خوش اخلاق بود و همیشه وعده می‌داد با قسم: «جون زن داداشم» همین فردا.

حسن آقا سبزی‌فروش بالای چهارراه یاس. خنده‌رو و بسیار شوخ طبع و خوش اخلاق. ۶۰-۵۰ ساله و لنگ، حتی از شوخی با دخترها و خانم‌های عابر هم خودداری نمی‌کرد. یک روز گفت: «خانمی مبلغی پول امانت پیش من دارد. با زخم مشورت کردم که چطور است او را عقد کنم. زخم گفت نه. یک خانم حقوق‌بگیر پیدا کن و بگیر!»

یکی دیگر از کاسب‌های محل که فراموش نمی‌شود «اوس جعفر آهنگر» بود. مغازه آهنگری دو دهنه داشت روبروی دبیرستان نواب. به علت سر و کله زدن با آهن‌ها، جوشکاری و بریدن آهن‌ها کم حوصله بود و گاهی از کوره در می‌رفت. سفیدرو بود با موهای خرمایی یخ‌نما. پیاده‌روی جلوی مغازه‌اش خاکی بود. هر روز صبح زود سفره مهمانش گسترده بود نه برای آدم‌ها بلکه برای پرندگان. اول صبح محوطه را آب و جارو می‌کرد و بعد دانه می‌پاشید. شاید صدها پرندۀ خصوصاً کبوتران سر این سفره جمع می‌شدند. دیدنی بود. اعتقادات خاصی داشت. هر عصر پنج‌شنبه، شب جمعه، به شاه عبدالعظیم می‌رفت برای دعا و زیارت. اما هرگز در مسجد‌های محل او را ندیدم. وقتی از کنار صف‌های گاهی طولانی برای گرفتن اجناس کوپنی و کالا رد می‌شد با جرات می‌گفت: «برید تو خط امام، برید تو خط امام» در آن حال لیخندی هم به لب داشت! اگر از دیگران بدی می‌دید نفرین نمی‌کرد. گفت: «من سال‌ها است که به کسی نفرین نمی‌کنم چون چندین سال پیش افسری از جلوی کارگاه‌ام رد می‌شد، پایش به تکه آهنی برخورد کرد. آمد و چنان کشیده‌ای به صورتم زد که افتادم. دچار سرگیجه شدم. آهی کشیدم و گفتم: «لهی سرت رو بذار رو دستت». بعد از ظهر فردا خبری در شهر منتشر شد. در چهارراه مخبرالدوله افسری با چند لات درگیر می‌شود. با قمه سرش را می‌برند و فرار می‌کنند. پرس و جو کردم، دیدم خودش. همان افسری که دیروز به من کشیده زد و او را نفرین کردم!!

بعد از انقلاب گاهی برای نماز جماعت مغرب و عشاء به مسجد معمار می‌رفتم.

پس از هر نماز، نمازگزاران دو شعار می‌دادند. یکی «خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه‌دار». دیگری «مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل، مرگ بر منافقین و صدام» پس از سکوت ناگهان می‌شنیدیم یکی با صدای بلند فقط می‌گفت: «مرگ بر انگلیس» دقت کردم. عاقله مردی بود سیاه چرده با صورتی پف کرده، نسبتاً چاق. لباس مناسبی به تن نداشت. گویا نامش «مشدی عباس بود» معلوم شد بیچاره نگهبان پارکینگ است. بی‌سواد و فقیر. شبی کنار او رفتم و با احترام گفتم: «حاجی آقا، چرا شما شعارهای رسمی را نمی‌دهی و می‌گویی «مرگ بر انگلیس». خوب نیست. چون شما تنها کسی هستید که این شعار را می‌دهید». جواب داد: «برای اینکه می‌دانم این آخوندها انگلیسی‌اند!!»

یادش به خیر. آن زمان و آن محل فراوانی نعمت بود و ارزانی همه چیز. برای نمونه در کیهان سال ۵۶ یا ۵۷ که هنوز بریده آن را دارم اعلام شد: «گوشت تازه‌ی گوسفند ۱۵ ریال ارزان شده و حالا ۵۰ ریال است». به فروشگاه ملاصدرا می‌رفتم و خرید می‌کردیم. گوشت گوسفند منجمد یا یخی، اخی بود و بعد شد کالای لوکس. در روزنامه‌ی کیهان اعلام شد در قسمت آگهی‌ها، شمش طلا کیلویی ۳۶ هزار تومان! هنوز آن آگهی‌ها را دارم. خانه نسبتاً بزرگی که خریدم، با وام و اقساط طولانی قیمت کل آن مساوی یک - پنجاه و سوم قیمت یک‌متر خانه در آن منطقه در شرایط حاضر بود، چون بهای متوسط یک‌متر خانه در آن منطقه حدود ۳ میلیون تومان است کمی کمتر یا بیشتر!

تا بعد از سالی که من آن را «عام‌القتل» یعنی کشتار جمعی زندانیان سیاسی می‌نامم، حدود ۱۶ سال در آن محل بودم. کوچه خداوردیان با ساکنان بعضاً استثنایی آن هرگز فراموش نمی‌شود. این کوچه با فاصله‌ی کوتاهی از ۴ خیابان اطراف به آن‌ها راه داشت. سرکوچه دبیرستان نواب بود که شرح آن گذشت. ساکنان آن کارمند، بازاری، معمار، فرهنگی، نظامی و راننده بودند. به لحاظ وجود دبیرستان دخترانه محل عبور عشاق هم بود. اما آقا داود، کارگر تعمیر فرش، شب‌ها پس از ساعت ۱۰ می‌آمد. صدای آرام آوازش برای پیام دادن به معشوق، دختر سیاه چشمی که در طبقه دوم خانه وسط کوچه بود به گوش می‌رسید: کمر باریک من / شام تاریک من...

شاید معشوق هم از پنجره سری می‌کشید و گوشه چشمی به او نشان می‌داد. آقا صفوی استاد تعلیم فرش در وزارت فرهنگ و هنر که بازنشسته شده بود مردی بود با قامت نسبتاً کوتاه و بسیار مرتب و خوش لباس در خانه‌اش هم دار قالی‌بافی کوچکی داشت و از خانم‌ها و دختران کوچه دعوت می‌کرد که بروند و قالی‌بافی یاد بگیرند، رایگان. بسیار خوش اخلاق و مودب بود که به همگان احترام می‌گذاشت اما یک‌روز محمود، راننده ته کوچه به من گفت: «بی‌دانی، آقا مجیدی همسایه آقا صفوی با آقا صفوی دعوا کرد. خیلی به آقا صفوی هکاکی کرد». منظورش هتاکی بود.

چند نفر از ساکنین کوچه هر ماه یک شب به نوبت در خانه یکی جمع می‌شدند و اگر در محل مساله‌ای بود با همفکری حل می‌کردند. اما یک نفر در کوچه ساکن بود که با کسی آمد و شد نمی‌کرد و نمی‌جوشید. فقط در حد چاق سلامتی مختصر. صبح‌ها هنگام رفتن سرکار همه او را با لباس نظامی مرتب اتو کشیده، کفش‌های واکس‌زده می‌دیدند با قیافه‌ای جدی و کمی درهم. جذبه خاصی داشت. نمی‌دانم در جده‌دار بود یا افسر. قامتی متوسط داشت با تناسب اندام. خصوصاً بعد از انقلاب لبخند و تبسمی در او ندیدم. با مسجد و منبر ارتباطی نداشت اما از «رشته پولی» نذری او با خرما که خیلی هم لذیذ بود معلوم می‌شد که اعتقادات مذهبی دارد این نذری مخصوص روز تاسوعا «به نام روز حضرت ابوالفضل» که او را مظهر و سمبل وفا می‌دانست، بین ساکنان تقسیم می‌شد. همسرش خانم باوقاری بود که در «اداره برق ژاله» کار می‌کرد. تنها موقع رفتن سرکار او را می‌دیدند. چهره‌ای آرام و آمیخته با ادب و احترام داشت.

نام کوچک این نظامی را به یاد ندارم اما نام خانوادگی‌اش «همراهی» بود. بچه نداشتند همواره افسرده به نظر می‌رسید. دو مرغ عشق داشت و گربه‌ای



چهره‌اش بیشتر درهم شد. مدتی مکث کرد و دوباره به نقطه‌ای خیره شد. منتظر جواب بودم. سکوت کرده بود. سپس در حالی که قطره‌های اشک گرد چشمانش حلقه زده بود گفت: آری، عزیزترین کسانم را. کسی که به او عشق می‌ورزیدیم، در حالی که انگار کلمات در گلویش گیر کرده بود و به سختی صدایش از گلو در می‌آمد، بریده بریده و لرزان گفت: «عزیزترین کسانم، اعلیحضرت، شاه که با چشمان گریان ایران را ترک کرد. من تا زنده‌ام نه تلویزیون روشن می‌کنم نه این پارچه سیاه را برمی‌دارم». کم‌کم بغضش ترکید و در حالی که گریه می‌کرد گفت: آخر، شاه به این مردم چه بدی کرده بود. او وطن پرست بود و عاشق ایران و مردم ایران را از تعرض بیگانگان خصوصاً همسایه شمالی که همیشه به ایران چشم داشت محفوظ نگاه داشت. با ارتش نیرومندی که داشت حتی با تحریکات صدام به او حمله نکرد.

صدام که حالا کشور ما را به خاک و خون کشیده است. ساختن ایرانی آباد و آزاد همواره از آرزوهای او بود. اصلاحاتش را که دیدید. گفتم: «خوب، اشتباهاتی هم داشت که باعث انقلاب شد». گفت بله، چقدر اشتباه؟

بعد از مدتی با بغض در گلو و چشمان پر از اشک گفت: «یقین دارم که آه شاه این مردم را می‌گیرد، یقین دارم که آه شاه این مردم را می‌گیرد». چند سال بعد از تغییر محل زندگی در آنجا و بی‌خبری از همه آن همسایگان ساده‌دل و نازنین فرصتی به دست آمد که با خانواده به آن محل برویم و همسایگان قدیمی را ببینیم. چقدر غم‌انگیز بود که بیشترشان مرده بودند. در خانه «همراهی» را زدیم کسی در را باز نکرد. همسایه‌ای گفت: «نیستند» پرسیدم کجا هستند؟ جواب داد: آقای همراهی و همسرش چند سال است که فوت کرده‌اند!! آهی کشیدم و با اندوه به یاد این شعر «بهار» افتادم:

پروانه و شمع و گل، شبی آسودند  
در طرف چمن  
هر یک به زبان حال گفتند به هم  
بسیار سخن  
شد صبح، نه پروانه به جا ماند نه شمع  
ناگاه صبا  
بر گل بوزید و هر سه با هم رفتند  
من ماندم و من!!

هنوز سخن آن مرد نازنین در خاطر من هست، همیشه هست: «یقین دارم که آه شاه این مردم را می‌گیرد».

که خیلی وقت‌ها با آن‌ها صحبت می‌کرد. بی‌گمان تنها کسی که با او رفت و آمد می‌کرد من بودم با همسرم برای عید دیدنی به منزلش می‌رفتم. قلم‌تراشی هم از رنجان برای من آورد به عنوان سوغات. به بچه‌های من با نگاه مهرآمیزی نگاه می‌کرد. بعد از انقلاب رفیق‌تر شده بودیم. منزلش دو طبقه و بسیار پاکیزه بود. کوچک و زیبا و مرتب. اطاق پذیرایی او با مبلمان ساده، جایی بود که ساعتی می‌نشستیم و صحبت می‌کردیم. در آن سال‌های بعد از انقلاب، هنگام عید دیدنی نوروز نه در خانه‌اش آهنگ و موسیقی شنیده می‌شد نه شیرینی شکلات زیاد معمول در خانه‌ها. خودش و خانمش بسیار کم حرف می‌زدند.

روزی که بیشتر آثار اندوه را در چهره‌اش می‌دیدم داستانی را به این شرح تعریف کرد: «یکی از روزها که موسی علیه‌السلام برای مناجات به کوه طور رفت و از دست بنی‌اسرائیل ذله شده بود از خدا خواست که نابودشان کند. فرمان آمد که موسی، برو و مدتی به کار ساختن ظروف از گل بپرداز. بدون چون و چرا موسی مدتی به انجام فرمان پرداخت تا این که در مناجات بعدی عرض کرد «خداوندا، امر شما را اجرا کردم» این بار امر شد که «موسی، برو و تمام آن‌ها را بشکن و خراب کن» موسی با تعجب در حالی که ساخته‌های خود را دوست داشت. پس از اجرای امر حق سوال کرد: «خداوندا، چرا اول امر به ساخت و بعد فرمان نابودی آنها را دادی». جواب آمد: «ای موسی تو از خراب کردن تعدادی ظروف گلی ناراحت می‌شوی، اما از من می‌خواهی که انسان‌هایی را که آفریده‌ام با هر عقیده‌ای که دارند نابود کنم؟»

پس از این در حالی که چشمانش به نقطه‌ای دوخته شده بود گفت: من که اطلاعات مذهبی زیادی ندارم. اما شنیده‌ام که در قرآن آمده که: «کشتن یک انسان بی‌گناه برابر کشتن همه انسانها است. درست گفت، این آیه شماره ۳۲ از سوره‌ی مانده آمده: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادًا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ... آقای همراهی همواره چهره‌ای غمگین داشت. انگار غم بزرگی را در دل دارد. در منزلش چیزی که برای من علامت سوالی را در برداشت تلویزیون خاموشی بود، تلویزیون خاموش کنار اطاق. نه خود تلویزیون بلکه بیشتر پارچه سیاهی که روی آن کشیده بودند. سرانجام روزی که با همسرم رفته بودیم دیدن عید، جرات کردم و پرسیدم: «راستی جناب همراهی، چند بار خواسته‌ام ببرسم که مناسب این پارچه سیاه چیست؟ همین طوری بی‌دلیل یا به خاطر درگذشت عزیزی از نزدیکان‌تان، مثلاً مادر، پدر، برادر یا ...؟»



# دفتر حقوقی "دکتر روبرت یوسفیان"

وکیل رسمی دادگاههای کالیفرنیا و فدرال آمریکا  
از سال ۱۹۹۳



Law Offices Of  
Robert Yousefian

CRIMINAL LAW **امور جنائی**

رانندگی در حال مستی  
مواد مخدر ، دعاوی خانوادگی ، سرقت ، حمل اسلحه و ...

AUTO ACCIDENTS

**تصادفات** دریافت بالاترین خسارت در اتومبیل

**زمین خوردگی**

SLIP & FALLS  
زمین خوردگی در مجامع عمومی

ثبت شرکتها، قراردادها، دعاوی مالک و مستاجر، LEMON LAW

Tel : 818-848-5297 و سایر امور حقوقی Cell : 818-974-2433

مشاوره اولیه رایگان



# چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار...

نوشته : حسین لی



آمریکا را نیز ایجاب می‌کرد، تولید و فروش هر نوع اسلحه معمولی و اتوماتیک برای دفاع شخصی ممنوع اعلام می‌شد، در تبصره الحاقی این لایحه حتی تولید، فروش اسلحه برای شکار حیوانات و تفریح نیز منع می‌گردید. با وجود کارشکنی و مخالفت جدی دموکرات‌ها و نمایندگان که از کمپانی‌های بزرگ تولید اسلحه پول می‌گرفتند، این لایحه به تصویب مجلس نمایندگان رسید و سنا نیز به ناچار رأی نمایندگان را تأیید کرد. اما جورج بوش که تنور افکار عمومی و دو مجلس را داغ می‌دید، خمیر لایحه‌ی دیگری را به تنور گرم چسباند. و آن لایحه منع تولید و فروش اسباب‌بازی‌هایی بود که از روی مدل اصلی سلاح‌های کشتار جمعی ساخته می‌شوند. نمایندگان جمهوری خواه با استفاده از فرصت، بندی مربوط به منع تولید و فروش نرم‌افزارها و بازی‌های کامپیوتری کشت و کشتار را به آن افزودند که با وجود مخالفت دموکرات‌ها آن لایحه نیز تصویب شد. امروز که سال‌ها از آن روزهای حساس و سرنوشت‌ساز می‌گذرد و مردم

نمی‌دانم چرا از همان روز اول از جرج بوش پسر خوشم می‌آمد، برایم مثل روز روشن بود که وقتی او رئیس‌جمهور شود در همان سال‌های اول دور نخست ریاست جمهوری‌اش دست به کار بزرگی خواهد زد، و باعث خواهد شد که آب‌های رفته به آسیاب برگردد و آمریکا در نزد مردم جهان دارای چنان احترامی شود که طی تاریخ هیچ کشوری به چنین مرتبه‌ای از بزرگی نرسیده است.

تمام حدس‌های من درباره‌ی او درست بود و او درست همان کاری را کرد که من می‌خواستم، در همان سال اول دست به کار بزرگی زد که اصلاً در دوران نامزدی‌اش حرفی از آن نزده بود، هیچ‌کس هم نمی‌توانست باور کند که این گاوچران جوان چنان همت والایی داشته باشد! او پس از شب‌های متوالی بی‌خوابی با همکاری دستیاران برگزیده‌اش، لایحه‌ای به مجلس نمایندگان داد که همه‌ی سرمایه‌داران و کمپانی‌های بزرگ تولید اسلحه را دچار شوک کرد، به موجب این لایحه که ضرورت بازنگری در قانون اساسی





## سیمای آشنا

بر روی شبکه جهانی ماهواره‌ها  
ایران، اروپا، آمریکا و استرالیا

پرویز قریب افشار

(800) 605-4050  
www.GharibAfshar.tv

سیمای آشنا  
تهیه و تولید آثار شیوا اینترنشنال که شامل  
سی دی، ویدئو و دی وی دی های  
زویا ثابت می باشد را  
از سال ۱۹۸۱ بر عهده  
داشته است.




آمریکا و جهان در صلح و امنیت و رفاه زندگی می‌کنند، آیا کسی از آن بزرگمرد کوچک، جورج بوش پسر یاد می‌کند؟ افسوس که مردم زمانه فراموش کارند و صاحب‌نظران و مورخان باید نتایج آن اقدام بزرگ و بی‌سابقه را تجزیه و تحلیل کنند.

اگر اقدام به موقع جورج بوش در خصوص منع تولید و فروش سلاح‌های شخصی و حتی کشتار جمعی صورت نمی‌گرفت امروز نه تنها آمریکا بلکه همه‌ی جهان دستخوش حوادث تأسفاوری می‌شد که هیچ‌کس نمی‌توانست پاسخگوی آن باشد، همان‌گونه که بسیاری از تحلیل‌گران تاریخ آینده معتقدند، امکان داشت فجایع وحشتناکی در خود آمریکا به وجود آید، مثلاً افرادی مثل بن‌لادن که امروز با آرامش در اقیانوس شنا می‌کنند به دو برج تجارت جهانی حمله کرده و ضمن تخریب آن‌ها، هزاران بی‌گناه را به کام مرگ بفرستند و آمریکا مجبور شود در واکنش به این عمل به افغانستان حمله کند که صدها قربانی بدهد و هزاران تن از مردم بی‌گناه آن کشته شوند.

از سوی دیگر می‌بینیم که همین تعقل و تیزهوشی جرج بوش دوم و همکاران او باعث شد تا از فاجعه‌ی بزرگتری در عراق پیشگیری شود. آن‌ها اگر ماجراجو بودند می‌توانستند صدام را به اتهام داشتن سلاح‌های کشتار جمعی مورد حمله قرار بدهند و عراق را به ویتنام دیگری تبدیل کنند. اما هوشمندی بوش پسر و همکارانش باعث شد تا با نرمش به صدام نزدیک شده و او را رام خویش کنند و برای همین است که عراق امروز جزیره ثبات خاورمیانه است.

از سوی دیگر آرامش و امنیتی که امروز در خود آمریکا برقرار است و باعث شده که آمریکایی‌ها مقبول همه‌ی مردم جهان باشند، به دلیل منع تولید و فروش اسلحه‌های دفاع شخصی است، همه‌ی مردم سلاح‌های خود را با رضا و رغبت به پلیس‌های محلی و شریف‌های با غیرت تحویل داده‌اند. اگر این همه سلاح که تحویل داده شده و ما خود شاهد نمایش مکرر آن‌ها در شبکه‌ها خبری بوده‌ایم، در دست مردم باقی می‌ماند، فجایی در آمریکا به وجود می‌آمد که می‌توانست حیثیت آمریکایی‌ها را در نزد مردم جهان خدشه‌دار کند. اگر این اسلحه‌ها همچنان در دست مردم می‌ماند، ممکن بود یک جوان مثلاً کره‌ای به دانشگاهی حمله کند و دانشجویان را به رگبار ببندد، یا جوانی به هنگام نمایش فیلمی مثل بتنم به تماشاگران تیراندازی کند و یا بدتر از همه جوانی با سلاح خودکار به مدرسه‌ای برود و کودکان هفت، هشت ساله را به گلوله ببندد.

و جالب اینجاست که دیگر شبکه‌های خبری آمریکا برای خبرهای بد و سوژه‌های داغ قتل و جنایت سر و دست نمی‌شکنند و اگر چنین اتفاقی هم رخ بدهد خیلی سریع از آن می‌گذرند. بچه‌ها و جوانان هم به سراغ گیم‌های خشونت‌بار نمی‌روند، تهیه کنندگان هالیوود هم بجای سوژه‌های آکنده از کشت و کشتار به سوژه‌های عاشقانه و عاطفی رو کرده‌اند. تصور کنید اگر بوش پسر نبود، چه اتفاقی برای مجسمه آزادی می‌افتاد! همین دموکرات‌ها می‌رفتند مشعل آزادی را از دستش می‌گرفتند و به جایش یک مسلسل می‌گذاشتند تا کبوتران سفید صلح را به رگبار ببندد.

پس بر ما واجب است به شکرانه صلح و آرامش و رفاه که در میمنه و میسره آمریکا برقرار است دعای خیر کنیم به جرج بوش پسر و احفاد او را، و لعنت فرستیم بر دمکرات‌ها و اهل بیت آنان که هیچ‌گاه از توطئه و جنگ‌افروزی دریغ ندارد.

۱۷ روز نقشه

در قلب وست وود  
شرکت کتاب  
شنبه شب ۱۱ تا شب  
پذیرای خریداران و دیدارکنندگان است.

یکشنبه تا جمعه ۱۰ صبح تا شب  
شنبه ۱۰ صبح تا شب

هر هفته  
حراج کتاب - جدول  
DVD و CD

310-477-7477

1419 Westwood Blvd., Los Angeles, CA 90024



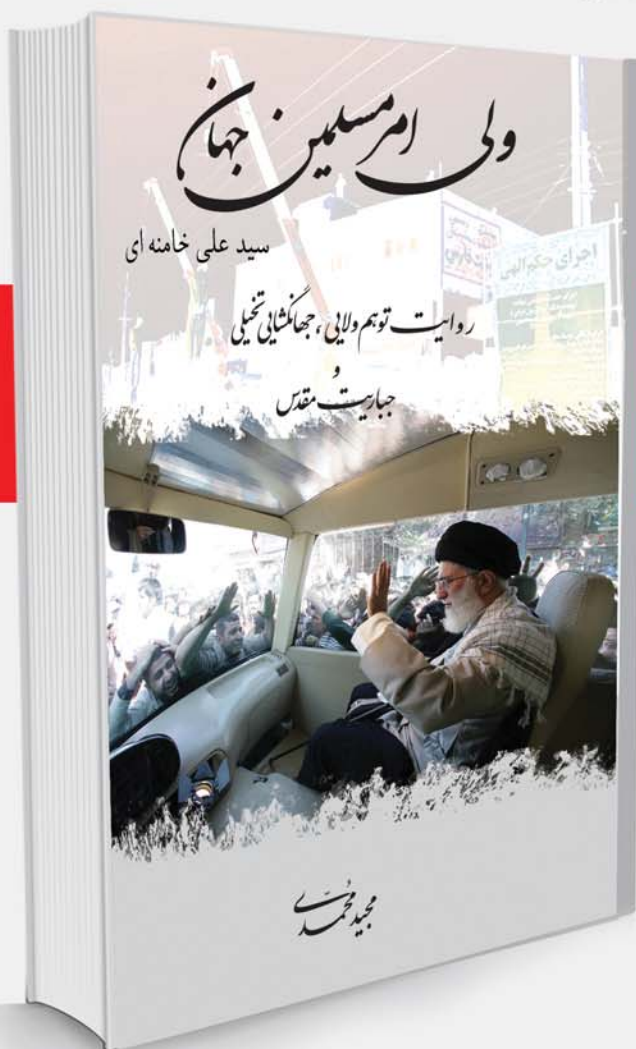


مجید محمدی، جامعه شناس و پژوهشگر مسائل ایران است. از وی سی و چهار کتاب به زبان فارسی منتشر شده است: بیست و هفت تالیف و هفت ترجمه. از جمله کتاب‌های وی به زبان فارسی می‌توان به: «دین‌شناسی معاصر»، «بر بام‌های آسمان»، «سر بر آستان قدسی و دل در گرو عرفی»، «دین علیه ایمان»، «جامعه شناسی و اقتصاد فرهنگ در ایران امروز»، «لیبرالیسم ایرانی» و «راه دشوار اصلاحات» اشاره کرد. مقالات وی در نشریات علمی همانند مجله مطالعات فرهنگی و فکری خاورمیانه و شمال آفریقا، مجله‌ی جامعه‌ی بین‌المللی برای مطالعات ایرانی، نامه‌ی فرهنگ، رهیافت، رسانه، فرهنگ، فارابی، و پژوهش نامه منتشر شده است.



از وی دو کتاب نیز به زبان انگلیسی با «عنوان اصلاحات قضایی در ایران قرن بیستم (راتلج)» و «قانون اساسی در ایران (کلور)» منتشر شده است.

محمدی مدرک مهندسی برق و الکترونیک خود را از دانشگاه شیراز در سال ۱۹۸۴، کارشناسی ارشد فلسفه را از دانشگاه تهران در سال ۱۹۹۰ و دکترای جامعه شناسی را از دانشگاه ایالتی نیویورک در استونی بروک در سال ۲۰۰۶ دریافت کرده است.



# منتشر شد

## از انتشارات شرکت کتاب



انتشارات شرکت کتاب  
www.ketab.com

# (310) 477-7477



هر هفته  
جدول کتاب - جدول  
DVD و CD

در قلب وست وود

Persian Square



شرکت کتاب  
شنبه شب تا ۱۱ شب  
پذیرای خریداران و دیدارکنندگان است.

کتابفروشی شرکت کتاب

• آخرین کتاب های منتشر شده ایران

• آخرین جدول ها و مجلات چاپ ایران

• کتاب های ممنوعه در ایران (چاپ اروپا و آمریکا)

• کتاب های انتشارات شرکت کتاب

• DVD و CD های هنرمندان ایرانی داخل و خارج کشور

• دو هفته نامه ایرانشهر - مطالب سیاسی، اجتماعی و بیش از ۵۰ جدول

از یاری و همکاری مشاغل زیر که آنها نیز تا دیر وقت شب برای خدمت به هم میهنان پذیرای شما هستند سپاسگزاریم.

عطای سوت وود گالری، سوپر توچال، رتوران شجرزاد، رتوران شعله، رتوران دلفی، رتوران شیرینی، کافه مینو، بستنی فروشی گل و لیل، کافه پرسپولیس و کافه کلاسه

PERSIAN BOOKS & MU

KETAB CORP.

310-477-7477

1419 Westwood Blvd., Los Angeles, CA 90024

# دوران رضا شاه

راوی: پرویز کاردان



در شماره های قبل از تاریخ پیدایش تمبر تا دوران پر آشوب منجر به سقوط خاندان قاجار و دوره مهم و تاثیر گذار انقلاب مشروطه را مورد بررسی قرار دادیم.

رضا شاه پهلوی در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ رسماً سلطنت پهلوی را بنیان می‌گذارد و در حقیقت رضا شاه وارث مجموعه‌ای عظیم از نا به سامانی‌ها و به هم‌ریختگی‌هایی است که موجودیت ایران متحد را تهدید می‌کند. همچنان که در شماره قبل هم گفتیم نه تنها در عرصه جغرافیای سیاسی که در بسیاری از عرصه از جمله تمبر که روایتگر تاریخ معاصر ماست رضا شاه توانست نظامی مقتدر را در ایران مستقر کند و کشوری یکپارچه و رو به رشد را به جهانیان معرفی کند.

تمبرهای دوره رضا شاهی را که در خلال ۲۱ آذر ۱۳۰۴ خورشیدی تا ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ منتشر شده است می‌توان یکی از زیباترین مجموعه تمبرهای منتشر شده در تاریخ ایران دانست تمبرهایی که علاوه بر عکس پادشاه وقت، به تصاویری از پیشرفت‌های ایران در آن دوران، نمادهای ملی و سر آخر هم به نخستین عکس زن چاپ شده بر تمبر در ایران مزین است. در این شماره به اختصار آن دوران را مرور می‌کنیم.



نمونه هایی از زیباترین تمبرهای ایرانی چاپ شده در دوره رضا شاه پهلوی روی این تمبرها تصاویری از پیشرفت‌های ایران در آن دوره دیده می‌شود

تمبر یادبود ۶۰ سالگی رضا شاه

تمبری با تمثال رضا شاه با کلاه پهلوی



نخستین تمبر ایرانی مزین به عکس زن به مناسبت ازدواج ولیعهد وقت با فوزیه

در همین زمان سری رسمی تمبر دولتی ایران برای نخستین بار منقش به تصویری غیر شاه وقت و نمایانگر مناظری از طبیعت و تاریخ ایران زمین در هلند چاپ می‌شود و در سیستم مراسلات پستی ایران رایج می‌گردد. شایان ذکر است این سری از ۲۰ عدد تمبر تشکیل می‌شد.

در ۱۳۱۴ به مناسبت دهمین سال سلطنت رضا شاه مجموعه‌ای نفیس و ارزشمند از تمبر به انتشار می‌رسد که در آن دستاوردهای ده ساله نخست زمامداری پادشاه پهلوی را به تصویر می‌کشد. این دستاوردها مواردی چون: نماد دادگستری، آسایشگاه تخت‌سر، فرودگاه دوشان تپه، تخت جمشید، سمبل فرهنگ، ساختمان وزارت پست و تلگراف، پل کارون، ناو پلنگ، و کارخانه سیمان را شامل می‌شود که هر کدام قصه‌ای شنیدنی در تاریخ معاصر ایران را روایت می‌کنند.

دو تمبر رضا شاه با کلاه پهلوی که هم‌زمان با دستور او مبنی بر استفاده مردان از این کلاه منتشر شده و نیز تمبر بسیار نفیس شصتین سالگرد تولد رضا شاه نیز

در سال ۱۳۰۵ نخستین سری تمبرهای دوره رضاشاهی در چاپخانه مجلس شورای ملی وقت مزین به عکس رضا شاه به چاپ می‌رسد و خیلی زود استفاده از تمبرهای باقیمانده از دوره قاجاریه و نیز تمبرهای متفرقه بازمانده از بلبشوی سیاسی پس از انقلاب مشروطه منسوخ می‌گردد.

برای مدت کوتاهی در همین ایام است که تمبرهایی برای پست هوایی با مهر پست هوایی مورد استفاده قرار می‌گیرد و به زودی نخستین سری تمبر مخصوص پست هوایی در ایران مورد استفاده قرار می‌گیرد. این تمبرها از آن جهت مورد اهمیت هستند که نشان می‌دهد در چه زمانی طیاره به سامانه حمل و نقل ایران وارد شده است و مورد بهره برداری تجاری قرار گرفته است.

سه سال بعد در ۱۳۰۸ تمبر مخصوص تاجگذاری رضا شاه در هارلم هلند به چاپ می‌شود که سری ۱۶ عددی بسیار نفیسی از تصویر رضا شاه جلوس کرده بر تخت طاووس را با ظرافتی ستودنی به نمایش می‌گذارد.

از دیگر تمبرهای با ارزش دوره رضا شاهی محسوب می‌شوند.

اما شاید بزرگترین تحول در تاریخ تمبر ایران در ۱۳۱۸ و هم‌زمان با ازدواج ولیعهد وقت ایران (محمدرضا) با ملکه فوزیه خواهر ملک فاروق پادشاه وقت مصر به وقوع می‌پیوندد. انتشار نخستین عکس زن بر روی تمبر ایرانی، دستاوردی که نشانگر حضور و سهم خواهی زنان در تاریخ معاصر ایران است. در شماره آینده بیش از پیش این رویدادها را با واکافی می‌کنیم.

